

فصلنامه آموزش ۱۴

فصلنامه آموزشی، پژوهشی، تحلیلی، خبری و اطلاع‌رسانی
شماره (۱۴) سال چهارم/۱۳۸۸

یاد خدا آرام بخش دلهاست

مطالب فهرست

| | |
|----|-------------------------|
| ۲ | مقدمه..... |
| ۴ | عرفان و درمان..... |
| ۱۲ | معراج حج..... |
| ۲۰ | در رواق رمضان..... |
| ۲۶ | آیین‌های عاشورا..... |
| ۳۴ | خدای عشق و عشق..... |
| ۳۸ | ظلم چیست؟..... |
| ۴۴ | عید فطر، جشن آزادی..... |
| ۴۶ | قدر غدیر..... |
| ۵۰ | نگاهی به تناسخ..... |
| ۵۴ | اخلاق و عرفان..... |
| ۵۸ | دام دجال..... |
| ۶۳ | آزمایش آخر..... |

عرفان کیهانی (حلقه)



■ مسئولیت محتوای مقالات به لحاظ علمی
و اجتماعی بر عهده نویسنده است.

■ صاحب امتیاز:

مؤسسه فرهنگی آرمان رشد

■ مدیر مسئول:

امیر نوید

■ سردبیر:

فرشته نوید

■ همکاران این شماره

به ترتیب حروف الفبا:

امیر حسین ستاری، نسیم صدرنیا،

وجیهه قنبری، جمشید مولایی،

سید مرتضی حجت نجفی،

شهناز نیرومنش، زهرا یزدانی

■ طرح جلد و صفحه آرایی:

کیانوش سعادت‌مند

■ چاپ:

دریا

خیابان ظهیرالاسلام / کوچه آزادی خواه /

پلاک ۶۳ / تلفن: ۳۳۱۱۶۳۷۶

نشانی: تهران، خ انقلاب، بین خ دانشگاه

وخ ابوریحان، ساختمان فروردین،

شماره ۱۳۰۴، طبقه ۱۰

تلفن: ۶۶۴۰۸۵۶۰ / فکس: ۶۶۴۸۶۰۱۲

صندوق پستی: ۶۵۵۶-۱۵۸۷۵

Email: farhang@armanroshd.com

این تغییرات، به انسان شرافتی می‌دهد که از او انتظار می‌رود و زندگی او را که بر اساس ادراک و اشراق، رنگ خدایی می‌گیرد، سرشار از شور و عشق و سرمستی می‌کند. زندگی مانند یک اقیانوس موج است که هر لحظه در معرض امواجی سهمگین قرار دارد. اگر کسی بخواهد با زورقی این اقیانوس را طی کند، به طور قطع، با برخورد چند موج از امواج این اقیانوس، دچار ضربات این تلاطم شده، زورق او متلاشی می‌شود و تخته پاره‌های آن به گوشه و کنار پرتاب خواهد شد.

بنابراین، ضرورت دارد که انسان در اقیانوس زندگی، زورق وجودی‌اش را به کشتی اقیانوس پیمایی تبدیل کند تا بتواند عرصه‌ی این اقیانوس را با مصونیت بیشتر و به طور مطمئن‌تری بپیماید. عرفان و معرفت جویی با وسعت بخشیدن به وجود انسان و ایجاد انگیزه پیشروی، چنین امکانی را برای او فراهم می‌کند. از این نظر می‌توان گفت که "عرفان، هنر ضد ضربه شدن است". هدف اصلی در "عرفان خدامحور"، قرب حق است. انسان با معرفت در راه رسیدن به محبوب خود، با هر تلنگر و ضربه‌ای دچار وقفه و سکون نمی‌شود. او در مسیر عشق به تحولاتی می‌رسد که افراد معمولی از آن بی‌بهره‌اند. به عبارتی، او دریا دلی است که در این مسیر خطیر، آمادگی رویارویی با نامالایمات را یافته، با ایمنی و اشتیاق به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ در حالی که افراد معمولی در مسیر هر هدفی در زندگی خود همچون زورق نشینی هستند که در رویارویی با اولین امواج در اقیانوس زندگی، دچار واژگونی زورق خود شده، از ادامه‌ی راه باز خواهند ماند. انسان با معرفت، در مسیر الهی خود به بلوغی می‌رسد که بدون نیاز به تعریف و تمجید و تشویق دیگران و حوادث شوق آور و شعف انگیز و بدون هرگونه خودشیفتگی و خود باختگی، مدارج تعالی را سپری می‌کند و با بهره مندی از رحمت حق کیفیت وجود خویش را ارتقا می‌بخشد. با این تحولات روزافزون، او به صلح با خدا، هستی، خود و دیگران رسیده، همواره دیگران را در برخورداری از فیوض الهی و حرکت به سوی کمال با خود همراه می‌کند. بدینسان، عرفان به عنوان بستری برای این رشد و شکوفایی، نه تنها به اصول و احکامی که کمیت آن را شریعت تعیین می‌کند، کیفیت می‌بخشد، بلکه به عنوان یکی از دو بعد دین (شریعت و عرفان)، مقصود آن در انسان سازی را تامین می‌کند.

با توجه به اهمیت این موضوع، مقالات این مجموعه، گامی در جهت معرفی اولیه دیدگاه‌های عرفان مورد نظر در مورد برخی از موضوعات انتخاب شده است تا بتوان به وسیله آن، روزنی به تحقیق و مطالعه بیشتر گشوده و انگیزه جستجوی حقیقت و معنویت را بیش از پیش برانگیخت.

محمد علی طاهری

مقدمه

آن چه که به انسان ارزشی متفاوت از سایر مخلوقات داده، باعث شده است که لقب اشرف مخلوقات را به خود اختصاص دهد، معرفت طلبی اوست. انسان همواره در جستجوی حقیقت است تا به جواب چند سوال اساسی برسد. این سوال ها که در طول تاریخ همواره ذهن بشر را به خود مشغول کرده است، عبارتند از:

- من کیستم؟
- از کجا آمده ام؟
- به کجا خواهیم رفت؟
- هدف از این آمدن و رفتن چیست؟

و

- خالق کیست؟

از زمانی که انسان به درجه ای از توان درونی رسید که پرسید "من کیستم؟"، نقطه ی عطفی در تاریخ بشریت پدیدار شد که ناشی از یافتن هدفی در باب معرفت جویی بود. او کم کم فهمید که همه ی رازها در پاسخ این سؤال نهفته است و اگر بتواند جواب آن را بیابد، همه ی مجهولات برای او معلوم خواهد شد.

در ادامه، سوالات اصلی دیگری نیز مطرح شد که اکنون با گذشت قرون متمادی، هنوز انسان به دنبال یافتن جواب آنها در تکاپو است. در طول تاریخ، هزاران هزار نفر در راه یافتن پاسخ این پرسش ها و در مواجهه با گروه های متحجر در اعصار مختلف از جمله قرون وسطی رنج و مشقت های بسیار زیادی متحمل شده یا جان باخته اند. به نظر می رسد امروز نیز که عصر آزادی افکار و دوران رویارویی اندیشه ها است، هنوز جوامع بشری در رسیدن به جواب این پرسش های اساسی موفقیت چندانی نیافته اند و دست یافتن به حقایق هستی و سخن گفتن از آن همچنان دشوار بوده، مجهولات به قوت خود باقی مانده اند.

در طول تاریخ، معرفت جویی انسان موجب شده است که از زوایای مختلفی به هستی نگاه کند و از منظره ای متفاوت آن را مورد بررسی قرار دهد. نوعی از این دیدگاه ها که ارتقاء وسعت دید انسان را از سطح فردی، قومی، قبیله ای، ملی و جهانی به فرازی به وسعت هستی دنبال می کند تا با ایجاد گستردگی در افق دید او بتواند به نوبه ی خود عظمت الهی را به تصویر بکشد، عرفانی خدامحور است که به مناسبت همین نگرش کیهانی، "عرفان کیهانی" نامیده می شود. حرکت و سیر و سلوک عرفانی، عامل تغییراتی وسیع در جهت سامان بخشی به ابعاد مختلف وجود انسان است که وجودش را با سایر اجزای هستی هماهنگ کرده، به او ظرفیتی بیشتر و شخصیتی برتر می دهد و علاوه بر این، موجب تحول بینشی و معرفتی او می شود. مجموعه ی

اغلب آن‌ها حتی در عبادات خود فقط متکی به ظاهر آن هستند. اما دنیای عرفان، دنیای ارتقای دید است:

ای خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ
آن خانه پرستید که خوبان طلبیدند
عرفان چشم دل را به رویت خداوند بینا میکند. طوری
که در هر چیز میتوان پرتو روی او را دید:

به دریا بنگرم دریا تو بینم
به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا تو بینم
(بابا طاهر)

به این ترتیب، انسان در مسیر عرفان به چشم باطن

بینی میرسد که او را از نگاه
شرک آمیز نجات داده، همه
توجه وی را معطوف به خداوند
می‌کند:

رسد آدمی به جایی که بجز
خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام
آدمیت (سعدی)

به طور مسلم، در اینجا
منظور از باطن بینی، دیدن درون افراد، فکر خوانی،
شخصیت خوانی و... نیست. زیرا بر اساس ستار بودن
خداوند، این توانایی‌ها که ورود به حریم شخصی دیگران
است، نمی‌تواند الهی باشد.

■ عرفان و کیفیت زندگی

هر عمل و اندیشه انسان دو بُعد دارد: بُعد کمی و
بُعد کیفی.

این دو بُعد هرگز از هم جدا نیستند و جدا نخواهند بود.
برای مثال در اعمال عبادی می‌توان نماز را مثال زد. هر
فردی می‌تواند نماز بخواند و می‌تواند اقامه صلوة کند؛ یعنی

مقیم کوی یار شود. این دو از کیفیت کاملاً متفاوتی
برخوردار است؛ در حالی که کمیت یکسانی دارد. یعنی در
هر دو، وضو گرفتن، رعایت احکام لباس و مکان و ...
نمازگزار و انجام ظواهر نماز رو به جهتی مشخص وجود
دارد؛ اما بر هر یک، کیفیت کاملاً متفاوتی حاکم است.

بالا بردن کیفیت اعمال بر پله عشق بوده، از
دستاوردهای عرفان است. به همین دلیل، می‌توان عرفان
را نوعی ارتقای کیفی دانست. از این گذشته، همان طور
که اشاره شد، انسان از دو منظر به هستی نگاه می‌کند:
نگاه کمی و نگاه کیفی. بر این اساس، عرفان، نگاه کیفی
به هستی نیز هست.

نگاه کمی، نگاه عقل است که از نظر کمیت، هر

موضوعی را مورد تجزیه و
تحلیل قرار می‌دهد و نگاه
کیفی، نگاه دل است که کیفیت
هستی و کیفیت عمل و رفتار
انسان را ارزیابی می‌کند.

**رسیدن به اشراق و روشن بینی و
درک هستی (معرفت به آن) بر روی
پله عشق است. بنابراین، می‌توان
گفت که عرفان، چشم ظاهر بین را به
چشم باطن بین تبدیل می‌کند**

■ عرفان و هنر ضد ضربه

شدن

زندگی مانند یک اقیانوس
مواج است که در آن هر لحظه باید منتظر امواج سهمگینی
بود. هر کسی که بخواهد با زورقی اقیانوسی را طی کند،
قطعاً با برخورد چند موج از امواج این اقیانوس، دچار
سانحه شده، زورکش متلاشی و تکه پاره‌های تخته‌های
آن به گوشه و کنار پرتاب خواهد شد.

به کمک عرفان انسان می‌تواند زورق وجودی اش را
به کشتی اقیانوس پیمایی تبدیل کند تا بتواند عرصه
اقیانوس زندگی را به طور مطمئن تری بپیماید. به این
معنا عرفان هنر ضد ضربه شدن است که با افزایش
ظرفیت وجودی، کنترل حالات و احساسات منفی و ...
امنیت انسان در رویارویی با تغییرات نامطلوب زندگی را

عرفان و درمان

■ عرفان
عرفان، رسیدن به اشراق و روشن بینی و درک هستی (معرفت به آن) بر روی پله عشق است. بنابراین، می توان گفت که عرفان، چشم ظاهربین را به چشم باطن بین تبدیل می کند. همه انسان ها با چشم ظاهربین متولد می شوند و

با توجه به این که طب مکمل "فرادرمانی" درمانی در حوزه عرفان معرفی میشود، اطلاع از مفهوم "عرفان" در این تعبیر لازم بوده، آشنایی با رابطه عرفان و درمان مفید به نظر می رسد. از این رو، به نکاتی در این باره اشاره می شود.

شخصیت خوانی و ... هستند که نه تنها هیچ یک از آنها مورد استفاده در زندگی بعدی نخواهند بود، تلاش برای دستیابی به آنها سال های متمادی از وقت انسان را هدر میدهد.

۲- دانش کمال که شامل کلیه آگاهی هایی است که در مسیر کمال به آن ها نیازمند هستیم و چنان که اشاره شد، تنها داشته های انسان است که به زندگی بعدی انتقال می یابد. نمونه هایی از این داشته های ادراکی که در حیطه کمال مطرح است، درک انالاحق، درک وحدت و درک جمال الهی است.

به طور خلاصه، همه داشته های انسان در دو دسته کلی "کمال" و "قدرت" قرار داشته، که فقط دانش کمال است که ارزش پیگیری دارد. قدرت به هر گونه ای که باشد، زوال پذیر است و عمر انسان را بر باد داده، گاهی نیز موجب فریب او شده، کرامت محسوب می شود. اگر قدرت را به حلوا تشبیه کنیم، می توان از این شعر مولانا برای تفهیم مطلب استفاده کرد:

صبر باشد، مَشْت های زیرکان
هست حلوا، آرزوی کودکان
هرکه صبر آورد، گردون بررود
هرکه حلوا خورد، واپس تر رود
(مولانا)

کلیه اطلاعات ماورایی که انسان به دست می آورد، از دو منشأ مختلف است که آنها را "شبکه مثبت" و "شبکه منفی" می نامیم. اطلاعات شبکه ی مثبت، انسان را در جهت کمال هدایت کرده، راه حرکت از کثرت به وحدت (قرب الهی) را برای او فراهم می آورد که بخشی از پیامدهای آن، رسیدن به شادی درونی، آرامش و ... است.

در مقابل، اطلاعاتی که در جهت خودنمایی و منافع شخصی، نحوه تسلط و نفوذ در دیگران، فکرخوانی و ...

فراهم می‌کند. عارف در راه رسیدن به مقصود خود، با هر تلنگر و ضربه‌ای دچار وقفه و سکون نمی‌شود و بر خلاف افراد معمولی دریادل و ضربه‌ناپذیر است.

اگر سکه‌ای را درون کاسه‌ای بیندازیم، به محض نگاه کردن به درون این کاسه، سکه را خواهیم دید. اما اگر همین سکه را درون حوضی بیندازیم، رویت آن کمی مشکل‌تر خواهد شد و در صورتی که آن را درون استخری بیندازیم؛ مشاهده‌اش سخت‌تر شده، به آسانی نمی‌توان آن را دید. حال اگر این سکه به دریاچه‌ای انداخته شود، دیگر امید چندانی به پیدا کردن آن نیست و ... می‌توان اثر نامالایمات در وجود انسان را به سکه و ظرفیت او را به کاسه، استخر، دریاچه و ... تشبیه کرد.

دنیای عرفان افرادی با ظرفیت‌های وجودی بالا را تربیت می‌کند که قادر خواهند بود همه نامالایمات، صحبت‌های نابجا و ناروا، نیشخندها، طعنه‌ها و اهانت‌ها و بی‌احترامی‌ها را برای همیشه چنان مدفون کنند که آشکار کردن آن‌ها در وجودشان کاری بس مشکل باشد.

■ عرفان و آگاهی

عرفان، رسیدن به آگاهی‌های مربوط به کمال است. دنیای عرفان مجموعه آگاهی‌هایی را در اختیار قرار می‌دهد که قابل انتقال به زندگی بعدی هستند. حرکت در مسیر کمال، که در دنیای عرفان به آن "سیر و سلوک" گفته می‌شود، وابسته به شناسایی مسیر است؛ تا ضمن صرفه‌جویی در وقت، همه آن‌چه که مورد نیاز است، تدارک دیده شود.

اگر داشته‌های انسان را شناسایی و دسته‌بندی کنیم، می‌توانیم تشخیص دهیم که کدام یک از این داشته‌ها در

زندگی بعدی کاربرد خواهد داشت. داشته‌های زمینی شامل دانش‌ها، توانمندی‌ها، تخصص‌ها و کلیه اطلاعاتی است که برای زندگی روزمره مورد نیاز بوده، بدون وجود آن‌ها زندگی دشوار می‌شود؛ اما در زندگی بعدی به آنها نیازی نیست. برای مثال، هیچ‌یک از دانش‌هایی مانند اقتصاد، حسابداری، طراحی ماشین، رایانه، ساختمان، هواپیما، مهارت‌های ورزشی و ... در زندگی بعدی کاربردی ندارند و به آن منتقل نمی‌شوند. این داشته‌ها فقط در صورتی برای زندگی بعدی مفید و مؤثر خواهند بود که در این زندگی منجر به فهم و درک کمال بشوند و در غیر این صورت، از نظر دستیابی به کمال، رنج بیهوده تلقی می‌گردد. به عبارتی دیگر، ما در یک بازی زمینی شرکت

داریم که با تجربه‌های ناشی از آن می‌توانیم به درک مظاهر گوناگون کمال برسیم.

بنابراین، فقط نتایج ناشی از انواع هنر، دانش و مهارت است که می‌تواند در خدمت رسیدن ما به هدف اصلی از آمدن به این جهان باشد. برای مثال ما ورزش می‌کنیم و قدرتمند

می‌شویم تا سالم باشیم و بهتر و راحت‌تر بتوانیم به کمال بیندیشیم و در جهت آن حرکت کنیم و یا درحرفه‌ای توانمند می‌شویم تا با تأمین مایحتاج خود، بتوانیم شرایطی برای کمال خود پیدا کنیم و در پی پاسخ به این نوع سؤالات باشیم که چه کسی هستیم و برای چه خلق شده‌ایم.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
داشته‌های دیگر انسان که اصطلاحاً ماورایی نام
گذاری می‌شوند، دو دسته‌اند:

۱- قدرت‌هایی مانند فکرخوانی، آینده‌بینی،

**به کمک عرفان انسان می‌تواند
زورق وجودی‌اش را به کشتی
اقیانوس پیمایی تبدیل کند تا
بتواند عرصه اقیانوس زندگی را
به طور مطمئن تری ببیماید.**

- درک هدفمند بودن خلقت انسان
- درک حضور

■ آگاهی های صادره از شبکه منفی

- آگاهی های مربوط به کسب قدرت و کسب برتری نسبت به دیگران
- آگاهی جهت کشف عیب دیگران و خواندن شخصیت آن ها و ترغیب برای قضاوت در مورد افراد و قرار گرفتن در فاز منفی و سوق پیدا کردن به سمت عالم کثرت
- آگاهی جهت رسیدن به قدرت، مانند فکر خوانی، آینده بینی، نفوذ در دیگران و...
- آگاهی های تقویت من و منیت

■ رابطه آرامش و عرفان

در زندگی

عرفان در همه شئون زندگی کاربرد دارد. زیرا هیچ بخشی از زندگی نیست که از کمال جویی و ارتقای کیفی بی نیاز باشد.
عرفان در همه عرصه ها مطرح است و صرفاً برای رسیدن به

آرامش و حالات روحی - روانی و عاطفی مطلوب به کار برده نمی شود. آرامش در رسیدن به پاسخ سوالات مربوط به هستی شناسی و انسان شناسی مؤثر است؛ اما هدف نیست. زیرا اگر انسان هر خواسته ای غیر از کمال را هدف خود قرار دهد، دچار زیان می شود.

انجام رسالت عید بودن (رسالت بندگی) ایجاب می کند که انسان به امکاناتی در جهت کمال دست یابد. برای مثال، با پایداری وجودی یا آرامش پاسخ سوالاتی از این قبیل بهتر درک می شود که جایگاه و رسالت ما در دنیا چیست و به عنوان یک انسان به چه چیزهایی باید دست پیدا کنیم. یافتن پاسخ صحیح این سوالات، خودشناسی

است و خودشناسی یکی از وظایف انسان است. در این راستا اضافه کاری هایی وجود دارد که به خودی خود، تکلیف نیست؛ اما مقدمات نزدیکی بیشتر به خداوند را فراهم می کند. به عنوان مثال، کنترل ذهن و آرامش به خودی خود تکلیف نیست اما به عنوان وسیله ای برای رسیدن بهتر به هدف اهمیت دارد. هدف همان خودشناسی و در نتیجه خدانشناسی است.

در مسیر قله کمال، آرامش یک ایستگاه است و ما باید از این ایستگاه عبور کنیم. چون آرامش هدف نیست؛ وسیله است. وسیله ای برای بهتر رسیدن به خودشناسی و شناخت بهتر هستی. هدف از بودن ما در هستی همین نیست که به آرامش برسیم. این شرط لازم است اما کافی نیست.

انسان نیازمند رسیدن به یک

ایستایی وجودی است. این با نزدیک شدن به خدا ایجاد می شود. با نزدیک شدن به او قلب آرام می شود: "الا بذکر الله تطمئن القلوب". منظور از آرامش، پایدار شدن وجود است.

حالا فرض کنید که وجود کسی به پایداری برسد؛ بعد از آن چه

میخواهد بکند؟ اگر کسانی که وجودشان لرزان است و اضطراب و نگرانی دارند، به ثبات و استواری دست یافتند، از آن چه بهره ای می برند؟ انسان باید بداند از کجا آمده است؛ به کجا می رود و برای چه آمده است. اینها سوالاتی مربوط به کمال است. آرامش به تنهایی پاسخ این سوالات را نمی دهد. اما وقتی آرام و با ثبات شدیم، بهتر می توان پاسخ این سوالات را پیگیری کرد.

■ لطف خدا در رسیدن به آرامش

تسهیلات عرفانی با انگیزه و تصمیم خود انسان حاصل می شود و راه رسیدن به آنها را نیز خود او انتخاب

کند، چه در خواب و چسه در بیداری، به طور قطع از شبکه منفی می باشد.

■ آگاهی های صادره از شبکه مثبت

- آگاهی های مربوط به فلسفه خلقت، هدف آفرینش ونحوه رسیدن به کمال
- نحوه حل تضاد و رسیدن به وحدت
- نحوه ی رسیدن به ادراک کمال
- درک وحدت جهان هستی
- درک انالحق
- درک جمال یار

است و همچنین، اطلاعاتی که نقض کننده عدالت، کمال و ستارالعیوب بودن است و یا اختیار انسان را سلب می کند، باعث بر هم زدن امنیت خصوصی دیگران می شود و ایجاد کثرت مینماید، از شبکه ی منفی است. (شبکه مثبت، هرگز چنین اطلاعاتی را در اختیار افراد قرار نمی دهد.)

از پیامدهای استفاده دانسته و یا ندانسته از اطلاعات شبکه منفی، رسیدن به اضطراب و ناآرامی، افسردگی، ناامیدی، غم و اندوه، احساس تنهایی و ... است. همه اطلاعاتی که ایجاد ترس و وحشت، دلهره و اضطراب، یأس و ناامیدی، غم و اندوه و افسردگی و ... در انسان



هوشمندی الهی (که کارگزار الهی در انجام این درمان است) آشنا می شود و خود این، نقطه ی عطفی است که او را به سوی صاحب این هوشمندی معطوف می کند. به این ترتیب، چنین درمانی می تواند نقطه آغازین عرفان باشد.

علاوه بر این، با انجام این درمان، خود فرادرمانگر نیز به تحولاتی عرفانی دست می یابد که قابل توجه است.

می کند. اما برای انتخاب، دو راه پیش رو دارد که متکی بر خودش باشد یا بر خدا. به عبارت دیگر، انسان از دو طریق می تواند به تحولات درونی برسد. یکی با خودمحوری و دیگری با خدامحوری. خودمحوری یعنی تکیه بر توان های فردی که نتایج آن با تلاش و کوشش به دست می آید. اما در خدامحوری، از لطف و رحمت عام الهی استفاده می شود.

به جایی نرسد کس به توانایی خویش

الا تو چراغ رحمتش داری پیش
عرفانی که مبتنی بر ارتباط و اتصال با خداوند باشد، فردمحور نیست و کسی را با تمرین و ممارست به تحولات درونی نمی رساند؛ بلکه متکی بر رحمت الهی است.

■ رابطه آرامش و

قرب الهی

ابتدا و انتهای آرامش را نمی توان مشخص کرد. چون این مقوله ای کیفیتی است. یکی از خصیصه های فرد متعالی همین آرامش به حساب می آید. اما هر چه ما به او (خدا) نزدیکتر

می شویم و قرب الهی اتفاق می افتد و یا هرچه بیشتر به شناخت خودمان نزدیک می شویم که منجر به شناخت او می شود؛ به استواری و پایداری وجودی بیشتری می رسیم و وجود ما از لرزانی و اضطراب فاصله می گیرد.

■ نسبت میان عرفان و درمان

رسالت انسان کمال جویی بوده، یکی از موانع آن که رسیدن به هدف را دشوار می کند، بیماری است. فرد بیمار چنان دست به گریبان بیماری و مسائل جانبی آن است که کمتر می تواند در اندیشه خدا بوده، به اهداف آسمانی خود دست یابد. با وجود سلامتی، شرایط برای فکر کردن به

خدا و خودشناسی بهتر است. بر این اساس، در عرفان که موضوع، کمال و خودشناسی است، بیماری نوعی مانع به حساب می آید. البته، منظور این نیست که هیچیک از افراد بیمار نمی توانند در مسیر کمال پیش روند؛ اما از برخی بیماران همچون افراد افسرده، اسکیزوفرن و ... نمی توان این انتظار را داشت و از افراد درگیر با هر نوع عارضه دیگر نیز کمتر از افراد سالم انتظار می رود.

در ارتقای کیفی، به ترتیب، سلامت ذهن، روان و جسم اهمیت دارد. "کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد". وقتی خاطر حزین است، چندان نمی توان به کمال توجه کرد. تنها با کنار زدن موانع می توان در جستجوی این بود که من کیستم؛ از کجا آمده ام و به کجا میخوام بروم.

بنابراین، سلامتی که رابطه تنگاتنگی با آرامش دارد، ضرورتی عرفانی و تسهیل حرکت به سوی کمال است.

از طرف دیگر، خود عرفان در درمان کارایی دارد. گاهی مداخله در درمان، کمی است که صحبت از معاینه، دارو، جراحی و ... می شود و گاهی مداخله

■ عرفانی که مبتنی بر ارتباط و اتصال

با خداوند باشد، فردمحور نیست

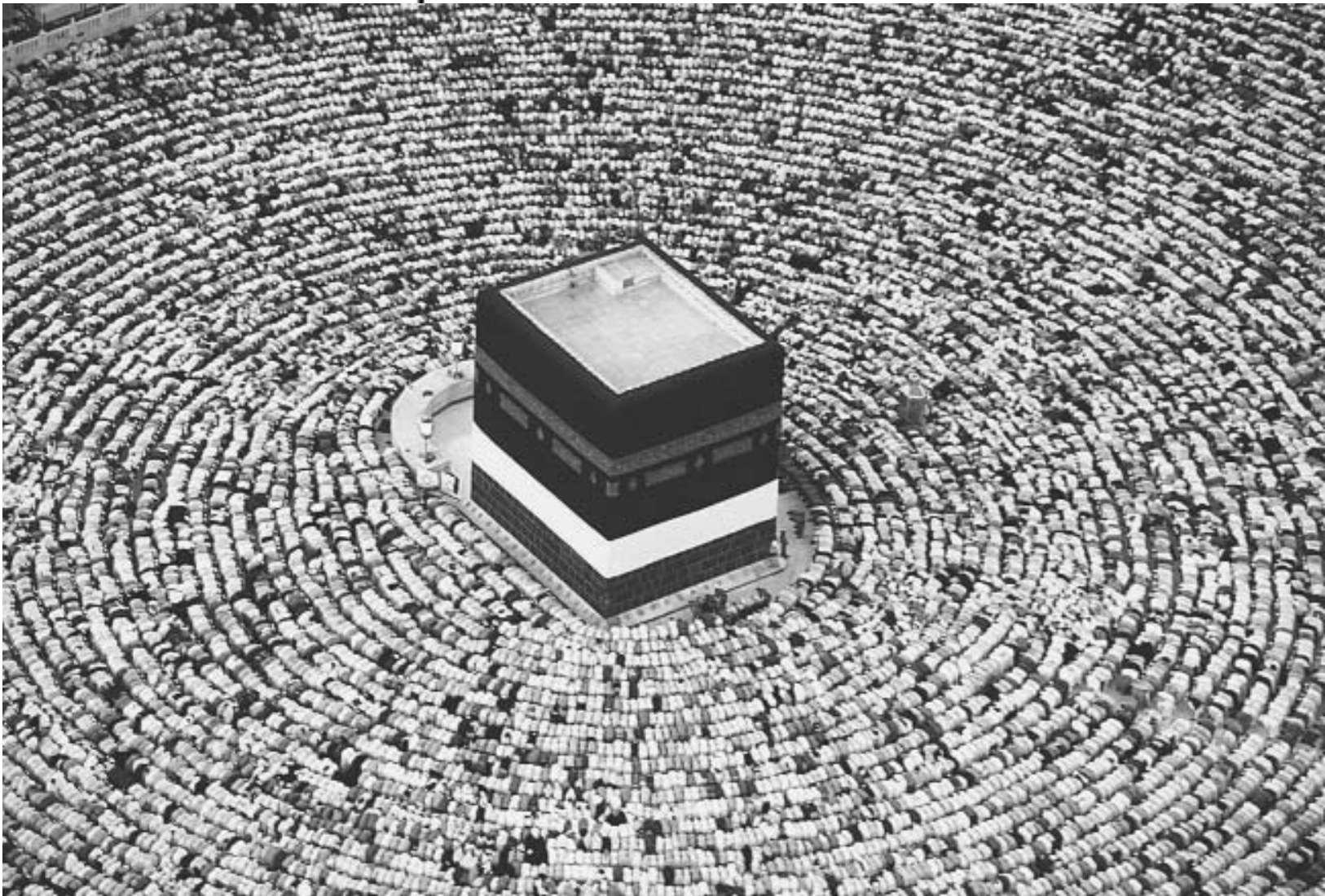
و کسی را با تمرین و ممارست

به تحولات درونی نمی رساند؛ بلکه

متکی بر رحمت الهی است

کیفی است و در آن هیچ گونه معاینه و دارو وجود ندارد. برای مثال، وقتی برای کسی دعا می کنیم که خداوند او را شفا بدهد؛ در جهت درمان او اقدام کرده ایم و اگر این دعا مستجاب شود، بدون مداخله کمی، در درمان او دخالت داریم. دعا یک درمان بر مبنای مداخله کیفی محسوب می شود. دعوت فرد بیمار به برقراری ارتباط با خدا نیز همین طور است. این مداخله کمی نبوده، اگرچه روند تاثیر آن به لحاظ علمی قابل مطالعه و بررسی است، دخالتی کیفی به شمار می رود که در جهت خودشناسی نیز بسیار مؤثر است.

در درمانی همچون "فردرمانی"، فرد به طور عملی با



امور زندگی قرار خواهد داد و امین مراجعین خواهد بود. حاجی حقیقی یک آبر انسان است؛ ابر انسانی که با تحولات فردی خود، جامعه اش را نیز متحول می کند.

■ اولین منزلگاه

اولین منزلگاه حج، میقات است و اولین کاری که فرد را برای ورود به این مناسک عظیم مهیا می کند، غسل کردن است. این شستشو در میقات به منزله ی دست شستن انسان از آنچه که هست و اعلام آمادگی برای یک تحول است؛ تحولی که نوعی مرگ محسوب می شود: مردن از وضعیت فکری و شخصیتی موجود و تولد در وضعیتی بهتر. هنگام این مرگ باید چیزی شبیه کفن به تن کرد. لباس احرام پوششی است که همه ی حج گزاران را یکدست

■ آمادگی، تنها استطاعت مالی نیست

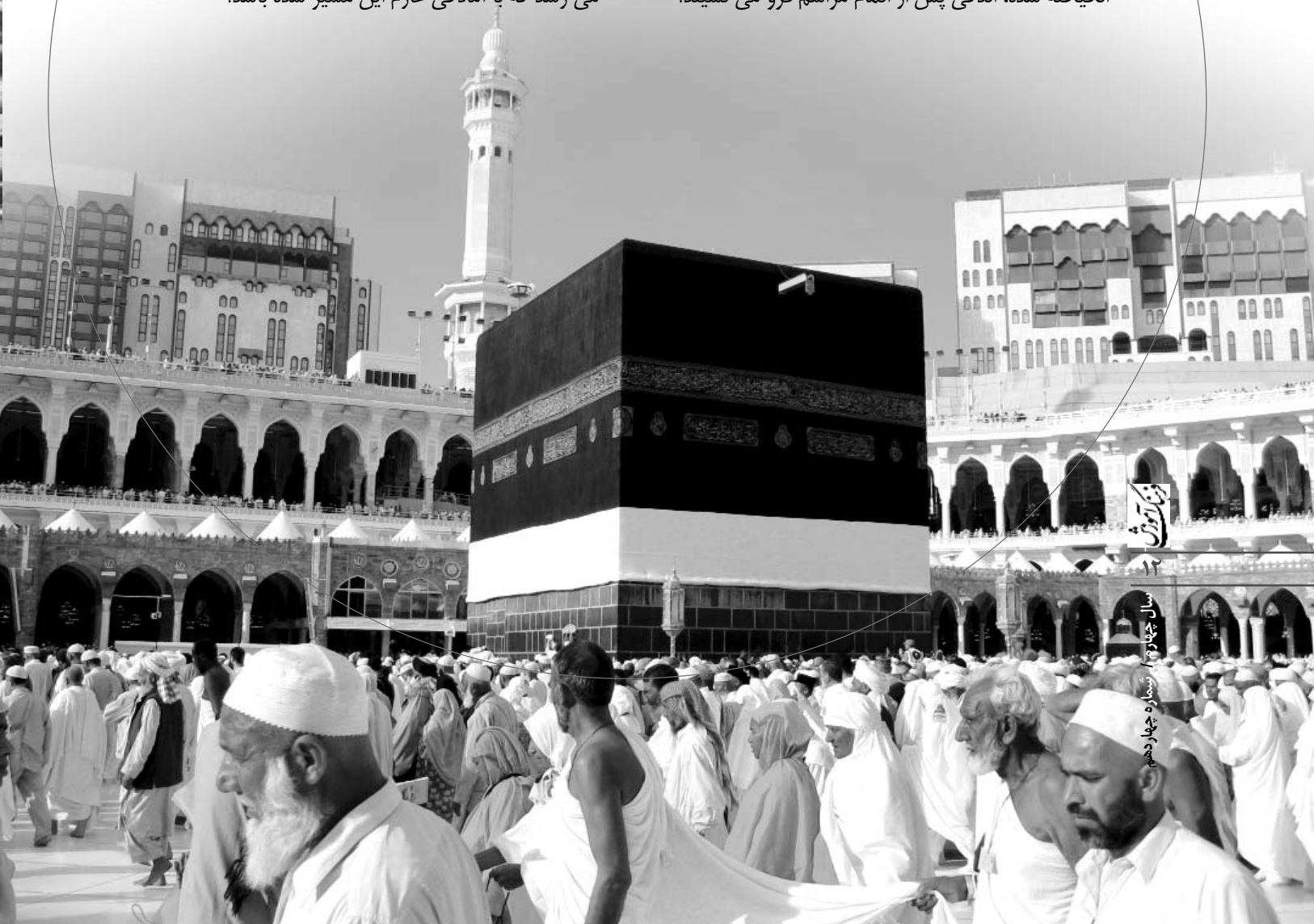
آمادگی در این است که حق معلوم مسکینان و مستمندان، از طریق خمس، زکات، صدقه و... پرداخت شده باشد و علاوه بر این، معرفتی حاصل باشد که بتوان آن را سرمایه ی حج قرار داد. در این صورت، حج آثار مثبت فردی و اجتماعی خواهد داشت.

کسی که با رعایت این مقدمات عازم حج می شود، از دارایی خود گذشته است؛ با همنوعان خود همدردی و همدلی دارد و از آنجا که به پیمان "ایک نعبد و ایک نستعین" متعهد است؛ عمق و عظمت "لبیک" را می شناسد. او چنان که باید، به آگاهی خواهد رسید و سوغاتی که از این سیر معنوی به ارمغان خواهد آورد، پیشرو بودن در انجام امور خیر است. این حاجی رفع مشکلات مردم را سر لوحه ی

معراج حج

حج، عروجی به هفت آسمان، یعنی هفت گنجینه ی آگاهی های هستی، آن هم در میان جمع است. در این حرکت، با گم شدن در سیل خروشان و یکپارچه حج گزاران، محو شدن هم تجربه می شود؛ اما هدف، بالاتر از این یکپارچگی و بالاتر از این محو شدن است و کسی به آن می رسد که با آمادگی عازم این مسیر شده باشد.

حج، سکوی پرتاب انسان به سوی بینهایت، تجربه ی معراج و تولدی دوباره است که تنها و تنها پس از پایبندی به پیمان "ایک نعبد و ایک نستعین" محقق می شود. با صرف نظر از این پیمان، مناسک حج به نتیجه نمی رسد و بدون اثری معرفتی، به نحوی زودگذر، احساسات فرد بر انگیخته شده، اندکی پس از اتمام مراسم فرو می نشیند.



استعمال عطر توجه خود و دیگران را به رایحه های زمینی جلب نمی کند، همه ی مشغولیت ها را کنار می گذارد تا در فضایی ساده و بی تکلف شاهد مقصود را در آغوش کشد.

■ حرکتی درونی به سوی سادگی

سادگی، یکی دیگر از رموز احرام است. در عالم هستی، هر موجودی که به مبدأ وجود نزدیک تر باشد، ساده تر و هر موجودی از آن دورتر باشد، پیچیده تر است. فرد محرم با پذیرش سادگی در ظاهر و پوشش خود، حرکتی درونی به سوی سادگی را آغاز می کند و می رود تا از این رهگذر به بیشترین حس حضور حق و درک پنهان ترین حقایق عالم دست یابد.

مناسک حج در ماه حرام بر پا داشته می شود. در ماه حرام، جنگ و خونریزی حرام است. پس او امنیت دارد و نیازی به حمل اسلحه برای حفظ جان نیز نخواهد داشت. در این مراسم الهی نه تنها دل نگرانی های زمینی

حج، سکوی پرتاب انسان به سوی بی نهایت، تجربه ی معراج و تولدی دوباره است که تنها و تنها پس از پایبندی به پیمان "ایاک نعبد و ایاک نستعین" محقق می شود.
حج، عروجی به هفت آسمان، یعنی هفت گنجینه ی آگاهی های هستی، آن هم در میان جمع است

جایگاهی ندارد؛ دل مشغولی های زمینی نیز ناشایست است و حتی گرفتن ناخن هم باید بماند برای بعد. در انجام این مراسم باید در کمین فرصت های آسمانی بود. بنابراین، نه تنها لازم است از فسق و فجور که انسان را از هدف دور می کند، پرهیز کرد؛ بلکه باید با کنترل ذهن آماده ی دریافت روزی های معنوی شد. اگر کسی ناخواسته به خارش بدن مبادرت کرد یا به طور غیر عمدی یکی از این احکام را رعایت نکرد، معلوم می شود که مدیریت ذهن خود را از دست داده است. حج ذهنی می خواهد که در

شکار حیوانات صحرائی و کندن گیاهان از زمین نمی زند، حتی حشره ای را که بر بدنش می نشیند و او را نیش می زند، نمی کشد. زیرا برای همه ی موجودات احترام قائل است و از این که جان موجود زنده ای هرچند خرد را بگیرد، احساس لذت و رضایت ندارد. مردان محرم از آفتاب به زیر هیچ دستار، کلاه و سقفی پناه نمی برند و روی پاهای خود را از آن نمی پوشانند. زنان محرم نیز چهره به چهره ی آفتاب روز و بادهای سوزان این منطقه ی گرمسیری صلح با طبیعت را به نمایش می گذارند و صورت خود را نمی پوشانند.

البته، در این چهره گشایی نکته های دیگری هم نهفته است. در شرایطی که ارتباط و اتصال با خدا و محو شدن انسان توجه او را از تمایلات زمینی باز می دارد و حتی روابط زناشویی را به کناری می گذارد تا برای مدتی بدون دخالت هر عامل بازدارنده، عظمت حق درک شود و بالاترین آگاهی ها به دست آید، نگاه هیچ مرد حج گزار به سیمای هیچ زنی گره نخواهد خورد و بانوی حج گزار با قبول این که روی خود را نپوشاند، امکان آزمون در این زمینه را فراهم می کند.

احرام مقررات دیگری هم دارد. در حالت احرام، هر نوع ایجاد رنجش برای خود حرام است. بنابراین، فرد محرم به خود اجازه ی انجام کارهایی مثل کشیدن دندان یا هر اقدام دیگری که باعث خروج خون از بدن شود را نمی دهد؛ او طوری رفتار می کند که موجب هیچگونه تأثیر منفی و احساس ناخوشایند برای خود یا دیگران نشود. (از ایجاد هرگونه تشعشع منفی اجتناب می کند.)

همچنین، برای محرم شایسته نیست که با قسم خوردن به خدا در صدد اثبات مطلبی باشد؛ زیرا در دانشگاه حج، حتی به منظور هدایت نیز قسم خوردن کاربردی ندارد. در آن شرایط ویژه هر کسی باید با حقایقی که در دل عیان می شوند، آشنا شود. در آن شرایط ویژه باید عاشقانه به هدف چشم دوخت و تسلیم بود.

عزم فرد برای انجام مناسک عظیم حج و برخورداری از آگاهی های ناشی از این عروج، با هدف تقرب به خداوند است و با عطف به خود منافات دارد. پس علاوه بر آنچه ذکر شد، محرم به عنوان زائر خدا تصویر خود را در هیچ آینه ای نمی بیند؛ به زدودن مو از بدن یا استعمال روغنی برای پوست بدن مبادرت نمی کند و در حالی که همه ی زینت آلات خود را کنار گذاشته، از هر نوع آرایشی می پرهیزد و با

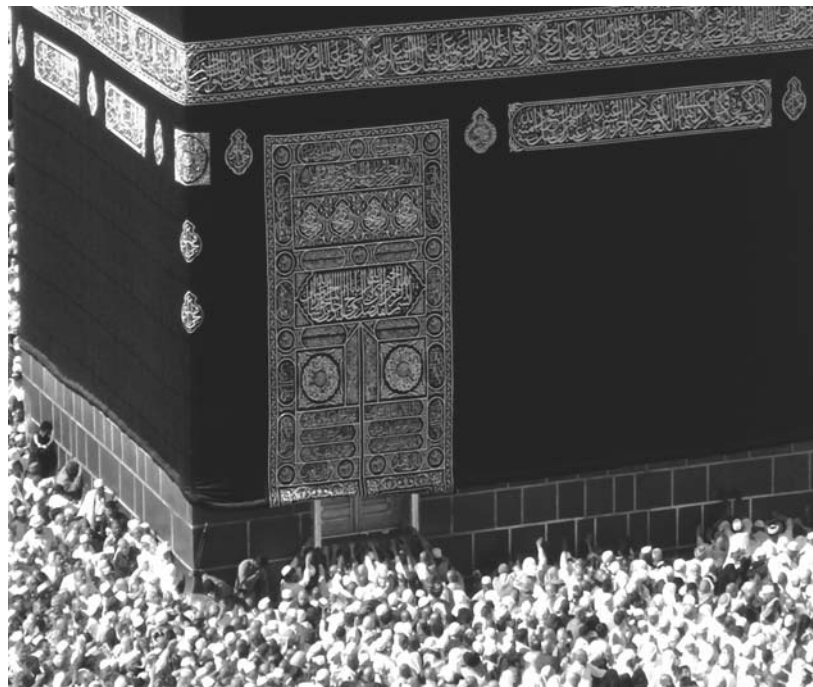
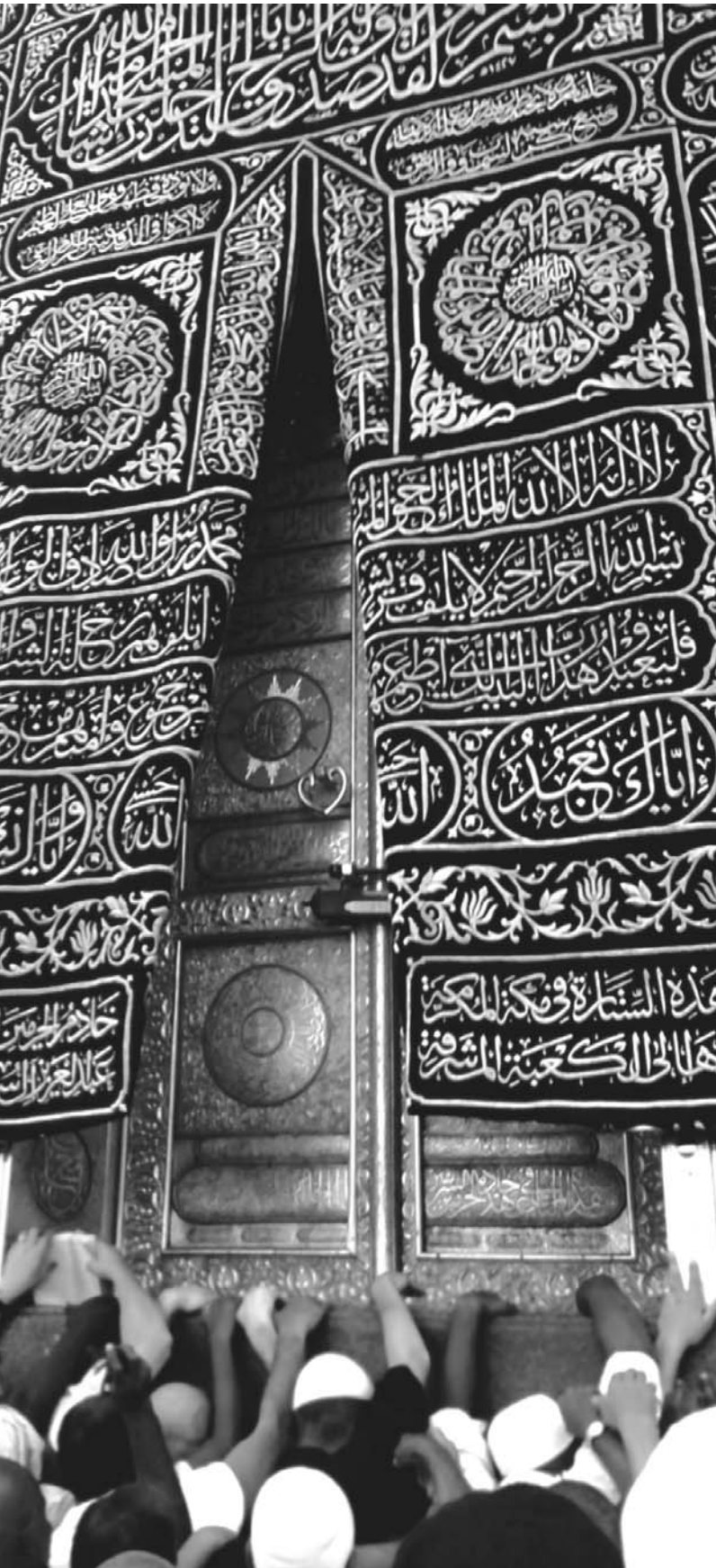


فرزندان آموزش

می کند تا کسی شاخص نباشد و در عین حال، نماد کفنی برای مرگ است؛ مرگی که انسان را در هفت آسمان متولد می کند. در این مرحله می توان پیمان حج بست و "لیبک" گفت. اما پیش از آن، یک بار مرور دروس زندگی و بندگی (درس "بسم الله الرحمن الرحيم"، درس "الحمد لله رب العالمین" و ...) لازم است. مرور این دروس، یادآوری نکات کلیدی آن ها و اعلام پایبندی به تعهدات قبلی، با برپایی دو رکعت نماز انجام می شود. با اقامه ی این نماز، لحظه ی تصمیم گیری فرا می رسد.

■ عقل و عشق پا به پای هم

تصمیم گیری و نیت برای عروج، بر پله ی عقل انجام می شود و با عشق حفظ می گردد. در مراحل مختلف



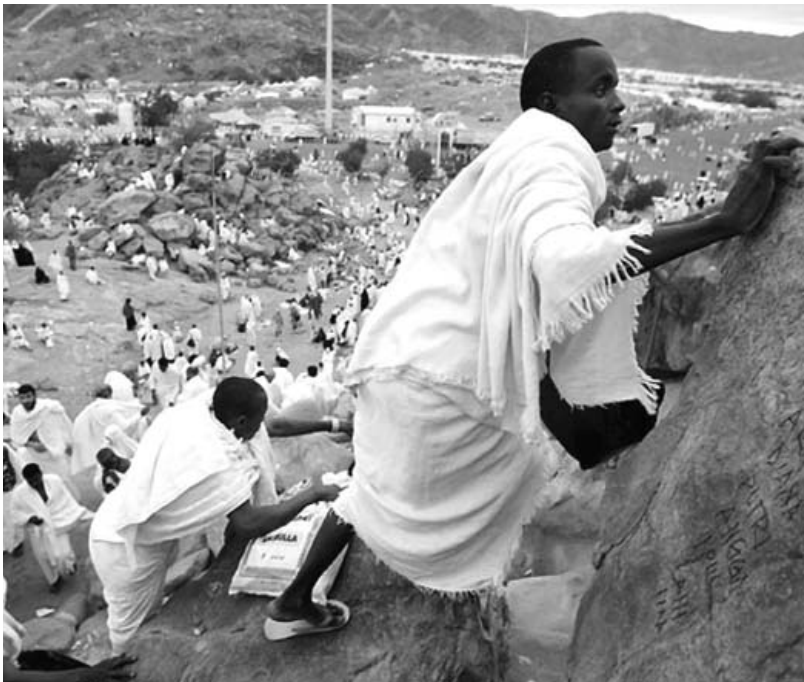
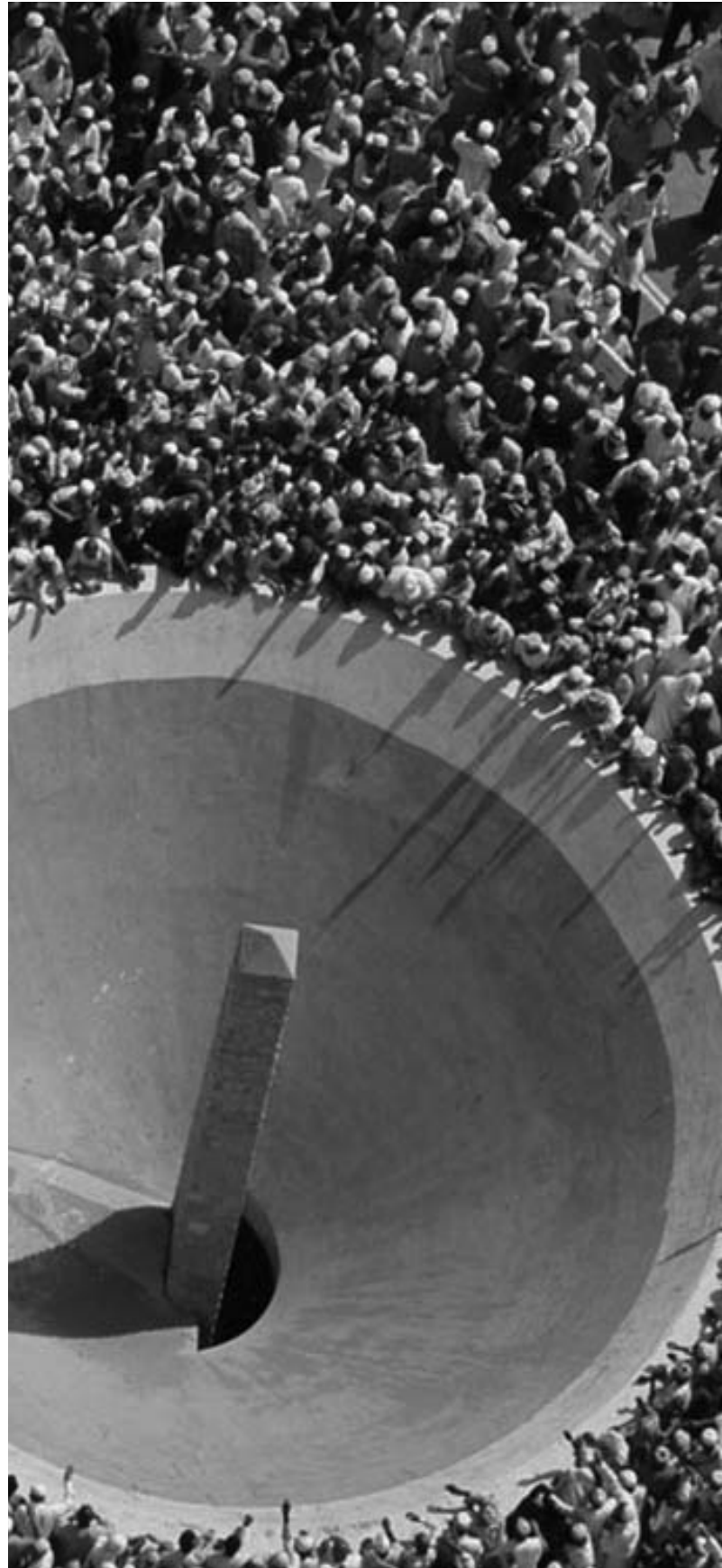
حج، عقل و عشق پا به پای هم نقش آفرینی می کنند. به محض نیت بر پله ی عقل، ذکر "لیبک، اللهم لیبک، ..." تسلیم بر پله ی عشق را اعلام می کند و به این ترتیب، مناسک با بیعتی محکم آغاز می شود.

از این لحظه فرد محرم شده است و احکام خاصی را رعایت می کند. او هم فازی (هماهنگی و همسویی) با طبیعت و با عوالم بالا را تجربه می کند و نه تنها دست به

فرزندان آموزش

دستاورد آن شناخت است. در عرفات شناخت انسان نسبت به خود تکمیل می شود. از این رو، در این بخش از مناسک حج می توان فرصت ها و تهدیدهای راه کمال را شناسایی کرد و با دریافتن ترفندهای شیطان، در اقدام بعدی برای هرگونه رویارویی با او آمادگی یافت. محل این آمادگی در "مشعر" است. هر یک از سنگ ریزه هایی که در مشعر جمع آوری می شود تا روزهای بعد به دست حج گزار به نماد شیطان اصابت کند، بهانه ای برای اندیشه به زوایای حملات شیطان است. نام "مشعر" نشان می دهد که بدون شعور و آگاهی نمی توان برای چنین مقابله ای راهکاری موثر یافت. پس باید از آگاهی هرچه بیشتر تدارک دید؛ تدارکی برای حضور در "منی".

می گویند منی به معنای نهایت آرزو است. نهایت آرزوی حج گزار واقعی، رسیدن به غایت کمال است. برای



رسیدن به این زیباترین آرزو باید عوامل ضدکمال را مهار کرد. به همین دلیل است که در ایام وقوف در منی، هر صبح مخالفت خود با شیطان و استقامت در برابر آن اعلام می شود. شاید به نظر برسد که سنگ زدن به نماد شیطان نمایشی است که حج گزار به اجرا می گذارد؛ در حالی که پس از مدتی پیام آن را به فراموشی می سپارد. اما در

لحظه ی حال حضور داشته باشد. زیرا باید برای شکار آگاهی مهیا بود.

■ تسلیم رمز طواف

پس از احرام و ورود به مسجدالحرام، مناسک حج با طواف از مقابل حجرالاسود آغاز می شود. آغاز از این مبدأ نشانه ای از این است که همراه با این حرکت بیرونی، یک حرکت درونی به وقوع می پیوندد و انسان از صلب و سخت بودن یعنی از سنگ بودن به سوی نرم شدن، جان گرفتن و روان شدن یعنی انعطاف پذیری و آمادگی پذیرش حقایق حرکت می کند. حرکتی با رمز طلب و تسلیم که سیاهی و ظلمت درون را با نور آگاهی و معرفت می زداید.

هفت دور طواف، نشانی از دست یافتن به آگاهی هفت آسمان و در عین حال در هر دور، سمبلی از خلقت انسان است؛ خلقتی که او را از مبدأ خود دور کرد و به آن باز می گرداند. گشایش رمز "انالحق" نیز در ادراک نقطه ی آغاز و پایان همین گردش است؛ گردشی که انسان را با خود آشنا

هیچ کس را نمی توان به اجبار تسلیم حق کرد. تسلیم، مستلزم معرفت و عشق است. حج گزار عاشق و آگاه، بر فراز توحید قرار دارد؛ مخالفت خود با کفر را اعلام و به توحید اقرار می کند؛ اما در عین حال، به دیگران آزادی اندیشه می دهد

می کند؛ گردشی که در آن انسان خود را پیدا می کند. با درک عظمت این حقیقت، نباید از "تسلیم" دور شد. پس بعد از طواف، درست پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز بر پا می شود. مقام ابراهیم، آن نمادی نیست که جای پای ابراهیم را نشان می دهد؛ مقام ابراهیم، مقام تسلیم است. زائر برای تماشای جای پای ابراهیم در پشت این بنا قرار نمی گیرد؛ او با اقامه نماز پشت این نماد، در دل خود، رد پای ابراهیم را دنبال می کند. بنابراین، باز هم درسی دیگر و بیعتی مجدد در

کار است و چه نکته ی ظریفی در این است که گفته اند بهتر است این تجدید پیمان با سوره ی توحید در رکعت اول و سوره ی کافرون در رکعت دوم انجام شود! در سوره ی توحید به وحدانیت خدا اقرار می شود و در سوره ی کافرون به قبول آزادی عقیده. هیچ کس را نمی توان به اجبار تسلیم حق کرد. تسلیم، مستلزم معرفت و عشق است. حج گزار عاشق و آگاه، بر فراز توحید قرار دارد؛ مخالفت خود با کفر را اعلام و به توحید اقرار می کند؛ اما در عین حال، به دیگران آزادی اندیشه می دهد. این نیز جلوه ی دیگری از تسلیم است.

■ ودست آورد تسلیم

اما نتیجه ی عالی تسلیم را باید در درسی یافت که سعی میان صفا و مروه به جا می گذارد. باز هم هفت مرحله حرکت به نمایش گذاشته می شود؛ باز هم حکایت هایی از هفت آسمان در وجود حج گزار حقیقی نقش می بندد. اما چرا سعی؟! برای دریافتن این که "به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود". مگر نه این که بین دو کوه صفا و مروه هاجر بالغ تلاش کرد و اسماعیل کودک یافت؟ مگر نه این که آب، سمبل آگاهی، کودک، سمبل سادگی و بالغ، سمبل پیچیدگی است؟ مگر نه این که چشمه زیر پای کودک بود؟ این بخش ساده ی وجود (کودک) است که به آگاهی آسمانی (الهام الهی) دست می یابد؛ با طلب و این بخش پیچیده و پر تکاپوی وجود است که اجازه ی این تجربه را می دهد؛ با تسلیم. تنها با وحدت و هماهنگی این دو بخش متضاد وجود، می توان به اشراق رسید. هاجر در لحظه ی درماندگی خود از تلاش در جستجوی آب، به خداوند معطوف شد و به مقصود رسید و حج گزار با قدم گذاشتن در مسیری که او پیمود، به خود یادآور می شود که زندگی تلفیقی از تلاش و تسلیم است؛ اما تلاش، کارگشای واقعیت زندگی و تسلیم، راهگشای یافتن حقیقت است و هریک را باید در جای خود به کار برد.

■ عرفات، وقوف عشق و آگاهی

به این ترتیب، با درک این درس های کلیدی و سرمستی از حس حضور خدا، طواف و نمازی دیگر بر پا می شود و سپس حج به مرحله دیگری می رسد: وقوف در صحرای "عرفات"؛ وقوفی همراه با تأمل که انگیزه ی آن عشق و

فرهنگ آموزش

جایگزین زیبایی باطنی باشد و همچنین، خشنود بودن به زیبایی باطن است که ناشی از رابطه ی پنهان بنده و پروردگار است و امکان تظاهر به آن وجود ندارد.

■ آخرین گام ها برای آغاز

خروج از احرام، به معنای پایان مناسک حج نیست. با خروج از احرام، منی دو روز دیگر نیز میزبان حج گزاران است. هر صبح، رزمایش ایستادگی در برابر شیطان تکرار می شود و سپس همچنان سرزمین منی شاهد به بلوغ رسیدن میهمانانی است که با درک بیشتر قصد بازگشت به مسجدالحرام را دارند. در این بازگشت، باز هم طواف و نماز طواف؛ باز هم سعی میان صفا و مروه و باز هم طوافی دیگر و نمازی دیگر انجام می شود؛ در حالی که وجود عاشق و دل مشتاق حج گزاران حقیقی، صیاد بهترین روزی های آسمانی خواهد بود و لحظه لحظه تحول را تجربه خواهد کرد.

سرانجام مناسک به پایان می رسد؛ اما برای کسانی که حرکت با گام های ابراهیمی را آموخته اند، پایان این مراسم، شروعی دیگر است. این افراد به میان اجتماعات کوچک و بزرگی که زندگی شان در میان آن ها جریان دارد، باز می گردند؛ در حالی که هر یک در حد وسع خود، نقش یک الگوی الهی را ایفا می کنند. این افراد، ابر انسان هایی هستند که در حج متولد شده اند و به بلوغ رسیده اند. این ابر انسان ها به درک حج رسیده اند؛ حجی که معراج به هفت آسمان آگاهی است.

یعنی سنگ دلی و حساست و حسادت و ... و در یک کلمه یعنی دوری از حق.

روز اول سومین نماد شیطان هفت بار "رمی" می شود (مورد پرتاب سنگ واقع می شود) و در هر یک از روزهای دوم و سوم هر یک از سه نماد، مورد اصابت هفت سنگ قرار می گیرد. اما این اولین درس حج درباره ی شیطان نیست. حرکت رو به جلو در طواف، در حالی که جهت سر یا بدن به سمت دیگری تغییر نمی کند، تنها برای متانت در حرکت الزامی نشده است. این، به منزله ی تنظیم جهت نگاه و حرکت انسان به سوی هدف اعلا (تنظیم جهت به سوی عالم بالا) و تضمین امنیت از حملات شیطان است. مگر نه این که شیطان از همه سو به غیر از جهت مستقیم امکان حمله دارد؟ مگر نه این که اگر دل در گرو عشق الهی نباشد و رو به سوی دیگر داشته باشد، در خطر شرک است؟ مگر نه این که تنها در پناه خدا یعنی در انحصار نگاه و توجه به او می توان از آسیب شیطان در امان بود؟

طواف، انسان را از شر شیطان به آغوش خدا می سپارد و رمی جمرات آخرین ترندهای نفوذ او را خنثی می کند. بعد از رمی نماد سوم در اولین روز و قوف در منی، نوبت به ذبح قربانی می رسد. در باطن این مراسم نیز حقیقتی نهفته است؛ حقیقتی مربوط به عزم ابراهیم در ذبح اسماعیل که در مسلخ توحید، با ذبح وابستگی به این فرزند محبوب، به نتیجه رسید. بنابراین، ذبح، اعلام قطع تعلق و وابستگی است و این تحول ابراهیمی را در ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه حمل خواهد کرد.

■ از زیبایی تازیایی

با رسیدن به این مرحله، دیگر می توان از احرام خارج شد و برای ابراهیمی شدن جشنی بر پا کرد. خروج مردان از احرام با تراشیدن همه ی موهای سر و خروج بانوان از آن با کوتاه کردن بخشی از موها انجام می شود تا نشانه ای باشد از این که با این حج ابراهیمی از همه ی اضافات موجود در زندگی باید گذشت. ضمن این که تراشیدن سر نوعی خودشکنی و پذیرفتن حضور در جمع بدون اتکا به زیبایی ظاهر است. این نکوهش زینت و زیبایی نیست؛ بی مقدار دانستن زیبایی های کاذب در برابر زیبایی حقیقی و اعلام این است که پابندی به هیچ زیبایی ظاهری نمی تواند

- سایت همشهری (: www.hamshahrionline.ir) صفحه اندیشه ، شماره

خبر ۱۰۳۳۶۰ ، چهارشنبه ۴ آذر ۱۳۸۸ ، با عنوان "موسم یگانگی"
<http://hamshahrionline.ir/News/?id=103360>

-خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) : (www.irna.ir) صفحه فرهنگی، شماره
خبر ۸۱۵۸۰۰ ، دوشنبه ۹ آذر ۱۳۸۸ ، با عنوان "به مناسبت بازگشت حجاج به وطن؛ عروج
به هفت آسمان"

<http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=815800>

-خبرگزاری ایسکانیوز : (www.iscanews.ir) صفحه دین و اندیشه ، شماره
خبر ۳۳۹۷۹۱ ، یکشنبه ۸ آذر ۱۳۸۸ ، با عنوان "معراج حج"

((۳۳۹۷۹۱=NewsItemId.aspx?ShowNewsItem-ews.ir/fa/)
<http://iscan>

-روزنامه همشهری : شماره ۴۹۹۵ ، پنج شنبه ۵ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۱۳ و ۱۶ ، با عنوان
"موسم یگانگی"

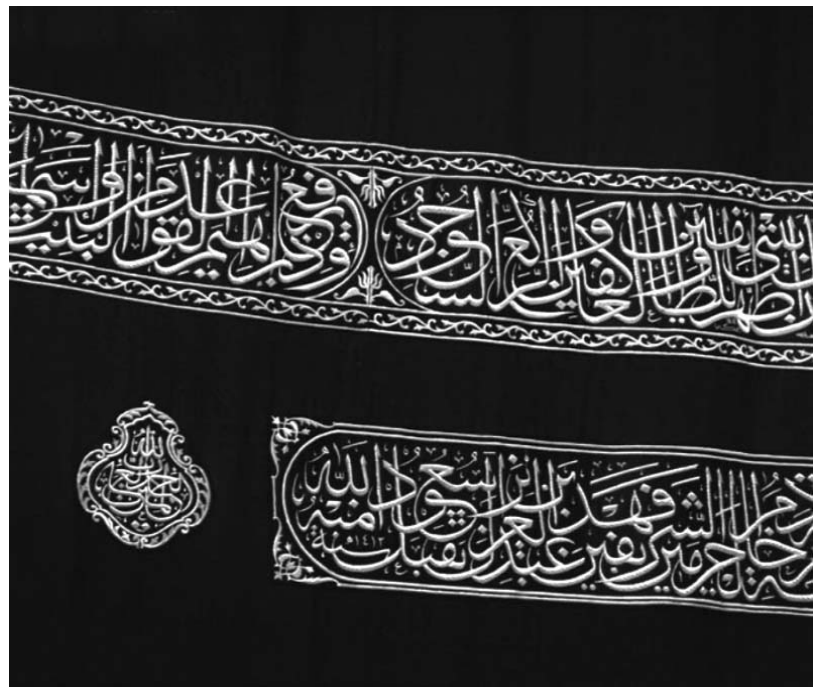
- روزنامه ابتکار : شماره ۱۶۳۰ ، پنج شنبه ۵ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۱ (سرمقاله) و ۱۱ ، با
عنوان "معراج حج"

- روزنامه فرهنگ آشتی : شماره ۱۸۵۶ ، دوشنبه ۹ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۷ ، با عنوان
"حج؛ سکوی پرتاب انسان به سوی بی نهایت"

- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۶۲۳ ، یکشنبه ۸ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۱۵ ، با عنوان
"حج؛ تحولی از تولد تا بلوغ"

فرزندان آموزش

باطن هر بخشی از مناسک که واقعیت آن را به نمایش می‌گذارد و بر پله‌ی عقل انجام می‌شود، حقیقتی وجود دارد که بر پله‌ی عشق درک می‌شود. علاوه بر این، ضمیر ناخودآگاه انسان با قرار گرفتن در صحنه‌ای هر چند نمادین، نسبت به درس آن صحنه بهتر برنامه‌ریزی می‌شود. تکرار این حرکت نیز به تثبیت آن در خودآگاه و ناخودآگاه کمک می‌کند. البته باید به خاطر داشت که اگر اقدام به این مراسم با آگاهی همراه نباشد، این نتیجه را در بر نخواهد داشت. سه نماد شیطان در منی، یادآور سه مرتبه تردید ابراهیم در اجرای حکم خداوند است. شک و تردید آتشی است که گل وجود انسان را به پختگی می‌رساند و به او یقین می‌بخشد؛ اما باقی ماندن در معرض آن، همان گل پخته را به سنگی بدل می‌کند



که صلب و تغییرناپذیر است. بدون وجود این آتش، ایمان و عقیده ثبات نمی‌یابد؛ در عین حال که رها نشدن از آن، ایمان و عقیده‌ای باقی نمی‌گذارد. منی سرزمین اشراق است. هیچ‌گاه نمی‌توان از شیطان و تردیدهای شیطانی امنیت داشت؛ اما در سرزمین اشراق این هجمه سنگین‌تر است. باید مراقب بود و مقابله کرد؛ زیرا شکست یعنی از دست دادن فضایل و پذیرفتن رذایل؛

واقف بوده است که نباید همه وقت خود را به انجام امور روزمره و تلاش برای امرار معاش بگذرانند و خویشتن را از فیوض معنوی بی بهره گذارد. به خصوص، ریشه یابی هر یک از مراسم آیینی در ادیان الهی گواهی بر این است که اساس آن، کسب معرفت و تحولی سازنده بوده، مبنای هیچ یک از چنین مراسم و مناسکی، نمیتواند جلب رضایت خداوندی باشد که نیازمند پرستش است.

در این ادیان، موفقیت انسان در پیمودن مسیر کمال (قرب الهی)، به منزله خشنودی خداوند و ناکامی وی از این رشد و تعالی به مثابه ناخشنودی خداوند است. به بیان ساده، آداب و عبادات معنوی راهی برای خودشناسی و خداشناسی است که برای انسان مفید واقع می شود و صرف نظر کردن از انجام آن یا به فراموشی سپردن اصل آن (فقط رعایت صورت ظاهری اش) چیزی جز خسران در بر ندارد.

یکی از زمان های مقدسی که در دین اسلام به خودسازی اختصاص یافت و برپایی عبادت روزه در آن مقرر شد تا انسان بتواند از طریق آن به فیوض الهی دست یابد، ماه مبارک رمضان است. روزه داری از عهد عتیق در میان افراد متدین سابقه داشته است و به برخی فواید آن اشاره خواهد شد. اما نکته مهم این است که برکت ماه مبارک رمضان، نه صرفاً در نخوردن و نیاشامیدن، بلکه در تحقق "رمضان" است. "رمضان" در درجه اول، وضعیتی خاص است؛ نه زمانی خاص. در ادبیات عرب، رمضان، تابش نور شدید خورشید است و اگرچه احتمالاً دلیل نامگذاری این ماه در سرزمین عربستان، مصادف بودن آن با اوج تابش و گرمای خورشید بوده است، می توان گفت که "رمضان"، تابش نور شدید فیض الهی است.

برترین نتیجه فیض الهی، اشراق و ادراک، از جمله درک حضور حق است. درک حضور الهی در محضر او، درجات مختلفی دارد و در تاریخ اسلام، اولین کسی که به اوج این رمضان دست یافت، پیامبر اکرم (ص) بود. زیرا ایشان در اثر انقلاب درونی و محو عرفانی به معرفتی رسیدند که منجر به دریافت دفعی قرآن کریم شد. این رمضان پیامبر اسلام (ص) که در ماه رمضان رخ داد، به این ماه شهرتی معنوی بخشید و این درس را برای مشتاقان دیگر باقی گذاشت که هر کسی می تواند رضائی را در این ماه تجربه کند و یا به عبارتی، همانطور که رمضان ایشان در ماه رمضان

از آغاز حضور انسان در زمین، این دو پرسش مهم ذهن او را به خود مشغول کرد که "من کیستم؟" و "خالق کیست؟". سپس، آنچه به اقتضای این دو پرسش مطرح شد، سؤالاتی از این قبیل بود که "از کجا آمده ام؟"، "چرا آمده ام؟" و "به کجا میروم؟". اما توجه به خالق در رأس این جستجو قرار گرفت؛ زیرا یکی از نیازهای درونی انسان، میل طبیعی به پرستش بود که رفته رفته، منجر به انتخاب خدایان متعددی در طول تاریخ شد.

در قدم بعدی، اقدام به پرستش، زمانها و مکانهایی خاص را به خود اختصاص داد و به این ترتیب، آتشکده ها برای آتش پرستی و معابد برای عبادت خدایانی دیگر بنا گذاشته شد. همچنین، پرستش خورشید و ماه و ... در روزهایی مشخص، باعث شد که این ایام هفته به اسامی Monday, Sunday و ... (روز خورشید، روز ماه و ...) نامگذاری شود.

به تدریج و در میان برخی اقوام، در چنین روزهایی که روز خدا شناخته میشد، انجام هرگونه کار و فعالیتی که امری معنوی به شمار نمی رفت، ممنوع (حرام) شد. به نحوی که در عهد عتیق، این دیدگاه به عنوان حکمی شرعی رسمیت یافت و به طور کلی، با هدایت ادیان، برای کلیمی ها روز شنبه، برای مسیحیان روز یکشنبه و برای مسلمانان روز جمعه تقدس پیدا کرد و با اندک تفاوتی به انجام امور معنوی اختصاص یافت؛ ضمن این که برخی ماه ها (به همین معنا) ماه حرام اعلام شد.

علاوه بر این، در تمدنهای قدیم، برای هر یک از آیین های مذهبی، ایام مشخصی از سال برگزیده شد که برخی از آنها، با گذشت زمان، به فرهنگی ملی بدل گردید. از آن جمله می توان به ایام نوروز در ایران باستان اشاره کرد که به عنوان مراسمی برای آشتی با طبیعت بنا گذاشته شد. به هر حال، در طول تاریخ، به مدد بصیرت بشری و هدایت الهی، مراسم و مناسک خاصی در هر قوم پدید آمد که به نوبه خود، از نظر معنوی منشأ اثر بود. به این ترتیب، همگی از مراسمی چون جشن سده و جشن مهرگان گرفته تا عبادت چهل روزه موسوی (چله) به هدف ایجاد فرصت و زمینه ای برای خودسازی انجام گرفت و به زمان های خاص خود، تقدس بخشید.

بر اساس موارد ذکر شده، بشر در طول تاریخ به این نکته

در رواق رمضان

از نگاه به معبود باز می دارد و دیگر این که عادت به هر چیز، نرم افزارهای وجود انسان را دچار چرخه اطلاعاتی معیوبی می کند که برای وجود او مضر است.

انسان مانند ضحاک مار دوش است و مارهای روی دوش او ذهن و روان هستند. اگر خوراک مورد نظر این دو مار فراهم نیاید؛ یعنی طبق عادت نظرشان تأمین نشود، او را آزار می دهند. روزه باعث شکسته شدن همه این برنامه های شرطی (اگر این، آنگاه آن) یعنی ممانعت از تداوم عادت و ایجاد این چرخه اطلاعاتی معیوب می شود. وجود چنین چرخه معیوبی، بین کالدهای در هم پیچیده، وی منافذی ایجاد خواهد کرد و این منافذ، محل هایی برای نفوذ موجودات غیر ارگانیکی خواهند شد.

یکی دیگر از فواید روزه، مربوط به آثار اجتماعی آن است. طبق تعالیم دینی، روزه زکات بدن محسوب می شود. زکات، نوعی مراوده با هستی بوده، بر اساس آن، لازم است در ازاء هر چه از هستی گرفته می شود، بخشی از آن یا چیزی که به آن مربوط می شود به هستی باز گردد. بنابراین، زکات به اندیشه، مال، بلوغ فکری و هر آنچه به ما بخشیده شده است، تعلق میگیرد. زکات بدن این است که در ازاء رفع نیاز غذایی خود در طول یک سال، قدری از خوراک یک ماه آن (سی وعده غذایی) به نیازمندان اختصاص یابد و با این ترک عادت، سلامتی آن حفظ گردد.

بنابراین، برای کسی که در مدت یازده ماه نگاهی به اجتماع نداشته است، ماه روزه فرصتی است تا به جامعه خود (که نسبت به آن بدهکار است) توجه کند و بخش صرفه جویی شده از روزی خود را به آن بپردازد. با رعایت این جنبه اجتماعی روزه، بخشی از حق معلوم فقرا از دارایی اغنیاء حاصل می شود. در قدیم که جوامع انسانی در روستاها یا شهرهای کوچک مستقر بودند، همه افراد با یکدیگر نوعی تعامل داشتند و به فقرا و گرسنگان رسیدگی بیشتری می شد. این تعامل، در جامعه ایجاد تعادل کرده، آن را از حسرت زدگی مصون نگاه می داشت. حسرت زدگی در جامعه بر همه افراد آن اثرگذار است و انعکاس آن در روح جمعی، اغنیا را نیز از احساس خوشبختی محروم میکند. بنابراین، ارزش جامعه شناختی و روانشناختی روزه قابل انکار نیست.

از این گذشته، تعالیم دینی مانند این که دروغ بستن به خدا، موجب ابطال روزه می شود، از جمله درس های بزرگی

می کند. مکانی که به عبادت تعلق می گیرد، از نظر عرفانی تبدیل به میکده می شود تا در آن، می عشق و آگاهی از حُم معرفت الهی توزیع گردد و زمانی که تحت تأثیر روح جمعی معنویت قرار می گیرد، ویژگی و اثرات معنوی خاصی می یابد. اما برای بهره مندی از چنین زمان ها و مکان هایی خواست هر فرد تعیین کننده است.

یکی از لوازم زمینه ساز تحول در ماه رمضان، روزه است. در ادیان پیشین، روزه چشم، روزه زبان، روزه اندیشه و ... انسان را به ترک عادات مربوط به چشم، زبان، اندیشه و ... دعوت کرده است. در دین آخر نیز، روزه در راستای ترک عادت نقش مهمی ایفا می کند. از این نظر، روزه برنامه ای برای بهبودبخشی به ابعاد بینشی انسان است که رنگ تعلق را از او

**اگر معنای "الله" را بدانیم و دریابیم
که هر جزئی از اجزای هستی اسمی
از اسمای "الله" است، آن وقت معلوم
می شود که هتک حرمت به هر یک از
اجزای هستی و عدم رعایت تقدس
آن هم می تواند دروغ بستن به خدا
محسوب شود**

می گیرد تا به سمت بی رنگی رود و علاوه بر این وجه درونی و معرفتی، با ترک عادات ظاهری مانند عادت خوردن و آشامیدن (که یازده ماه از الگوی زمانی ثابتی تبعیت می کند)، کمک می کند که چیدمان نرم افزارهای وجود انسان به گزینی و اصلاح شود. با توجه به عادت پذیر بودن انسان، اکثر قریب به اتفاق مردم، به نوعی معتاد به شمار می روند و نیازمند تنظیم الگوی نرم افزاری اندیشه و رفتار خود هستند. به این لحاظ می توان گفت که ماه رمضان، دوره ترک اعتیاد است.

زیان ناشی از عادت را در دو جنبه می توان شناسایی کرد. یکی این که عادت به امور صواب (آنچه در جهت کمال است) ارزش و اثر پرداختن به این امور را کاهش می دهد و به طور کلی، انسان را دچار تعلق خاطر نسبت به خود این امور کرده،

کتاب آسمانی نائل شده اند و برای دیگران نیز ممکن است که به نوبه خود، به درک آثار بی‌ش و منش "خدامحور- خدامحور" برسند. ماه رمضان، مقدمات این جهش شگفت آور و این درک والا را فراهم می کند و از این جهت، مبارک محسوب می شود.

درک و معرفت، موجب ایمان است. به همین دلیل و با توجه به این توصیه قرآن کریم که "یا ایها الذین آمنوا، آمنوا"، می توان گفت که ماه رمضان می تواند بر ایمان قلبی افراد مشتاقی که از آن بهره مند می شوند، بیفزاید. رسیدن به ایمان دوم، همان مغفرت الهی است و محروم ماندن از این ایمان، به منزله بی نصیب ماندن از بخشایش خواهد بود.

از طرف دیگر، "رمضان" واقعی مانع از نفوذ شیاطین در وجود انسان می‌گردد. نگاه مستقیم به سوی خداوند (که به هیچ جهتی منحرف نشود)، بزرگترین ایمنی از شیاطین را فراهم می‌آورد و راه نفوذ را بر او میندود و یا به عبارت دیگر، معطوف شدن به خداوند، اجابت دعوت "فاستقیموا الیه" است که دست شیطان را کوتاه می کند.

نکته جالب توجه این است که افزایش توجهات معنوی در یک جامعه (که می تواند در زمان های تعیین شده ای رخ دهد) منشأ تأثیری همگانی است. به این معنا که اگر در یک جامعه تعدادی از افراد، به خدا معطوف شوند، (بر اساس یکی از مجموعه قوانینی که در اصطلاح، روح جمعی خوانده می شود) دیگران نیز زمینه مساعدتری برای این رشد معنوی خواهند یافت.

می توان گفت همان طور که در فصل حراج، موقعیت مناسبی برای خرید فراهم است و خرید، مبارک قلمداد می شود، در ماه رمضان نیز که به خودی خود، تفاوتی با ماه های دیگر ندارد، فضای همخوانی از خیر و نیکی و طلب قرب حق ایجاد می شود که بر اساس "یدالله مع الجماعة" موجب گسترش فیض الهی می گردد و ایجاد برکت می کند. از این نظر، این ماه ضیافت خدا برای عده ای که تشنه کمال هستند، مفید خواهد بود و برای عده ای که از این فرصت استثنایی برخوردار نمی شوند، برکتی نداشته، حتی گاهی زجرآور نیز به نظر خواهد رسید.

در پیشگاه خداوند منان که مقید به قید زمان و مکان نیست، هیچ دو مکان و هیچ دو زمانی تفاوت ندارد و این عملکرد انسان است که زمانی یا مکانی را دارای فضیلت

چنین دستاوردی داشته است، دیگران هم می توانند در این ماه، به تغییر و تحول معرفتی مؤثری در زندگی خود دست یابند. بنابراین، ماه رمضان، یادآوری و فرصتی برای رسیدن به فیوض خاص الهی است.

به طور کلی، کسانی که در ایجاد تحولات فردی پویا هستند، به چند گروه تقسیم میشوند که تنها یکی از این چند گروه به درک رمضان نائل خواهد شد:

- ۱- خود محور- خود محور: کسانی که به دنبال اهداف شخصی بوده، در این راه متکی به تلاش خود هستند.
- ۲- خود محور- خدا محور: افرادی که به دنبال اهداف شخصی هستند؛ اما برای رسیدن به این مقصود از خدا مدد



می طلبند.

۳- خدامحور- خود محور: هدف این گروه قرب خداوند است؛ اما برای رسیدن به این هدف، به خود اتکا دارند؛ نه به خداوند.

۴- خدامحور- خدامحور: برای این افراد، هم هدف قرب خداوند است و هم عامل رسیدن به این هدف، اوست. گروه چهارم، به درجه محو عرفانی دست می یابند و در این حالت، نگاه آنها نگاه خدا، کلام آنها کلام خدا و ... خواهد بود؛ زیرا از اوصاف بشری جدا شده اند.

همه پیامبران صاحب کتاب در چنین وضعیتی به دریافت

فرزندان آموزش

به همین صورت، رمضان را از دست بدهیم. در صورتی که ماه رمضان و شب قدر پیامبر (که در آن قرار گرفته است)، برای همه ما یک فرصت است تا با استفاده از برکاتی که روح جمعی در این زمان ها ایجاد می کند، به رمضان و شب قدر خودمان برسیم؛ اما امکان دستیابی به آن را محدود به خود نمی کند. بنابراین، اگر این ایام و این شب ها گذشت و به معرفتی که باید می رسیدیم، نرسیدیم، نباید فکر کنیم که در زمان های دیگر نمی توانیم به نتیجه برسیم.

را مهیا می کند و به همین دلیل، قدر در دل رمضان جای گرفته است. اما نکته مهم آن است که هر لحظه ای از شب یا روز می تواند شب قدر انسان باشد؛ خواه این لحظه در ماهی که رمضان نام دارد واقع گردد و خواه در ماه های دیگر. زیرا برای هر کسی شب قدر آن زمانی است که به شناخت منزلت خود و هستی پی برد و قدر الهی را درک کند. اما این که شب خاصی از شب های ماه مبارک رمضان به این نام نامیده شده است، به دلیل آن است که رسیدن به قدر در رأس اهداف این ماه می باشد و به این جهت، حداقل سالی یک بار در این موعد خاص که شب قدر نبی اکرم(ص) بوده است، یادآوری می شود که همه باید به شب قدر خود برسند. رمضان می تواند فرد را آماده جهش کند. کسی که در رمضان، عادت و وابستگی را ترک کرده است، برای این جهش مستعدتر است و چه بسا در این ماه به شب قدر خود دست یابد.

از نظر وضعیت نجومی، ماه رمضان و شب قدر در همه فصول و ایام گردش دارد. خود این گردش و حرکت در ایام مختلف سال نشان می دهد که برای رسیدن به تحول مورد نظر، نباید خود را به زمانی خاص محدود کرد. معطوف شدن به شبی خاص در صورتی که موجب از دست دادن سایر اوقات شود، یکی از ترفندهای شیطان است تا گمان کنیم فقط در این شب امکان دریافت فیضی خاص وجود دارد. با این ترفند، بسیاری از ما که این شب را به صبح می رسانیم و به نتیجه معلومی نمی رسیم، تا سال آینده امیدی به فیوض شب قدر نداریم و به این نحو، تا سال بعد در غفلت به سر می بریم و شاید سال های سال،



"روزهای کمال"

- روزنامه همشهری : شماره ۴۹۳۶ ، سه شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۸ ، صفحه ۱۶ و ۱۳ ، با عنوان "رواقی رمضان"
- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۵۶۰ ، پنج شنبه ۱۹ شهریور ۱۳۸۸ ، صفحه ۸ ، با عنوان "در رواق رمضان"
- روزنامه راه مردم : شماره ۱۱۷۷ ، سه شنبه ۱۰ شهریور ۱۳۸۸ ، صفحه ۲ ، با عنوان "رمضان را چگونه درک کنیم"
- روزنامه فرهنگ آشتی : شماره ۱۷۹۶ ، یکشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۸۸ ، صفحه ۷ ، با عنوان "رمضان، مانع نفوذ شیطان"
- روزنامه جهان اقتصاد : شماره های ۴۳۳۱ و ۴۳۳۲ ، چهارشنبه ۱۸ شهریور و پنج شنبه ۱۹ شهریور ۱۳۸۸ ، صفحه ۸ (آخر) ، با عنوان "رمضان در گذر زمان"
- روزنامه سیاست روز : شهریور ۱۳۸۸

- سایت همشهری : (www.hamshahrionline.ir) صفحه اندیشه ، شماره خبر

۹۵۷۵۱ ، چهارشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۸۸ ، با عنوان "در رواق رمضان"
<http://hamshahrionline.ir/News/?id=95751>

- خبرگزاری شهر : (www.shahr.ir) صفحه اندیشه ، شماره خبر ۱۰۳۶ ، چهارشنبه

۱۸ شهریور ۱۳۸۸ ، با عنوان "روزه زکات بدن انسان و قدر مرکز نقل رمضان است"

۱۰۳۶=<http://shahr.ir/ViewNews.aspx?type=SIDNews>

- خبرگزاری ایلنا : (www.ilna.ir) ، شماره خبر ۷۵۷۲۴ ، یکشنبه ۱۵

شهریور ۱۳۸۸ ، با عنوان "در رواق رمضان"

<http://ilna.ir/newstext.aspx?ID=75724>

- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) : (www.irna.ir) صفحه فرهنگی ، شماره خبر

۶۷۱۶۳۰ ، سه شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۸۸ ، با عنوان "شبهای قدر مرکز نقل رمضان"

<http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=671630>

- روزنامه اعتماد : شماره ۲۰۵۰ ، شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۸ ، صفحه ۸ و ۱۰ ، با عنوان

می گیرد و گر نه، برای او رمضان تفاوتی با ماه های دیگر سال نخواهد داشت.

موضوع مهم دیگر در رابطه با رمضان، شب قدر است. شب قدر مرکز ثقل رمضان است. انسانی که به خودشناسی دست نیافته باشد، در شب نا آگاهی به سر می برد. انسان را در این ظلمت قرار داده اند تا خود را از ظلمت، به نور برساند و به قدرشناسی (شناخت قدر خود و هستی) نائل شود. پس رسالت او، حرکت از ظلمت به سوی نور است و یافتن راهی به سوی نور هنر وی را به اثبات خواهد رساند.

شناخت قدر و منزلت خود و هستی منجر به درک قدر الهی می شود و باید در دل ظلمت و تاریکی موجود، به این قدر رسید. آنجا که خداوند به ملائکه فرمود: "انی اعلم ما

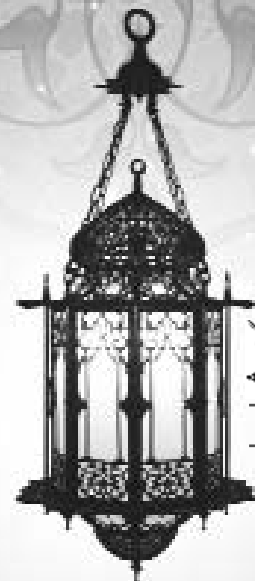
است که رعایت آن ها روزه داری را به نتایج معرفتی قابل توجهی می رساند. اگر معنای "الله" را بدانیم و دریابیم که هر جزئی از اجزای هستی اسمی از اسمای "الله" است، آن وقت معلوم می شود که هتک حرمت به هر یک از اجزای هستی و عدم رعایت تقدس آن هم می تواند دروغ بستن به خدا محسوب شود. در صورتی که بینش انسان بر اساس این باور تنظیم شود و روزه داری او در این ماه به نخوردن و نیاشامیدن محدود نگردد، مسیر زندگی او در جهت مطلوبی قرار

آب حیات، آگاهی الهی است که
می تواند مسیر نور را نشان دهد و
سلامتی دل و اندیشه را به ارمغان
آورد (سلام هی حتی مطلع الفجر) و
شرط رسیدن به این آگاهی، برقراری
ارتباط انسان (به عنوان یک جزء) با
عالم ملکوت (به عنوان کل) است

لا تعلمون، اشاره های به همین افتخار آفرینی بود.
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
(حافظ)

آب حیات، آگاهی الهی است که می تواند مسیر نور را نشان دهد و سلامتی دل و اندیشه را به ارمغان آورد (سلام هی حتی مطلع الفجر) و شرط رسیدن به این آگاهی، برقراری ارتباط انسان (به عنوان یک جزء) با عالم ملکوت (به عنوان کل) است.

رمضان، فضا و شرایط مورد نیاز برای رسیدن به قدر



کشید؛ بساط زورآزمایی به پا کرد و بر این مبنا که علم کدام دسته از همه بزرگ تر و سنگین تر و چه کسی در بلند کردن علم قوی تر است، شهرت آفرید. همچنین می شود سنگین ترین علم ها را بلند کرد و گفت، این به نشانه ی



آری می توان هر کاری انجام داد؛
مهم آن است که در پس آن کار، چه
اندیشه ای نهفته باشد و این که
انسان با چه طرز فکری به رسالت
خود نگاه کرده، در چه جایی و با چه
محتوایی آن را پیدا کند.

علم نهضت اوست که هر چقدر سنگین باشد آن را بر دوش خواهیم کشید. می توان...

آری می توان هر کاری انجام داد؛ مهم آن است که در پس آن کار، چه اندیشه ای نهفته باشد و این که انسان با چه طرز فکری به رسالت خود نگاه کرده، در چه جایی و با

رسیده اند و این لباس سیاه نشانی است بر شریک جرم بودن ما در ریخته شدن خون آن ها، زیرا در جایی، حتی سکوت نیز شرکت در وقوع جرم و شریک بودن در آن است. آیا این فکر لرزه بر اندام ما نمی اندازد و تصور شریک جرم بودن در ریخته شدن خون حسین (ع) خواب را از چشمان ما دور نمی کند؟

در این روز می توان لباسی سبز پوشید و گفت این به نشانه ی آن است که نهضت حسینی، خزان مظلومان را بهار کرده و نوید این پیروزی، بهار اندیشه را برای بشریت به ارمغان آورده است.

می توان زرد پوشید و گفت ما به خزان نشسته ایم؛ چرا که بعد از عاشورا، بهار انسانیت، تابستان را پشت سر گذاشته به خزان رسیده است. می توان...

می توان خندید و شادی و پایکوبی کرد و فریاد "شهیدان زنده اند" را سر داد و نشان داد که از اعماق وجود مسروریم؛ چرا که آنان نمرده اند و نزد خداوند روزی آسمانی دارند و جاودانگی الهی، متعلق به آنان است.

می توان بر سر زد و شیون نمود که چرا هم‌مرزم حسین (ع) نبوده ایم و این افتخار را نداشته ایم تا هم رکاب او باشیم.

می توان گونه های خود را به رنگ سرخ درآورد تا یزیدیان، زردی روی ما را که در خزان نامردمی ها به زردی گراییده است، نبینند؛ همان گونه که منصور حلاج با خون خود گونه هایش را سرخ نمود تا روی زردش را گمراهان و عشق ستیزان نبیند و شادمان نشوند.

می توان خاک بر سر ریخت که شایسته ی انسان خفت زده است و گفت ما نیز نسبت به راه حسین (ع)، خوار و ذلیل هستیم و از این ذلت باید بر سر خود خاک بریزیم.

می توان علم دار شد و زور بازوی خود را به رُخ دیگران

آینه‌ی عاشورا

در روز عاشورا می‌توانیم جامه‌ای سرخ بپوشیم و فریاد برآوریم که این سرخی، نشانه پیروزی خون بر شمشیر است که درس آن را از حماسه کربلا آموخته ایم.

می‌توانیم لباسی سر تا پا سفید بپوشیم و با صدایی بلند بگوییم، این کفن است که پوشیده ایم تا عهدی باشد بین ما و حسین(ع) که در راه ادامه‌ی نهضت حق طلبانه و ظلم ستیزانه‌اش، برای شهادت همیشه آماده ایم.

می‌توان سیاه پوشید و بانگ سرداد که این سیاهی نشانه‌ی آن است که من و من‌ها، در روز و روزهای عاشورا، حسین و حسین‌های زمان را تنها گذاشته ایم و آن‌ها در مصاف با یزیدیان عصر خود، مظلومانه به شهادت

نگاه من خالی از بصیرت و قلب من تهی از معرفت بوده، درک و فهمی از درس حسین (ع) نیافته ام و در غفلت به سر می برم! آیا این مصداق (اولئک کالانعام بل هم اضل) نیست؟ امروز به راحتی دروغ می گویم، به گرسنه و



حق و طاغوت بودن را؛ راه
سومی وجود ندارد. بیایید به
حال خود گریه کنیم؛
مسلمانی خود را محک بزنیم
و عملکردهای خود را پیش
روی بیاوریم و خود را از
بابت لقمه هایی که
بر سر سفره داریم،
حسابرسی کنیم؛
آنگاه خواهیم
فهمید که در
راه حسین (ع)
هستیم یا در راه
یزید.

چرا که رابطه ی
تنگاتنگی بین لقمه ها و
یزیدی بودن وجود دارد:

بین که چه ریسیده ایم، دست که لیسیده ایم
تا که چنین لقمه ها، سوی دهان آمده اند
(مولانا)

ظهر عاشورا است و ظهر عاشوراها، فرصتی است که
انسان با خود واقعی اش روبرو شود. من نیز در این آیین،
خویشتن خویش را مشاهده می کنم و می بینم که امروز
چقدر عجول هستم (کان الانسان عَجولاً)؛ تا چه حد حریص
و سیری ناپذیرم (ان الانسان خُلِقَ هَلوعاً) و تا چه حد
رسیدگی به شکم مرا به بند کشیده است و در این حال که

چه محتوایی آن را پیدا کند. ضمن این که پس از یافتن آن رسالت، لازم است بداند که در ابتدای راهی دراز قرار دارد که چگونه آن اندیشه را به عمل در آورد و به آن تحقق ببخشد.



**بیابید معرفت و روح نهضت
حسین(ع) را یافته و حماسه ی بزرگ
او را زنده کنیم تا در زمره ی یزید و
یزیدیان نباشیم زیرا که جهان دو
قطبی است و ما یا در راه حسین(ع)
و یا در راه یزید هستیم؛**

حال که آموخته ایم "کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا": همه جا کربلا و همه روز عاشورا است، اینک ما در عاشورا و کربلای خود چه می کنیم؟ آیا اگر در روز عاشورا و در صحرای کربلا حاضر بودیم؛ حسین(ع) را یاری می دادیم و او را تنها نمی گذاشتیم؟ آیا این سؤال

لرزه بر اندام ما نمی اندازد و تصور تنها گذاشتن و یاری نکردن او، خواب را از چشمان ما دور نمی کند؟ خدا را شکر کنیم که ما روز عاشورا در کربلا و در این آزمایش بزرگ شرکت نداشته ایم، زیرا اگر حضور داشتیم به احتمال زیاد یا در زمره یزیدیان بودیم و یا از کسانی که حسین(ع) را ترک کردند.

اگر ما در کربلا نبوده ایم تا افتخار هم‌رزم بودن در کنار او را داشته باشیم، در کربلای عصر خود که زندگی می کنیم؛ و اگر در روز عاشورای تاریخی حضور نداشته ایم، در عاشوراهای زمان خود که قرار داریم. کافی است که حسین و حسین های زمان خود را بشناسیم؛ عاشورا و کربلا به خودی خود پیدا می شوند. اما اگر حق طلبان و ظلم ستیزان کماکان تنها مانده اند، به این دلیل بوده است که ما حسین شناس نبوده ایم.

بیابید معرفت و روح نهضت حسین(ع) را یافته و حماسه ی بزرگ او را زنده کنیم تا در زمره ی یزید و یزیدیان نباشیم زیرا که جهان دو قطبی است و ما یا در راه حسین(ع) و یا در راه یزید هستیم؛ یا راه تسلیم در برابر حق و مسلمانی را دنبال می کنیم و یا راه طغیان در مقابل

شکنی ام را از این سنگین تر نکرده، به شیطان نیز سنگی
 زدم تا دروغ هایم، بیش تر از این آشکار نشود؛ چرا که سنگ
 زدن بر شیطان فقط مراسمی ظاهری نیست و بیعتی است
 بزرگ و انجام آن کار انسان های بزرگ و تعلیم دیده است؛



کسانی که آگاهانه می دانند چه می خواهند و چه می کنند و
 به دنبال چه هدفی هستند.

اگر حسین (ع) هم اکنون در بین ما حاضر شود؛ از
 عملکردهای ما در زنده نگهداشتن نهضت عظیمش چه
 می بیند؟ او ما را نظاره خواهد کرد که همچون قوم بنی اسرائیل

ستیزانه اش همواره بر آن
 پیشانی می گذارم و هر زمان که
 پیمان اول "ایک نعبد و ایک
 نستعین" را با خدا می بندم که
 "تنها عبد او باشم و فقط از او
 استعانت بطلبم" پیمان
 دوم را هم با حسین (ع)
 بسته، بیعت می کنم
 که راه او را ادامه
 دهم، اما دریغ و
 صد دریغ از
 ذره ای عمل که
 تا قبل از وقت نماز
 بعدی، هر دو پیمان را
 بارها و بارها شکسته و زیر
 پا گذاشته ام.

امروز در آینه عاشورا خود را
 نظاره می کنم و جز پیمان شکنی
 حرفه ای و ماهر که حتی به
 پیمان شکنی های خود نیز واقف

نیست، شخص دیگری نمی بینم. من پیمان خود را با خدا و
 با حسین (ع) می شکنم و می خواهم با شرکت در مراسمی
 و ریختن اشکی به خود بگویم که دین خود را نسبت به او ادا
 کرده ام و با این وسیله وجدان پیمان شکن خود را راحت کنم.
 اما آیا بدین ترتیب وظیفه ی خود را درقبال این پیمان انجام
 داده و در زمره حسینیان قرار گرفته ام؟

سزاوار است که با این ویژگی ها که دوری ام از آن امام
 همام را نشان می دهد، به پیمان سوم (لبیک؛ اللهم لبیک؛
 لبیک لا شریک لک؛ لبیک) متعهد نشوم و بار پیمان

معرفت راه حق برسیم.

بیاییم در این آئینه به خود نگاهی بیاندازیم و برای خود چاره ای اندیشیده، طرحی نو بیاییم تا پس از رسیدن به اندیشه ای درست، نوبت به انجام عمل رسد و بتوانیم نهضت

برجای مانده باشد. آن وقت است که باید گریست و گریست، برسر زد و شیون کرد، برای این همه غفلت و...

عده ای حسین(ع) را کشتند و شادی کردند و یا از شهادت او و امثال او احساس خوشحالی می کنند؛ عده ای دیگر فکر حسین(ع) و یا حسین ها را می کشند و در ظاهر گریه و دلسوزی می کنند تا آسان تر به اهداف و مقاصد خود برسند؛ و برخی نیز فکر می کنند با گریستن برای او قصورات و گناهان گذشته آن ها پاک شده و مجوز لازم برای گناهان آینده را دریافت می کنند. گروهی هم فکر او را زنده نگاه داشته، برایش

اشک شوق ریخته، می بالند که بشر، نهضتی افتخار آفرین همچون نهضت حسین(ع) را به خود دیده است. این گریه نه گریه بدبختی و فلاکت، بلکه گریه ی عاشق است در شوق شکوفایی عشق و معرفت. و اینک با این سؤال رو به رو هستیم که ما در زمره ی کدام گروه قرار داریم؟

امروز عاشورا است. به یاد می آورم سال ها است که با حسین(ع) بیعت بسته و بیعت شکنی می کنم، به یاد مَهر نمازم افتادم که از تربت پاک کربلاست و من به نشانه ی بیعت با او مبنی بر ادامه ی نهضت حق طلبانه و ظلم



بیاییم در این آئینه به خود نگاهی بیاندازیم و برای خود چاره ای اندیشیده، طرحی نو بیاییم تا پس از رسیدن به اندیشه ای درست، نوبت به انجام عمل رسد و بتوانیم نهضت حسین(ع) را در عمل زنده نگاه داریم.

حسین(ع) را در عمل زنده نگاه داریم. وای اگر از همه ی این نهضت ها و حماسه های بزرگ، برای ما دست بریده ای، لب خشکیده ای، سر بریده و فرق شکافته ای و... باقی مانده باشد و معرفت حرکت انسان های بزرگ تاریخ در گذر زمان به دست فراموشی سپرده شده و از آن ها فقط مراسمی

حسین(ع) شاهد حق شد و با خون خود به آن شهادت داد. او در این راه شهید شد و به جاودانگی دست یافت و این پیام را برای ما به جا گذاشت که "اگر دین ندارید، حد اقل آزاده باشید". سلام بر سرور آزادگان.



شیعه بودن خود را نیز به دست فراموشی سپردیم؟ آری باید برای این همه گمراهی و دور بودن از راه و پیمان شکنی ها گریه کنم؛ حداقل امروز راه، زیرا احتمال دارد فردا همه چیز دوباره فراموش شده، من چهره ی واقعی خود را نیز تا مُحرم و مُحرم های دیگر به دست فراموشی سپارم.

حسین(ع)
تا ابد، بر شاخه ی درخت هستی و معرفت نغمه خوان است، تا چه کسی از نغمه ی او پریشان و منقلب شود و به این وسیله درون خود را کشف کرده و شکوفا کند.

آن کس که پریشان شود از ناله ی بلبل در دامنش آویز که در وی اثری هست (حافظ)

- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) : (www.irna.ir) صفحه فرهنگی، شماره خبر ۸۴۴۱۱۰، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۸، با عنوان "عاشورا آینه ای تمام قد برای زنده نگه داشتن نهضت حسینی"
<http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=۸۴۴۱۱۰>
- خبرگزاری ایسکانیوز : (www.iscanews.ir) صفحه دین و اندیشه، شماره خبر ۳۴۴۴۲۷، پنج شنبه ۳ دی ۱۳۸۸، با عنوان "عاشورایی باشیم، عاشورایی بمانیم"
<http://www.iscanews.ir/fa/ShowNewsItem.aspx?NewsItemId=۳۴۴۴۲۷>

- سایت همشهری (www.hamshahronline.ir) صفحه اندیشه، شماره خبر ۸۰۱۸۴، شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۸۷، با عنوان "آینه عاشورا"
<http://www.hamshahronline.ir/News/?id=۸۰۱۸۴>
- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۳۸۰، دوشنبه ۱۶ دی ۱۳۸۷، صفحه ۱۵، با عنوان "آینه عاشورا"
- روزنامه جوان : شماره ۳۰۲۲، پنج شنبه ۳ دی ۱۳۸۸، صفحه ۳، با عنوان "عاشورا خود واقعی ما را به تصویر می کشد"
- روزنامه ابتکار : شماره ۱۶۵۱، پنج شنبه ۳ دی ۱۳۸۸، صفحه ۱ (سرمقاله) و ۱۱، با عنوان "نگاه دوباره به آینه عاشورا"

که در غیاب موسی، گوساله ی سامری" را بر سر دست بلند کردند ما نیز در غیاب او عَلم ها ساخته، سرهای اژدهای فلزی را بر طرفین آن قرار داده، مجسمه های فلزی شیر، گوزن، طاووس و ... دیگری را به جای گوساله بر آن نصب کرده ایم



باطن را فدای ظاهر کرده، در این مراسم مهم، کمتر به درس های عاشورا می اندیشیم و بسیار اندک عمل می کنیم، بیایید بیدار شویم و حرمت "بت شکنی" اسلام را ارج نهاده و حفظ کنیم.

و آن را بلند می کنیم و به هر سو می کشیم و عَلم نهضت او را تبدیل به عَلم زورآزمایی و خودنمایی نموده ایم. در کجای مکتب مقدس اسلام که با بت شکنی آغاز شد، بلند کردن مجسمه های فلزی حیوانات توصیه شده است؟ این امر در شیعه چه جایگاهی دارد و نگاه حسین(ع) در این مورد به ما

چگونه خواهد بود؟

بی شک او ما را خواهد دید که باطن را فدای ظاهر کرده، در این مراسم مهم، کمتر به درس های عاشورا می اندیشیم و بسیار اندک عمل می کنیم، بیایید بیدار شویم و حرمت "بت شکنی" اسلام را ارج نهاده و حفظ کنیم.

اگر امروز

حسین(ع) در

بین ما بود و ما

از آن حضرت سؤال

می کردیم که از ما عمل و

وفای به عهد می خواهد و یا فقط

گریه و زاری و بر سر زدن راه، چه

پاسخی به ما می داد؟

به طور مسلم آن حضرت به ما

می فرمودند که وفای به عهد را

خواستار هستند؛ عهدی که بر طبق

آن حق طلبی و ظلم ستیزی ناشی

از مرام حسینی، لازم و واجب می شود. زیرا آن امام شهادت را برای نشان دادن راه خدا انتخاب نمود تا برای ما الگوی کاملی باشد از انسان متعهد نسبت به خدا (ایک نعبد و ایک نستعین)، حق طلب و ظلم ستیز، تا بتوانیم او را نمونه و چراغ راه خود قرار دهیم نه این که برای شهادت افتخار آمیز او فقط شیون کرده و بر سر بزنیم ولی در زمره ی حسینیان زمان خود نباشیم. قرار بود که شیعه ی آل علی(ع) باشیم و مشایعت کنندگانی که پای در جای پای آن ها می گذاریم و به انگشت اشاره آنها توجه نموده، راه مستقیمی را که نشان می دهند، دنبال کنیم، چگونه

که می توان آن را "عشق اول" و عالم به وجود آمده از دل این عشق را "عقل اول" نامید.

اما در این پیدایش، هر عالمی نسبت به عالم ماقبل خود، از خالق فاصله بیشتری گرفت و دورتر شد و با این دوری نازل تر و پست تر گردید و هر جزیی حرکت به سوی قهقرا را آغاز کرد. ادامه این روند، خلقت را نه به سوی کمال بلکه به سوی پستی جلوه می داد و چنین طرحی از او بعید و محال بود.

از این رو عشق الهی در جلوه های دیگر نیز جاری بود تا با بازگشت هستی به سوی او، خلقت برای همیشه در منهای بی نهایت اسیر نباشد. او رحیمیت خود را نثار هستی کرد تا ارکان آن را در آغوش کشیده، نگذارد که قهقرا همه تجلیات را ببلعد.

به این ترتیب او از یک سو وجود را به هستی هدیه کرده است و از سویی دیگر همه چیز را به آغوش خود می کشد تا مخلوقش از لطف و مرحمت او دور نباشد. زیرا او رحمان است و رحیم؛ او عاشق است و عشق او در برگیرنده هستی.

این عشق از مبدایی جریان دارد که نه مکانی است، نه

زمانی و نه تضادی، پس همان هنگام که عشق می ورزد و هدیه می کند، چون در قید زمان نیست، باز پس می گیرد و در آغوش می کشد و از منظری که فوق زمان است، هیچ یک از این دهش و باز دهش بر دیگری مقدم نیست. همه چیز و همه کس دور از او و در آغوش اویند. بنابراین، از اوینیم و روانیم به سوی او و از هر طرف مشمول عشق او.

این است اساس هستی: رحمانیت و رحیمیت و یا به عبارتی دیگر، عشق و عشق؛ عشقی که علت همه علت ها است. زیرا اگر انگیزه خلقت بر پایه عقل بود (نه حُب و بخشش الهی)، لازم بود تا خلقت، منفعتی برای خالق ایجاد کند؛ در حالی که خالق بی نیاز است. این عشق و حُب است که نیاز به علت نداشته، منفعتی را دنبال نمی کند و عاشق

است که می بخشد نه عاقل. لاابالی عشق باشد، نی خرد

عقل آن جوید کزان سودی برد
(مولوی)

خداوند رحمن و رحیم، قرآن را نیز کلامی برای بیان و ابلاغ این عشق قرار داد تا رحمن و رحیم بودن و حُب و ود خود را به بشر بشارت دهد و بگوید که رحمن است و رحیم؛ یعنی عشق است و عشق. پس به نام او که رحمان بودنش عشق است و رحیم بودنش نیز عشق. به نام او که چنین عاشقی است؛ خدایی که عفو کننده است و عفو او نیز از تبعات عشق است؛ نه عقل. چرا که عفو و بخشش مورد پسند عقل نیست؛ مگر آن که برای بخشنده، منفعتی حاصل کند و این در حالی است که خدا غنی است و بی نیاز.

و او فؤاد و صدر و قلب را سه مرتبه متفاوت برای تجربه عشق قرار داد تا جایگاهی برای دریافت لطف و رحمتش در وجود انسان باشد؛ تا از طریق فؤاد دریافت نموده، شهود داشته باشیم؛ با قلب منقلب شده، به تغییرات و

تحولات درونی برسیم و با شرح صدر به گشادگی و گستردگی به وسعت عالم هستی نایل شویم؛ کاری که هرگز از عقل بر نمی آید:

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست
عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها
(مولوی)

در ازل، همه هستی از دل عشقی بنیادی پدیدار شد که می توان آن را "عشق اول" و عالم به وجود آمده از دل این عشق را "عقل اول" نامید

اما تاسف بر کسانی که خداوند را صرفاً خدای عقل می دانند و نه خدای عشق و کلام او (قرآن) را نیز فقط کلام عقل می دانند و نه پیام عشق. در حالی که پیش از آن که قرآن از عقل بگوید، از عشق گفته است و پیامبر گرامی(ص) از آن رو در کلام خدا رحمتی برای عالمیان نامیده شد که با عرضه قرآن، معرفی برای این عشق بوده

خدای عشق و عشق

به نام خدای رحمن و رحیم، خدای عشق و عشق؛
خدایی که رحمانیتش عشق را در هستی جاری کرد و از
فیض رحمانی خود به هستی جان بخشید و از این بخشش
و حُب بود که عوالم مختلفی در قالب عقل به وجود آمد و به
این ترتیب عکس روی خود را در آئینه آفاق انداخت. یعنی
با تبلور عشق، عقل را آفرید تا نظاره گر و آئینه ای برای
انعکاس عشق و زبانی برای خیر دادن از آن باشد. قلم عقل
با همه ناتوانی اش نام عشق را بر صفحه عالم نوشته است
و عظمتش را انعکاس می دهد هر چند که عشق قابل
توصیف نیست.

چون قلم اندر نوشتن می شتافت

چون به عشق آمد قلم در خود شکافت

(مولوی)

از آن جا که انگیزه ایجاد عقل، لطف رحمانی و یا خود
عشق است، باید گفت که عقل از دل عشق بیرون آمده
است. در ازل، همه هستی از دل عشقی بنیادی پدیدار شد

... معرفی می کند، بهترین دوست، یاور، وکیل و ... برای همگان است و پیام لطف "ادعونی استجب لکم" را خطاب به همه انسان ها عرضه کرده است. او با پیام "إلیه راجعون" بزرگترین مژده مبنی بر بازگشت همه به سوی آغوش پر مهر خود را به همه انسان ها بشارت داده است. چه نوبدی می تواند از این زیباتر و چه رحمت و عشقی می تواند از این بالاتر باشد؟! خدای را دریابیم و او را از خدای عشق به خدای عقل تنزل ندهیم که کفری (پوشش حقی) از این ناحق تر نیست.

خداوند یگانه است و به درستی که او خدای عشق است. و "بسم الله الرحمن الرحیم" گواهی بر عشق اوست؛ اسم اعظمی که از ازل تا ابد بر لوح هستی حک شده است.

اسم اعظم پیش ما باشد قدیم

یعنی بسم الله الرحمن الرحیم

(شاه نعمت... ولی)

خدای عشق و عشق
- روزنامه ابتکار : شماره ۱۶۴۶ ، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۳ ، با عنوان "شمیم عشق"
- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۶۳۸ ، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۴ ، با عنوان "خدای عشق و عشق"
- روزنامه رسالت : شماره ۶۸۸۷ ، پنجشنبه ۱۰ دی ۱۳۸۸ ، صفحه ۱۷ و ۵ ، با عنوان "حدیث عشق"
- روزنامه فرهنگ آشتی : شماره ۱۸۷۰ ، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۸ ، با عنوان "خدای عشق و عشق"
- خبرگزاری ایسکا نیوز : (www.iscanews.ir) صفحه دین و اندیشه ، شماره خبر ۳۴۳۳۶۰ ، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۸ ، با عنوان "خداوند عشق" (<http://www.iscanews.ir/fa/ShowNewsItem.aspx?NewsItemID=۳۴۳۳۶۰>)
<http://iscan>
-سایت خبر آن لاین : (www.khabaronline.ir) صفحه اندیشه ، شماره خبر ۳۱۵۸۷ ، یکشنبه ۲۹ آذر ۱۳۸۸ ، با عنوان "شمیم عشق" (<http://www.khabaronline.ir/news-۳۱۵۸۷.aspx>)

است و به درستی که حامل چنین پیامی، فخر عالم و رحمتی است برای آن. تاسف بر کسانی که اسلام را دین قساوت و سنگدلی و خدای آن را خدایی انتقام جو معرفی می کنند؛ غافل از این که خود آن ها بیش از همه به لطف و رحمت و بخشش خداوند نیاز دارند و اگر این لطف و رحمت نباشد چه کسی می تواند از این ورطه به عافیت بگذرد؟
دام سخت است مگر یار شود لطف خدا
ور نه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم
(حافظ)

و چه کسی بدون لطف و رحمت او می تواند به جایی برسد؛ اگر او تعلیم ندهد، تزکیه نکند، حکمت ندهد، سینه را نگشاید، بارهای گران را از دوش بر ندارد، هنگام وسوسه شیطان که می رود پا بلغزد، او درنیابد و...؟!

به جایی نرسد کس به توانایی خویش

إلا تو چراغ رحمتش داری پیش
(سعدی)

امروزه معرفی نادرست اسلام و عرضه آن در قالب دینی خشک، جدا از عشق و خالی از پیام لطف الهی و طرح مباحث و نظرات آن در چنین حیطه ای، باعث سوء برداشت فراوانی برای جوانان این نسل شده، آن ها را از این دین، گریزان و به دامان آیین ها و مکاتب وارداتی سوق داده است.

از طرف دیگر، در جوامع غربی نیز مسلمانان را وحشی، عقب مانده و اهل خشونت می خوانند و در جوامع و محافل بین المللی، اسلام را دین کُشت و کُشتار و تجاوز معرفی می کنند.

در حالی که می دانیم اسلام دین آزادی اندیشه (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله ...)، آزادی انتخاب (قل یا ایها الکافرون * لا اعبد ما

تعبدون * ... لکم دینکم و لی دین - لا اکراه فی الدین...) و آزادی رهروی (انا هدیناه السبیل اماً شاکراً و اماً کفوراً). علاوه بر این، دین اسلام، مرام مطلوب نزد خداوند را مرام اسلام (تسلیم شدن) در برابر اراده الهی معرفی می کند که همانا نیل به سوی غایت کمال است. یعنی، از میان دو مرام تسلیم در برابر حق و یا طغیان در برابر آن، مرام الهی و پسندیده تسلیم و مسلمانی را تایید و پیشنهاد می کند. در چنین راهی است که شهادت، گواهی انسان است بر حق که در راه آن، جان نیز فدا می شود.

شهادت (گواهی به حق با گذشتن از جان) نیز امری است که عقل را با آن کاری نیست و به طور مطلق بر مبنای عشق محقق می شود.

شهید، از روی عشق با خون خود شهادت نامه حق را امضاء می کند؛ در حالی که عقل در این راه، به جز پای بند شدن و

ممانعت نقش دیگری را ایفا نمی کند.

عاقلان از غرقه گشتن در گریز و بر حذر

عاشقان را کار و پیشه غرقه دریا شدن
(مولوی)

از این رو است که اگرچه عقل در جایگاه خود معتبر است، عاشق در راه رسیدن به معبود خود، آن را کنار می زند:

گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل

برون رو کز تو وارستم من امروز

بشوی ای عقل دست خویش از من

که در مجنون بیبوستم من امروز

(مولوی)

به هر حال، خداوند رحمن و رحیم، مرام منتهی به کمال را معرفی کرده، انتخاب را با مهربانی به ما وا گذاشته است. و آنچنان که خود را نعم المولی، نعم النصیر، نعم الوکیل و

طور مسلم، کسانی که مسبب این محرومیت ها شده اند، ظلمی عظیم بر بشر روا داشته اند. برای مثال، برداشت هایی از کلام الهی که از روی جهل یا غرض صورت می گیرد و با اصل آن مطابقت ندارد، افترا به خداوند بوده، باعث جاری شدن بزرگترین ظلم ها در هستی است.

به طور کلی، ما با دو گونه ظلم روبرو هستیم: "ظلم اولیه" و "ظلم ثانویه". ظلم اولیه جهالت نسبت به خداوند و اهداف اوست. هر دروغی که در اثر جهل یا غرض به خداوند نسبت داده شود، باعث دور شدن انسان از درک فلسفه خلقت و در نتیجه باعث جهل بشر نسبت به جایگاه و وظیفه اش نسبت به خالق، هستی، خود و مردم می شود. رفتار و عملکرد انسان بر اساس این جهل، ظلم

دیگری را باعث می شود که آن را "ظلم ثانویه" می نامیم. ظلم ثانویه، نتیجه عملی این جهالت است.

حال، این سؤال مطرح می شود که چگونه باید با ظلم مقابله کرد. رفع ظلم و ایجاد عدالت به دو صورت امکان پذیر است؛ یکی این که با دستیابی انسان ها به درک و آگاهی، عدالت به خودی خود و به

عنوان پیامد آن آگاهی در هستی محقق شود که در این صورت ارزشمند و ماندگار خواهد بود. دعوت هایی مانند ندای "هل من ناصر ینصرنی" امام حسین (ع)، یکی از بارزترین شاخص های ظلم ستیزی در طول تاریخ است که کسانی به آن پاسخ گفته اند که به آگاهی لازم رسیده اند. این دعوت عاری از معنا و مفهوم استیصال، و تنها برای ایجاد آخرین فرصت برای به خود آمدن و اندیشیدن است؛ فرصتی برای تفکر درباره کمال خود و برای تصمیم گیری درباره رفع ظلم و ایجاد عدالت که رابطه تنگاتنگ با کمال دارد. این پیام که "آیا کسی هست که من را یاری کند؟" سمبل "ظلم ستیزی" و "حق طلبی" و یک پیام ماندگار در تاریخ است که علی رغم گذشت قرن ها از آن، هنوز

موجودی در عالم هستی "وجه الله" است و نائل شدن به درک آن، ادب و احترام نسبت به تجلیات الهی را رعایت کرده، از ظلم فاصله بگیریم. می توان گفت نگاه ظاهرینانه به هستی، ظلم پنهانی است که عموم بشر درگیر آن هستند اما معمولاً به آن توجهی نمی شود. در حقیقت، ما با چشم ظاهرین به دنیا می آئیم و به آن بسنده می کنیم. در حالی که وظیفه انسان در هستی این است که در سیر کمال، چشم ظاهرین خود را به چشم باطن بین تبدیل کند و به آن جایی برسد که "وجه الله" را درک کرده، و بیابد که همه چیز تجلی اوست: "رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند".

در صورتی که این شرط حاصل نشود، انسان در حق خود، خالق و... مرتکب ظلم شده است؛ چراکه شخصی که از درک فلسفه خلقت عاجز است، قادر به فهم رسالتش در هستی و جایگاهش در مقابل خالق نخواهد بود و با غافل ماندن از طرح عظیم خلقت، هم نسبت به هستی مرتکب ظلم است و هم به دلیل این که طبیعتاً قادر به درک نقش دیگران نیز در این "تن واحده"

نخواهد بود، نسبت به آنها نیز ظلم روا می دارد. به این ترتیب اکثر ما ظالم هستیم، زیرا نمی توانیم آن طور که باید و شاید حق مطلب را نسبت به خالق و نسبت به نقشه عظیم او ادا کنیم و از همین جنبه است که دفع ظلم به صورت جبری را بی اثر می دانیم. زیرا اگر به درک این حقایق نرسیم، با رفع اجباری ظلم، دوباره هرکس بر اساس جهلش می تواند ظلمی جدید روا دارد و به این ترتیب، ظلم همچنان باقی خواهد ماند.

از جهل تا آگاهی

در طول تاریخ، همواره موانعی ایجاد شده است که بشر را از دانستگی های ناب مبتنی بر علوم الهی محروم کرده است و به



ظلم چیست؟

اغلب، وقتی صحبت از ظالم می شود، انگشت اشاره هیچ کس به سمت خودش نیست و هر کسی خود را از ارتکاب ظلم مبرا می داند؛ در صورتی که هر فردی در هر لحظه ممکن است به نوبه خود در حال ارتکاب به ظلمی بزرگ باشد؛ از نادیده گرفتن حق دیگری تا نگاهی تحقیر آمیز به کسی... در واقع، همه ما به دلیل این که شناختی از "وجه الله" نداریم، ظلم می کنیم. هر جا از "وجه الله" غفلت شود، یک بخش از هستی مورد بی مهری قرار گرفته است. در حالت کلی وقتی معطوف به یک جزئی شده، نسبت به جزئی دیگر غافل می شویم، کفر و پوشاندن حق صورت گرفته که به عبارت دیگر، ظلم است.

با این تعریف، ظلم شامل گستره بسیار وسیعی است و به این ترتیب هر کسی اول باید خودش را در معرض سؤال و اتهام ظالم بودن قرار دهد و بعد دیگران را از این نظر ارزیابی کند. وقتی این ظلم جنبه "حق الناس" پیدا کند، دامنه دار می شود و ظلم های دیگری نیز از آن ناشی می شود. این ظلم که حاصل عدم توجه ما به "وجه الله" است، از یک بی حرمتی به ظاهر ناچیز گرفته، تا دزدی و قتل... خواهد بود.

برای محو ظلم لازم است چشم ما به روی حقایق باز شود تا اگر دیروز به خاطر بسته بودن چشم هایمان، مرتکب ظلمی شده ایم، حالا به واسطه آشنائی با این حقیقت که هر

فرزندان آموزش

نجات یابد قادر خواهد بود عدالت را پیاده کند، عدالت خود به خود در آگاهی متولد می شود و ظلم در آگاهی می میرد؛ چرا که ظلم در جهل می روید و رشد می کند.

■ مبنای قضاوت

در ابتدا اشاره شد که هر کسی ممکن است در جایگاه خودش در هر لحظه ظلمی بزرگ مرتکب شود، حال با نفی نگاه مطلق گرایانه و جایگزین کردن دیدگاه نسبی به ظلم و ظالم، به این سؤال می رسیم که نسبت هر ظلم به ظلم دیگر چیست؟ با این نگاه نسبی کسی که به ظاهر ظلم ناچیزی مرتکب شده است، می تواند به نسبت خودش از هر یک جنایتکاران معروف تاریخ که به ظلم مشهور شده اند، ظالم تر باشد. در واقع آن کسی که ظلم شناس است، ظلم را نسبی می سنجد. این نکته بسیار ظریف است که از منظر عدالت الهی، سنجش ها و قضاوت ها کیفی و بر اساس وسع هر فرد است.

برای درک بهتر مفهوم کیفی قضاوت، میتوانیم مقایسه ای بین مولانا و فروغ فرخزاد داشته باشیم. در مقایسه ظاهری و کمی بین آن دو، شاید اکثر افراد، جایگاه مولانا را بالاتر بدانند؛ ولی اگر از بعد کیفیت به مسئله نگاه کنیم می بینیم که مولانا که یک عالم دینی بوده است، در برخورد با شمس تبدیل به مولانای عارف می شود؛ ولی فروغ فرخزاد از زیر خط صفر یعنی از فساد آغاز کرده، به جایی رسیده است که می گوید:

عشق چون در سینه ام بیدار شد
از طلب پا تا به سر ایشار شد
این دگر من نیستم من نیستم
حیف از آن عمری که با من زیستم

پس چه بسا رشد و تعالی او بیشتر قابل توجه بوده و حاکی از منزلت بیشتر باشد. البته، در اصل، قضاوت کیفی مخصوص خداوند است و بر مبنای "الله علیم بذات الصدور" صورت می گیرد. بنابراین، هر کسی در جایگاه خودش مورد ارزیابی قرار می گیرد، در حالی که بشر تا کنون فقط به قضاوت کمی پرداخته است.

بنابراین اولاً اگر از ما بپرسند چه کسی ظالم تر است؟ مثلاً شمر و یزید ظالم تر هستند یا شما؟ خواهیم گفت که قطعاً آنها.



و نکند؛ یعنی تسلط بر عمل خودش داشته باشد؟ تعدادی از اعمال مذهبی مثل روزه و... برای ایجاد این تسلط است. یعنی قابلیت انجام کاری وجود داشته باشد و ما آگاهانه برای انجام ندادنش تصمیم بگیریم.

رفتن به سمت آگاهی هائی چون درک جمال یار، درک حس حضور و...، قابلیتی برای بشر ایجاد می کند که از روی اختیار تخلفی را که می تواند مرتکب شود، انجام ندهد، نه به زور و اجبار. پس تسلط بشر بر ظلم تنها به این صورت ممکن است که غول ظلم با زنجیر درک "وجه الله" توسط خود بشر به بند کشیده شود. این اتفاق ارزشمند و مبارکی است که اگر در هستی رخ دهد بشر نجات خواهد یافت. بشر به کسی نیاز دارد که بیاید و از جهل نجاتش دهد؛ چرا که اگر از جهل



هم باقی و تاثیر گذار است. این پیام در تاریخ ثبت شده است اما ما ظلم ستیزی را به درستی معنا کنیم. راه دیگر این است که پیاده شدن عدالت، متکی به یک عامل جبری از بیرون باشد که طبیعتاً این عدالت جبری و وابسته به عامل زور، فاقد ماندگاری و ارزشمندی است. هیچ یک از فرستادگان الهی برای جاری کردن عدالت، متوسل به زور نشده اند. زیرا خداوند حاکمی نیست که با اتکاء به امکانات و قدرت خود و یا با چنین فرمانی به آنها بخواهد ظلم را سرکوب و عدالت را حاکم کند و اگر چنین بود، عدالتی که اولیای او در جهت برقراری آن کوشیده اند، اثر ماندگار نداشت.

درس "پیروزی حق بر شمشیر" که از امام حسین (ع) به جا مانده است، درس پیروزی تفکر و اندیشه بر شمشیر است و به ما می آموزد که رشد و کمال با شمشیر حاصل نمی شود و ظلم ستیزی جبری، سودمندی لازم و ماندگاری نخواهد داشت. چرا که هر یک از ما بسته به میزان جهل مان ظالم هستیم و حتی در صورت رفع ظلم ظاهری، تا وقتی جاهل باشیم، ظالم خواهیم بود و هیچ اجباری جهل ما را به آگاهی تبدیل نمی کند. پس حتی اگر مشکلات بشر از طریق جبر حل و فصل شود، ریشه ظلم از روی زمین برداشته نخواهد شد.

■ از قهرمان طلبی تا قهرمانی

یکی از ترفندهای شیطان در رابطه با دفع ظلم، فریب ذهن بشر با تفکری است که می توانیم به آن "قهرمان جویی" گوئیم. بدین معنی که انسان را بدون آن که در جهت رسیدن به حق خود اقدامی کند، در انتظار قهرمانی می گذارد که حق او را از ظالم بگیرد و این امر همواره بشر را نسبت به احقاق حقش بی تفاوت کرده است. در نتیجه او از اندیشه رسیدن به سطحی از زندگی که در آن، جامعه انسانی چنان برخوردار از آگاهی باشد که حقی پایمال نشود و به دلیل احترام به تجلیات الهی، تمایلی به ظلم وجود نداشته باشد، باز داشته شده است. بنابر این، شمشیر نجات بخش بشر "شمشیر آگاهی" است که گردن "جهل" را می زند نه شمشیر آهنی. زیرا مشکل بشر، مشکل جهالت است.

آگاهی موجب تسلط می شود. تسلط این است که قابلیت

انجام عمل خلاف باشد، ولی انسان بر اساس آگاهی آن کار را انجام ندهد و قابلیت ظلم باشد ولی او مرتکب آن نشود. بعضی از گناه نکردن های ما ملاک گناهکار نبودنمان نیست؛ همان طور که بسیاری از ظلم نکردن هایمان نشانه ی ظالم نبودنمان نیست. زیرا امکان آن گناه یا آن ظلم وجود نداشته است. باید امکانی باشد تا ما محک زده شویم. اگر امکان و قابلیت ظلم باشد و ما مرتکب آن نشویم، می توانیم بگوئیم که ظالم نیستیم. زیرا آگاهانه از ظلم اجتناب کرده ایم. فرض کنید بتوانیم با یک عمل جراحی روی مغز یک مجرم جانی امکان تخلف کردن را از او بگیریم. آیا این گناه نکردن ارزشمند است؟ آیا به این ترتیب جانی به یک معصوم تبدیل می شود؟ یا این که ارزشمندی زمانی است که بتواند گناه بکند

بشر بر اساس فطرت خود حقیقت جو است. بنابراین، می تواند به باطن هستی دست یابد و در این صورت، از ظلم ظاهری یا ظلم ثانویه نیز به میل خود اجتناب می کند. وقتی انسان به درک رسالتش که پی بردن به فلسفه خلقت است برسد، متوجه می شود که چرا نباید ظلم کند. یعنی تنها از طریق کشف حقیقت و درک ظلم باطنی قادر به دفع ظلم ظاهری خواهد بود. به همین دلیل، اصرار بر تزکیه رفتاری بدون ایجاد تزکیه درونی، یعنی ایجاد تزکیه ظاهری بدون تزکیه باطنی مشکل بشر را حل نخواهد کرد؛ اما اگر ظلم اول برچیده شود، خواه ناخواه ظلم دوم از بین خواهد رفت.

ظلم باطنی با رسیدن به "مقام صالح"، یعنی رفع تضاد با خالق، خود، هستی و مردم از میان می رود و این زمانی دست یافتنی است که چهره حقیقی ظلم باطنی معلوم شده باشد. در بسیاری از موارد در طول تاریخ، بشر با ملاک های ظلم ظاهری، به نام حق در مقابل حق ایستاده است و بدون در نظر گرفتن ظلم باطنی، شیطان توانسته است به بهانه های مختلف از جمله دفاع از حریم خدا، دست بسیاری را به خون آلوده کند. در حالی که فردی که وارث فقر فرهنگی نسل های پیش از خود است، در ناآگاهی و ظلم قرار دارد و مجازات او نه افتخار است و نه مشکلی را حل می کند. باید توجه داشته باشیم که ما همه در ظلمت و جهل زاده شده ایم و ممکن است در هر لحظه یا از گروه ظالمین باشیم و یا مظلومین؛ در صورتی که رسالت ما حکم می کند نه ظالم باشیم و نه مظلوم.

این که حق تعالی درباره آدم به ملائک فرمود "إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ"، بیان همین توانمندی انسان نبوده است که البته برای ملائک قابل درک نبود؟ اغلب، کلیات طرح هوشمندانه خالق با مطلق اندیشی انسان و به واسطه ترندهای شبکه منفی (شیطان) که ذهن را از جهت کمال به سمت انتقام جویی و... می برد، از دید بشر مخفی است.

■ عدالت آگاهانه

امروز یکی از مهمترین رسالت های انسان، تلاش برای نهادینه کردن این اصل است که برای برقراری عدالت، باید به آگاهی هایی دست یافت. زیرا در غیر این صورت باید به عدالت بر مبنای اجبار تن داد. همان طور که اگر قوانین اجتماعی نهادینه نشده باشند، با وجود نظارتی مستمر و همراه با زور، ارتکاب مخفیانه جرائم و تخلفات ادامه خواهد داشت، تا وقتی که بشر به ادراک حقایقی چون "وجه الله"، "جمال یار"، "تن واحد" و... نرسد، عدالت در نظام هستی نیز دست نیافتنی است.

روزی که انسان با درک "وجه الله" بودن هر یک از مخلوقات خداوند، به تقدس همه چیز در عالم پی برد و دیگر تمایلی به ظلم کردن به هیچ جزئی از اجزای هستی را نداشته باشد، به "درک مقام معصومیت" خواهد رسید و مفهوم "ظلمت نفسی" برایش آشکار خواهد شد.

او تنها با رهایی از جهل خواهد توانست از گناه و ظلم فاصله بگیرد و تا به این مرحله نرسد، همواره ظلم جزء لاینفک وجودی اش خواهد بود. با درک "عدالت کیفی" بشر خواهد فهمید که لطف و کرم و فضل خداوند و سمیع و بصیر بودن و رحمانیتش همگی قانونمند هستند. چرا که اگر خارج از چارچوب و قاعده باشند، عدل خداوند نقض می شود. کلیه ذرات هستی نسبت به جایگاهشان موقعیت حساب شده ای دارند که عدالت خداوند را نشان می دهد. به این ترتیب، در هستی حتی به ذره ای ظلم نشده است. در مورد انسان نیز عدالت به گونه ای برقرار است که اگر به درک آن نائل شویم، نه تنها چون و چرایی باقی نمی ماند، بلکه از ظلم اولیه خارج می شویم.

- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۶۶۰ ، یکشنبه ۲۷ دی ۱۳۸۸ ، صفحه ۴ ، با عنوان "ظلم چیست؟"
- روزنامه صبح اقتصاد : شماره ۱۶۷۰ ، سه شنبه ۲۹ دی ۱۳۸۸ ، صفحه ۸ ، با عنوان "ظلم در بستر ظلم"
- روزنامه ابتکار : شماره ۱۶۷۰ ، دوشنبه ۲۸ دی ۱۳۸۸ ، صفحه ۹ ، با عنوان "تمایلی نو از فلسفه ظلم"
- روزنامه فرهنگ آشتی : شماره ۱۸۹۶ ، یکشنبه ۱۱ دی ۱۳۸۸ ، صفحه ۸ ، با عنوان "تمایلی نو از فلسفه ظلم"

اما اگر ما را به صحرای کربلا ببرند و در موقعیت آنها قرار دهند، آیا مطمئن خواهیم بود که مانند آنها یا بدتر عمل نمی‌کنیم؟ ثانیاً محاکمه یک مجرم بر اساس مدارک ارتکاب جرم است و در اکثر موارد در حکمی که بر اساس قضاوت کمی صادر می‌شود، توجهی به مسائلی مانند محیط، تربیت، عقده‌ها و... وجود ندارد. در صورتی که اگر با دید کیفی به مسائل نگاه شود، تک‌تک ما از منظر تأثیر گذاری بر این عوامل شریک جرمیم. مجرم، مانند دملی است که به ظاهر فقط چند سلول را گرفتار مشکل می‌کند. ولی در حقیقت، در اثر تنش و درگیری سلولهای بسیار زیادی ایجاد شده، از ضعیف‌ترین قسمت بدن نمود بیرونی پیدا کرده است. در جرائم اجتماعی نیز همین اصل صادق است. صدها مشکل که همه در ایجاد آن شریک هستیم، دست به دست هم می‌دهند تا کسی

خلافی را مرتکب شود و این آسیب اجتماعی معمولاً در ضعیف‌ترین قشر از نظر فرهنگ، اقتصاد و... بروز می‌کند.

اگر از منظری دیگر به مسئله نگاه کنیم، در قضاوت کیفی باید از فردی که با افتخار می‌گوید: من دزدی یا خلاف دیگر نکرده‌ام، پرسید آیا تو گرسنه

مانده بودی و دزدی نکردی و یا چون شکمت سیر بود و نیاز نداشتی، از انجام این کار مبرا هستی؟ آیا امکان اختلاص نداشتی ای یا در شرایط مهیا این کار را نکرده‌ای؟...

و آیا در جایی که معیارهای عدالت منطبق بر قضاوت‌ها و برداشت‌هایی مبتنی بر چشم‌ظاهربین ما نیست، کسی می‌تواند از محک عدالت خداوند بگریزد؟

برده‌داری مدرن

امروز بشر به سمت تجربه نوع دیگری از ظلم تحت عنوان "برده‌داری مدرن" حرکت می‌کند. در این نوع برده‌داری انسان‌ها در حد یک ماشین تنزل پیدا خواهند کرد و رسالتی جز این نخواهند داشت که روزی به دنیا بیایند و به اموری روزمره

مشغول بوده، رفتار و افکارشان تحت کنترل باشد و بعد از مدتی از رده زندگی خارج شوند. به این ترتیب حرمت و رسالت انسانی و حریم‌ها بیش از پیش نادیده گرفته شده، نقض خواهند شد. این یعنی رده پله‌ی عشق؛ یعنی رد رسالت بر پایه شعور عشق. به این ترتیب ذوق و شوق، ایثار و فداکاری، مهر و محبت و همه آنچه که به عنوان ویژگی یک انسان اهمیت دارد، زیر سلطه تفکر ماشینی می‌رود. به طوری که دیگر کسی نمی‌پرسد که از کجا آمده ایم و به کجا می‌رویم. در این وضعیت، جلوی اضمحلال و ظلم ویرانگری را که بشر به خودش روا می‌دارد، نمی‌توان گرفت؛ جز آن که به آگاهی برسد.

بشر با نادیده گرفتن "مبنای ظلم ثانویه"، تفکری انتقام‌جویانه نسبت به ظالم داشته، متأسفانه، دامنه این تفکر انتقام‌جویانه را به خداوند و

به هستی نیز کشانده است و به تدریج این تفکر اشتباه در بین برخی جوامع ریشه دوانده است که این تشکیلات هستی بر مبنای انتقام‌جویی طراحی شده، خالق فقط قصد دارد که اشتباهات انسان‌ها را با تنبیه پاسخ دهد. در نتیجه، این تفکر که گناه نکنیم و ظلم نکنیم تا

مورد انتقام جوئی خالق قرار نگیریم، جای تفکر عدم ارتکاب ظلم و گناه برای دسترسی به کمال و تعالی را گرفته است. در حالی که اگر ما اشتباه نمی‌کردیم اصلاً در ظلمت نبودیم که "مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ" معنی پیدا کند. طراح هستی فرموده خودت را از ظلمت به نور برسان و به این مخلوقی که توانسته بر "ظلمت جهالت" غلبه کرده به "نور آگاهی" دست یابد، مباحثات می‌کند که ببینید این مخلوق ارزشمند چگونه موفق می‌شود خودش را از ظلمت به نور برساند!

ولی اکنون ما درباره انسانی که در ظلمت است، چه تفکری داریم؟ آیا توجه داریم که مهم، حرکت از تاریکی به روشنایی است و طرح الهی این بوده است که ما رادر ظلمت قرار دهد تا ببیند ما در جهت رسیدن به نور چه می‌کنیم؟ آیا

**ما همه در ظلمت و جهل زاده شده ایم
و ممکن است در هر لحظه یا از گروه
ظالمین باشیم و یا مظلومین؛ در
صورتی که رسالت ما حکم می‌کند
نه ظالم باشیم و نه مظلوم**

آنان که حضوری فعال در عرصه این مبارزه داشته اند به راستی روزی بزرگ، عیدی فرخنده و جشنی با شکوه خواهد بود.

عید فطر است که بازگشت به فطرت اصلی را گوشزد کرده، پیدایی، آشکار شدن و بازگشت به آن را برای همه یابندگان، بسیار شکوه مند جشن می گیرد. فطری که الهی بوده و رسالت انسان بازگشت به این اصل خدایی است. اینک برای آنان که ليله القدر خویش را پیدا کرده اند، عید است و جشنی

برپاست؛ آن هایی که در ظلمت شب دنیا، جایی که بشر در آن ماوا دارد، آب حیات را یافته، عمر جاودانی را که همانا در پر شدن از آگاهی و معرفت الهی است، پیدا کرده، سرنوشت خویش را به این وسیله رقم زده اند و تغییری سازنده را برای خود تا ابدیت ایجاد کرده اند. آنان که شاهد فرود آمدن ملائکه بر قلبشان بوده و رمز

هستی را از نگهدارنده های عرش الهی دریافت کرده، بر لوح جانشان نقش گردید. آنهایی که روح القدس بر اعماق وجودشان نفوذ کرده، راز حکمت الهی را در دل آنان نهاد و سینه آنها گشوده شد. آنانی که به این نکته پی برده اند رمضان که در آن ليله القدری یافت شود، از هزار و هزاران ماه بهتر است و نیز پی برده اند هر زمان که ليله القدری

باشد، رضانی هم خواهد بود.

اما رضانی دیگر گذشت، جا دارد با طرح سوالی جایگاه خود را در گذر چنین ضیافتی الهی ارزیابی کنیم و بینیم در چنین فرصتی چه نصیبی داشته ایم و در ضیافت رمضان، چه مائده آسمانی ای را از سفره معرفت الهی تناول نموده ایم؟

بینیم با لب فرو بستن از طعام و ورود به حریم خدایی صیام، آیا توانسته ایم خوراک معنوی کالبد روحانی وجود خود را یافته و این بخش از وجودمان را سیر کنیم و یا در حالی که شکم جسم، کماکان لبالب است، همچنان آن را گرسنه باقی گذاشته ایم؟

عید فطر، عید افتخار به نتیجه این جهاد اکبر است. عید فطر از هنرنمایی انسان وارسته به ملائک خبر می دهد و ارزش وجود او را کاینات عرضه می کند؛ انسانی که باعث مباهات و افتخار آفرینی در عالم خلقت است و به افتخار او می توان جشنی برپا کرد.

**عید فطر از هنرنمایی انسان وارسته
به ملائک خبر می دهد و ارزش وجود
او را کاینات عرضه می کند؛ انسانی
که باعث مباهات و افتخار آفرینی در
عالم خلقت است و به افتخار او
می توان جشنی برپا کرد**

- سایت همشهری : (www.hamshahrionline.ir) صفحه اندیشه ، شماره
خبر ۹۶۶۲۶ ، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸
- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۵۶۷ ، دوشنبه ۳۰ شهریور ۱۳۸۸ ، صفحه ۴ ، با
عنوان "عید فطر، جشن آزادی"



عید فطر، جشن آزادگی

ما از این ضیافت پر برکت گشاده شده، از عبوسی رها گردیده‌ایم. عید فطر است، عید رویش و پدیدار شدن مجدد؛ تا بمیریم قبل از مرگ و بروییم و به دنیا بیاییم بعد از تولد؛ که تا هر کسی یک بار در گذشته خود نمیرد و در تحول معنوی جدیدی دوباره متولد نشود، مفهوم هستی و فلسفه خلقت را درک نخواهد کرد و در خسران و ضرر از این دنیا خواهد رفت؛ بدون آن که خود از این زبان آگاه باشد. عید فطر است و جشن برداشت محصول؛ همان گونه که موسم برداشت برای کشاورز، لحظه شادی بخشی است؛ این روز نیز برای همه آن‌ها که کاشته‌اند روزی است پر از شادی و شمع. هر کسی در کنار کشتگاه خود آماده درو است و آن کس که کشتگاه خود را پر بار می‌بیند، وجد، شادی و مسرت بیشتری احساس می‌کند و آن که بذری نکاشته، سر در گریبان و در روز حسرت خویش قرار می‌گیرد. عید فطر جشن ورزیدگی است برای آن‌هایی که این دوره را با موفقیت سپری کرده‌اند، تا باری دیگر با دستانی پر، با ورزیدگی و پختگی بیشتری به رویارویی با امواج متلاطم و سهمگین اقیانوس زندگی برخاسته و به مبارزه با آفت‌های آن پردازد. عید فطر جشن غلبه بر خوشتن و رسیدن به پیروزی حاصل از این جهاد است. این روز به طور قطع برای

عید فطر، جشن گشایش دوباره چشمان ما به روی زندگی است که با نگاهی دیگر می‌خواهد به دور از هر گونه وابستگی و اعتیاد، بار دیگر به دنیا نظاره کند و نتیجه یک ماه مبارزه با عاداتی که بر ما استیلا پیدا کرده بودند را به معرض نمایش بگذارد. همچنین ارمغان گذر از شب ظلمت به سپیدی نور را به ما تبریک گفته، جشنی برای رسیدن به آن مبارک سحر هدایت بر پا کند. جشن پوست اندازی که در آن پوسته سخت بینش‌های غلط و باورهای نادرست ما شکسته شده و گلیم افکار پوسیده و محکومیت‌های مبهم گذشته که منجر به بروز اشتباهات فاحش در زندگی ما شده بودند را به کناری بیافکند، تا بتوانیم در جهشی وجدآمیز خطاب به خود و هستی بگوییم، من آزادم؛ آزاد از قید اسارت در چنگال‌های شیطانی وابستگی و رنگ تعلق‌ها. عید فطر جشن گشایش سینه‌هاست و "شرح صدری" که با درکی عمیق‌تر نسبت به گذشته، تجلیات الهی را دریافته با گذر از ظاهر به باطن، آن‌را در خود نهادینه نماید تا به حرمت "بسم الله" نایل گردیده، از ظلم و پوشانیدن تقدس هستی خودداری نماید. عید گشایش است که می‌خواهد نشان دهد از بستگی نجات یافتیم و وجود در هم فرو رفته ما منبسط شده و حتی چهره‌ی



خودش معشوق را می طلبد. اما به محض این که عشق حقیقی به هر یک از تجلیات الهی در دل او خانه کند، این خانه از وجود خودش خالی خواهد شد و از آن جا که رمز ورود به حریم عشق الهی، گذشتن از خویش است، در این مرحله، به درک این حقیقت می رسد که خداوند عاشق اوست و به این ترتیب، به نسبتی که این عشق را بچشد، عاشق او خواهد شد.

از میان تجلیات حق که در سطحی عام و به عنوان آفریدگان آفریدگار مهربان همگی در خور عشق هستند، بعضی بیش از سایرین و به بهترین وجه جلوه گری می کنند و شاخص می شوند.

بهترین جلوه گری، جلوه گری به کمال است و از آن جا که گل های وجود اولیای الهی جلوه گاه خارق العاده معرفت و کمال است، سیر در گلزار هستی، دل را به سوی آن ها می کشاند و از این رهگذر، تجربه عشق الهی به بهترین وجه میسر می شود.

دل سپاری به ولی خدا دل را

به سوی او سوق می دهد و رهسپاری در راه او را تضمین می کند. اما صد دریغ از آن که کسی دچار ناآگاهی باشد و خود را آگاه بداند؛ عشق حقیقی را نچشیده باشد و خود را عاشق بداند و بدون رهرویی راهنمایی خبره، راهی در پیش بگیرد و آن را راه خدا بداند؛ در این صورت است که گل وجود ولی پشت غبار جهل پنهان می شود و داس به دستان بر صحنه می ماند.

شاید برای پیمودن مسیر هر کوهی نیازی به بلد راه نباشد؛ اما رفتن به فراز کوهی عظیم که گردنه ها و پرتگاه های آن ناشناخته است، بلدی می خواهد که به سلامت به مقصد برساند.

باید به این بلد متوسل شد تا بتوان به مقصود رسید. باید چشم دل را به قله دوخت و به اشارات او توجه داشت. اولیای الهی بی مزد و منت این نقش الهی را ایفا می کنند و نه به سوی خود؛ بلکه به سوی خدا هدایت می کنند.

با این همه، تأثیر وجود اولیای الهی بر حیات انسان های

حقیقت جو و کمالطلب به همین

جا ختم نمی شود و راز وجود پر خیر آن ها را باید در دنیای پر رمز و راز عشق جستجو کرد. هیچ یک از ما انسان ها نمی توانیم خداوند را چنان که هست بشناسیم و درک کنیم و درست به همین دلیل، نمی توانیم به خودی خود، عاشق او شویم. اما در صورتی که با عطف به تجلیات

الهی، از عطف به خود رهایی یابیم، به درک عشق او به خود دست خواهیم یافت و به نسبتی که این عشق را درک کنیم، عاشق او خواهیم شد.

انسان از بدو تولد عاشق خویش است و تا زمانی که دچار این خودشیفتگی است، عشق او به دیگری، جلوه ای از عشق به خودش خواهد بود. زیرا در این حالت، او دچار عشقی عقلانی است و بر اساس سودجویی عقل، برای منفعت

قدر غدیر

بارها در آستانه عید سعید غدیر قرار گرفتیم و به شادی نشستیم! این بار بیندیشیم و آنگاه که به آستان ولایت رسیدیم، به برخاستن خوشدل باشیم!

انوار هدایت الهی همواره در حال تابش است و تنها دل های مشتاق و مستعد، پذیرای آن هستند. در این میان کسانی که مستعدتر از دیگران به روی آن آغوش گشوده، با آمادگی و طلبی زایدالوصف، رنگ الهی به خود می گیرند، "اولیای الهی" نام می یابند. اولیای الهی، گل سرسبد وجودند و خالق بشر که خواهان رشد و کمال هر انسان است، برای به ظهور رسیدن چنین افرادی، هستی را آفرید؛ برای متجلی شدن زیباترین تجلیات.

آنها مانند انسان های دیگر روزی به دنیا می آیند و روز دیگر می روند؛ اما احوال و رفتار و گفتارشان همواره راهنمای رشد و تعالی خواهد بود. بنابراین، اولیای الهی "علائم الطریق" هستند؛ علائمی برای رهسپاری در مسیر کمال. آن ها بزرگترین معلمان معرفت هستند؛ معلمانی که خود به درک حقیقت رسیده اند و می توانند به سوی خدا هدایت کنند.

و به عبارت دیگر، آن ها فاتحان قله کمال هستند؛ فاتحانی "بلد راه". به همین دلیل، همه انسان های کمال طلب، کوهنوردانی بر شمرده میشوند که برای صعود، به یاری و کمک این فاتحان راهشناس نیازمندند.

انسان امروز به دلیل فقدان معرفت و دوری از کمال الهی، در رنج و عذاب است و چنان که باید، طعمی از شیرینی و حلاوت حضور خدا و درک حقیقت نمی چشد. او نیازمند هدایت است و گاهی راهی می جوید و نمی یابد. زیرا ابن ملجم های تاریخ، پیام اولیای خدا را به شهادت رسانده اند. زیرا رمز کمال علی (ع) پنهان است.

باید از ابن ملجم بودن پرهیز کرد؛ باید با مولا علی (ع) آشنا شد؛ باید به حریم عشق راه یافت و باید حرمت خون مبارک آن حضرت را که در پایداری بر حق و حقیقت به زمین ریخته شد، نگاه داشت و چنان که او و همه اولیای الهی دعوت کرده اند، تنها خدا را دید؛ تنها خدا را خواند و تنها از او باری خواست؛ باید از غیر خدا رهایی جست و آزادگی کرد!

آن گاه باید انتخاب راه آبر انسان های معرفت طلب تاریخ کمال بشری را جشن گرفت؛ جشنی که اجر نهادن به مرشدان راه تعالی است؛ عید غدیر، بهانه ای برای چنین جشنی است؛ جشن معرفت جویی؛ جشن بیعت با اولیای خدا و جشن عزیمت به سوی مقصدی که این قاصدان الهی طلبیدند!

باید انتخاب راه آبر انسانهای معرفت طلب تاریخ کمال بشری را جشن گرفت؛ جشنی که اجر نهادن به مرشدان راه تعالی است؛ عید غدیر، بهانه‌ای برای چنین جشنی است

امروز ماییم که در ادعای خداپرستی، عشق به اولیایی چون علی (ع) را گواه می آوریم و عزم کوهنوردی می کنیم. اما باید مراقب باشیم که دچار جهل ابن ملجم نشویم. نادان بودن یک خطر است و تأثیر جمعی آن هزاران خطر. گمراهی و رهروی شیطان یک مشکل است و گمراهی و توهم در راه خدا بودن، هزاران مشکل!

مگر نه این که ابن ملجم ها خداپرستان نادانی هستند که به نام حق در مقابل حق ایستاده، به نام خدا، راه خدا را می بندند و احساس رستگاری می کنند؟ مگر نه این که حاضرند حتی جان خود را در این راه فدا کنند؟

مگر آن ها مدعیان حقیقت و قربانی حماقت نیستند؟ چگونه می توان از این حماقت رهایی داشت؟ شاید باید ابن ملجم بودن را شناخت!

ابن ملجم ها به نام حق و با چشمانی بسته در برابر شکل گیری هر جریان حق طلبانه ای می ایستند و آن را متوقف می کنند؛ ابن ملجم ها به نام دفاع از حق، در برابر هر نهضت شکل گرفته بر حقی نیز قد علم می کنند و با به انحراف کشیدن آن، آن را از معرفت تهی

کرده، تنها جسدی برجای می گذارند. زیرا آن ها درسی از اولیا نیاموخته اند و خبری از علی ها ندارند.

ابن ملجم ها از مولا علی (ع) و از گنجینه معرفت او، تنها جنگ آوری آن ولی خدا را در افق نگاه باقی می گذارند و بی آن که مرام او را بشناسند و زنده نگاه دارند، تنها از این می گویند که توانست در قلعه خیبر را بشکند. آن ها از کفر ستیزی او فقط برق شمشیرش را به خاطر می سپارند و بی آنکه تفکر و معرفتی که پشت ذوالفقار بود، بشناسند، چرخش ذوالفقار در دستان او را به رخ عالم می کشند و رمز موحد بودن او را به دست فراموشی می سپارند.

- سایت همشهری : (www.hamshahrionline.ir) صفحه اندیشه ، شماره

خبر ۱۰۳۰۷۴ ، ۱۴ آذر ۱۳۸۸ ، با عنوان "در آئینه غدیر"

<http://hamshahrionline.ir/News/?id=۱۰۳۰۷۴>

-خبرگزاری ایسکا نیوز: (www.iscanews.ir) صفحه دین و اندیشه ، شماره

خبر ۳۴۰۸۴۹ ، شنبه ۱۴ آذر ۱۳۸۸ ، با عنوان "قدر غدیر؛ غدیر، جشن معرفت جویی"

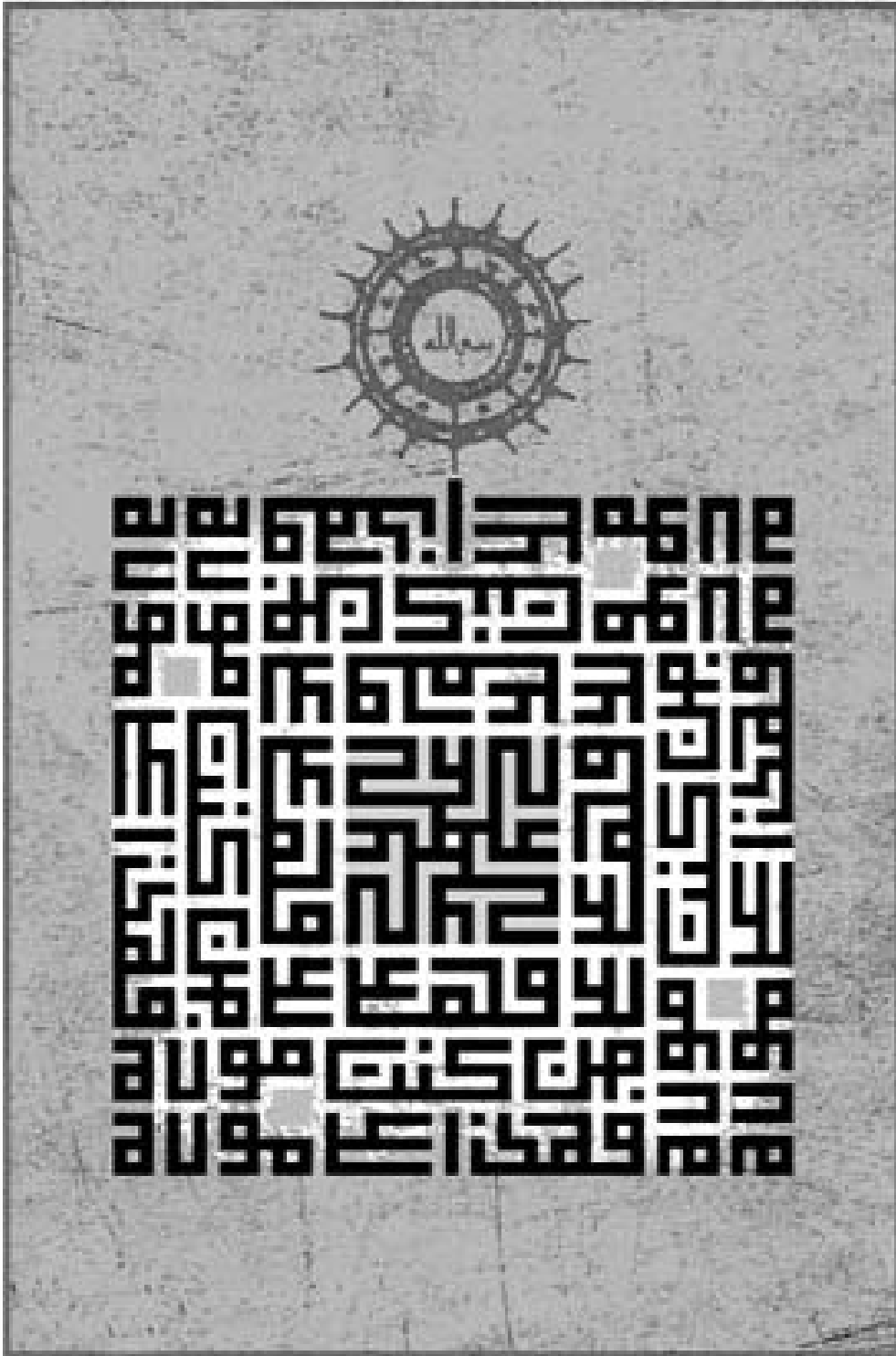
<http://www.iscanews.ir/fa/ShowNewsItem.aspx?NewsItemID=۳۴۰۸۴۹>

<http://is>

-روزنامه ابتکار : شماره ۱۶۳۵ ، پنج شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۲ ، با عنوان "قدر غدیر"

- روزنامه فرهنگ آشتی : شماره ۱۸۵۹ ، پنج شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۵ ، با عنوان "قدر غدیر"

- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۶۲۷ ، پنج شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۸ ، صفحه ۴ ، با عنوان "قدر غدیر"



نگاهی به "تناسخ"

است، در پیکر و وضعیت بهتری (برای مثال، در خانواده‌های مرفه) متولد شود و اگر کارمای منفی دارد، در پیکری پست تر (مثل پیکر حیوان) و یا در وضعیت نامطلوب (برای مثال، در خانواده ای فقیر و تنگدست) تولد یابد تا در اثر رنج، به اصطلاح، موفق به سوزاندن آن کارما (از بین بردن اثر منفی اعمال) شود.

به همین دلیل، ایمان به تناسخ از سویی موجب قضاوت نادرست درباره ی افراد تهیدست و بد اقبال شده، آن ها را به عنوان گنه کاران زندگی قبل، لایق خواری و ذلت بر می شمارد و از سوی دیگر، با پذیرش فقر در جامعه و بزرگداشت افراد صاحب ثروت و مکنت، عامل دفاع از نظام طبقاتی می شود.

اشکالات دیگری نیز بر این نوع تفکر وارد است. از جمله این که با توجه به این باور، انتظار می رود در این رفیت و برگشت های مکرر و با سوزاندن کارما، روز به روز وضعیت عمومی بشر در عالم بهتر شده، خطاهای او نیز کاهش یابد؛ در حالی که تا کنون با گذر زمان و افزایش فکر و هوش بشر،

پیشرفت های علمی او در زندگی بیشتر شده، به همین نسبت، تبعات منفی آن نیز افزایش یافته است. به طوری که برای مثال، یک انسان عصر حاضر می تواند به اندازه ی همه ی انسان های نخستین به طبیعت آسیب برساند. پس

یکی از انواع تفکرات بشری درباره سرنوشت پس از مرگ، "تناسخ" است که به نقل مورخین، ریشه در آیین های مختلف هندی از جمله آیین های بودا، هندو، جین و سیک دارد؛ اما امروزه طرفداران بسیاری را به خود اختصاص داده است.

بر اساس این عقیده، مرگ انسان منجر به تولد مجدد او در همین جهان خواهد شد و بر اساس دیدگاه های مختلفی که در این زمینه وجود دارد، این تولد می تواند در قالب انسان دیگر و یا یکی از انواع حیوانات، گیاهان و جمادات باشد. پیروان تناسخ اعتقاد دارند که برخی از افرادی که در گذشته اند نیز می توانند به جای رفت و برگشته ای مکرر به این دنیا، به رهایی و آرامش ابدی دست یابند.

یکی از قوانینی که تناسخ بر مبنای آن شکل می گیرد یا توجیه می شود، "قانون کارما" است. این قانون حاکی از آن است که نتیجه ی اعمال انسان گم نخواهد شد و هرکسی در دو مرحله با اثر کارمای خود مواجه می شود: یکی در زندگی فعلی و دیگری در زندگی مجدد در این جهان.

به این ترتیب، پیروان تناسخ معتقدند که هر کسی باید نتیجه ی اعمال خود را در بازگشت به این دنیا بیابد و راه رسیدن به این نتیجه آن است که اگر خوبی پیشه کرده

با اعتقاد به خدا و رحمت او، نمی توان انسان را محکومی ابدی دانست که برای برطرف کردن بار منفی گناهان و خطاهای خود مجبور به رفتن از این دنیا و بازگشتن به آن است



باشیم؛ در حالی که در عمل اینطور نیست. درباره‌ی امکان انتقال انسان به قالب جمادات نیز باید پرسید چه واحدی از جمادات می‌تواند حاصل تبدیل یک انسان به آن باشد؟! برای مثال، مرگ انسانی که قرار است تبدیل به سنگ شود، باعث تشکیل چه مقدار سنگ می‌شود؟ آیا او تبدیل به صخره یا کوه و یا رشته کوه خواهد شد؟ آیا در کل می‌توان واحدی برای سنگ در نظر گرفت؟ بر اساس این پرسش‌های بی‌پاسخ، نمی‌توان نظریه‌ی بازگشت انسان (به دنیا) به صورت جمادات را پذیرفت.

نکته‌ی مهم‌تر که باید به آن توجه کنیم این است که وجه تمایز انسان از موجودات دیگر عالم، سرمایه‌ای است که حقیقت وجود او را شکل داده، در اثر هیچ مرگ و تولدی از وجود او قابل حذف نیست و او با داشتن این سرمایه‌ی الهی که جنس وجود او را از سایر مخلوقات متفاوت کرده است، امکان تولد به صورت موجودی غیر از انسان را نخواهد داشت؛ زیرا اگر موجودات دیگر این قابلیت را در خود داشتند، حتماً از آن برخوردار بودند.

اگر چه که هر یک از این مطالب، شرح و تفصیل بیشتری می‌طلبند؛ در مجموع و به طور خلاصه می‌توان گفت عقیده به تناسخ که با باور به سلسله مراحل معاد مغایرت دارد و نمی‌تواند در یک بینش الهی جایگاهی داشته باشد، سرنوشتی را برای انسان ترسیم می‌کند که چیزی جز یک رنج جاویدان نیست؛ رنجی که حتی اگر بتوان از آن نجات یافت، اثبات می‌کند که طرح آفرینش انسان پوچ و بیهوده است و طراح هستی به دلیل طراحی عاقبتی بی‌معنا برای انسان، در طرح شکوهمند خلقت دچار اشتباه شده است.

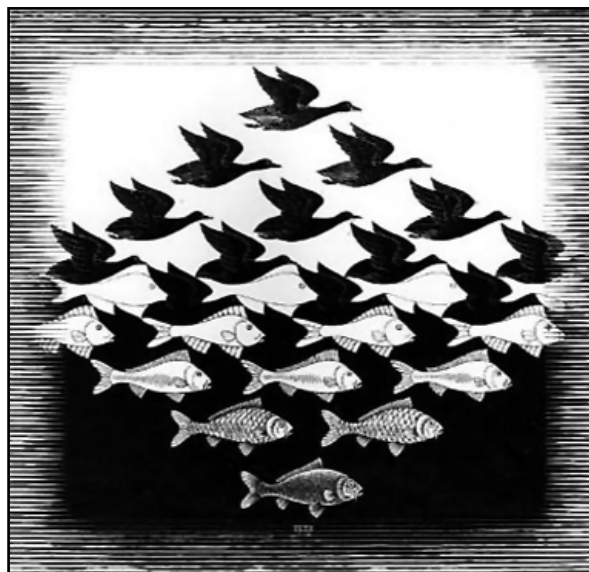
بنابراین، برای بررسی نظری تناسخ، معرفت بیشتر به خود، خداوند و هستی ضروری است و باید گفت که با شناخت و ادراک پیچیدگی وجود انسان و غایت مندی هستی او، به هیچ وجه نمی‌توان در برابر این نظریه سر فرود آورد.



فرزندان آموزش

در عمل، نشانه‌ای از کم شدن آثار منفی هر نسل نسبت به نسل قبل وجود ندارد. در عین حال، شکایت از رنجه‌ای زندگی رو به افزایش بوده، با این روند نمی‌توان کاهش کارمای منفی را پذیرفت و به رهایی از آن حتی در بازگشتی مجدد امید داشت.

از طرف دیگر، با اعتقاد به خدا و رحمت او، نمی‌توان انسان را محکومی ابدی دانست که برای برطرف کردن بار منفی گناهان و خطاهای خود مجبور به رفتن از این دنیا و بازگشتن به آن است. زیرا اولاً هر فردی در همین زندگی امکان تحول (توبه) و رسیدن به کمال دارد و لطف خدا بسیار بیشتر از آن است که چنین امکان و فرصتی را از او دریغ کند و ثانیاً اگر راه جبران اشتباهات و گناهان و یا رسیدن به نتیجه‌ی خوب و



مطلوب یک زندگی انسانی و اخلاقی، تولد مجدد در همین دنیا بوده، هدف متعالی تری برای ادامه‌ی زندگی (آن هم نه در این دنیا) وجود نداشته باشد، طرح عظیم الهی برای خلقت انسان پوچ و بی‌معنا خواهد بود.

از این گذشته، در صورتی که بپذیریم زاد و ولد، عامل بازگشت انسانها به این جهان است و باور کنیم که پس از مرگ، تعدادی از انسان‌ها تبدیل به جمادات، نباتات و حیوانات می‌شوند و تعدادی (هرچند اندک) به رهایی و آرامش ابدی رسیده، از گردونه‌ی تناسخ نجات می‌یابند، باید با کاهش جمعیت بشر در جهان مواجه

این موارد باید به همان اصول کلی "کمال جویی" و "تعمیم به عام" که مورد توصیه ادیان توحیدی است، توجه داشت.

حال، نکته مهمی که رابطه اخلاق و عرفان را نشان می دهد این است که اصول اخلاقی (ارزشگذاری ها و باید ها و نبایدها)، بخش کمی اخلاق است و چرایی رعایت آن اصول، بخش کیفی آن محسوب می شود. در رسیدن به بخش کیفی اخلاق، عرفان ایفای نقش میکند. زیرا عرفان، درک حقایق هستی است که موثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه نا خواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می شود.

دلیل این که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل نکرده است، این است که بسیاری از توصیه های اخلاقی به دلیل عدم ادراک نادیده گرفته شده است. برای مثال، وقتی درک "تن واحده هستی" صورت نپذیرفته باشد، نباید از لطمه زدن به محیط زیست تعجب کرد.

علاوه بر این، با درک عرفانی می توان به اخلاقی که رعایت می شود، کیفیت بخشید. کسی که بدون این پشتوانه موظف یا مجبور به رعایت اصول اخلاقی باشد، دچار تضاد اندیشه و عمل است و این آثار مخربی برای او خواهد داشت؛ اما با کشف حقایق، انگیزه رعایت اصول اخلاقی ارتقا مییابد و آثار مثبتی به جا خواهد گذاشت.

بنابراین، تا انسان به درک جایگاه خود در هستی و اکوسیستم نائل نشود و رسالت خود را در ارتباط با خود، خانواده، جامعه و کل جامعه بشری نشناسد، نمی توان از او انتظار خلق و خوئی متناسب با مقام انسان (اشرف مخلوقات) داشت و از سوی دیگر، رعایت خلق و خوی پسندیده و هنجارهای اجتماعی در حالی که نسبت به آن، اعتقادی وجود نداشته باشد، رفتاری دوگانه است. یعنی بدون اینکه فرد از نظر بینشی به درک چرایی آن رفتار نائل شده باشد، حداقل برای کسب وجهه ی اجتماعی مقبول، خود را به آن وادار می کند و در اثر فشار درونی ناشی از آن، هم در معرض بیماری روان تنی (ناشی از رفتارهای دوگانه) واقع می شود و هم احتمال دوام آن رفتار در او کاهش مییابد.

شراعی طی چندین هزار سال پیدایش تمدن بشری، به انسان آموخته اند که برای هدف مهمی آفریده شده است و با تبیین اهداف ارزشمند زندگی و معرفی رسالتش از او خواسته اند تا به این رسالت عمل کند و برای این منظور، دستورالعمل هائی نیز ارائه کرده اند. عرفان از طریق آشکار کردن حقایق هستی

برای رسیدن به رفتار فردی و اجتماعی مقبول باید اصولی اخلاقی را رعایت کرد که اولاً انسان را به سمت کمال پیش برد و ثانیاً انسان شمول باشد؛ یعنی همه انسان ها بتوانند از آن استفاده کنند؛ نه این که برای مثال، قومی و نژادی باشد.

در جهان هستی، هر ذره ای رفتاری دارد؛ اما رفتار انسان آگاهانه و اختیاری بوده، زمانی رفتار متعالی محسوب می شود که فلسفه خلقت برای او معلوم شود. خالق هستی از این که "هوشمندی کل" را خلق کرده، به آن برنامه داده است تا اکوسیستم را ایجاد کند و به آن برنامه دهد، هدفی داشته است که انسان با درک جزئیات آن، به نقش و وظیفه خود در هستی پی می برد و به رفتار منتهی به کمال می رسد.

از زمانی که رفتار اولیه انسان به رفتار ثانویه بدل می شود، برای او اخلاق خوب و بد معنا پیدا می کند. اما هم اکنون هر جا صحبت از اخلاق می کنیم، منظور نظامی از اندیشه ها و رفتارهایی است که کمال گرایانه است.

بنابراین، در طراحی اصول اخلاقی ثانویه باید به اصل "تعمیم به عام" و اصل "کمال گرایی" توجه داشت و برای انتخاب یک رفتار شایسته باید دید که آیا لطمه ای به کمال گرایی آحاد بشری وارد می کند یا خیر. به طور مسلم، رفتاری که زمینه کمال را از خود و دیگران سلب نکند، می تواند قابل قبول باشد. حال برای مثال، اگر به قاعده اخلاقی "تعمیم به عام" باور داشته باشیم، از جمله هر چه برای خود می پسندیم، برای دیگران هم بپسندیم و آنچه برای خود نمی پسندیم، برای دیگران نیز نپسندیم، نمی توانیم بپذیریم خودکشی فردی که به پوچی رسیده است و تمایل به خودکشی دارد و این را برای دیگران نیز می پسندد، شایسته است. زیرا خودکشی حق حیات و امکان رشد و تعالی را سلب می کند و کاملاً بر خلاف کمال است. (به طور کلی هر اصل اخلاقی تنها در صورت بقای جامعه بشری می تواند ارزشمند باشد.)

البته، ادیان با عرضه اصول اولیه اخلاقی، نقش هدایتی خود را ایفا کرده اند و بر اساس آنها طراحی نظام اخلاقی آسان می شود؛ اما اولاً گاهی برداشت های مختلفی از دین صورت می گیرد و راهکارهای انسان شمول به دست نمی آید و ثانیاً به طور مسلم، دین در مورد بسیاری از جزئیات دستورالعملی صادر نکرده است. برای مثال، قوانینی که با پیشرفت تمدن و تکنولوژی و پیچیده تر شدن روابط شهروندان لازم است وضع و رعایت شود، در متون دینی ذکر نشده است. در

اخلاق و عرفان

اخلاق عبارت است از خلق و خو و نحوه برخورد با خود، جهان بیرونی و افراد جامعه بشری که دارای تاثیر متقابلی با یکدیگر هستند.

انسان ابتدا رفتاری مبتنی بر غریزه (رفتار طبیعی) و نزدیک به جوامع حیوانی داشته است. سپس در مرحله ای خود را پیدا کرده، این سؤال برای او ایجاد شده است که "من کیستم؟". از این مرحله او به رفتاری آگاهانه و مبتنی بر فطرت رسیده است. فطرت، برنامه ای نرم افزاری است که خیر و شر را برای او مشخص می کند. بنابراین، قبل از آن که ادیان یا دانش های مختلف بخواهند اصولی برای چگونگی رفتار او ارائه دهند، نسبت به زشتی دزدی، دروغ گفتن و ... آگاه بوده است.

رفتار هایبیل و قایبل این را نشان می دهد که آنها خوبی و بدی را درک می کرده اند. پس برای مثال، این که کسی به مال خود قانع نیست و به مال دیگری چشم می دوزد، به دلیل این نیست که از بدی این کار بی اطلاع است. حیوانات که رفتاری غریزی دارند، پس از رفع

نیاز طبیعی خود به حقوق یکدیگر تجاوز نمی کنند؛ اما انسان می تواند بر اساس منفعت طلبی، زیاده خواهی کرده، بر اساس اختیار خود، این بدی را به جای خوبی انتخاب کند.

این که در قرآن کریم در مورد انسان گفته شده است "فألهمها فجورها و تقویها" نشان می دهد که انسان از خوبی و بدی آگاه است. بنابراین، او با رعایت و عدم رعایت اصول حرکت خود به سوی کمال (اصول فطری) مواجه است.

با بزرگتر شدن جوامع بشری، انسان به رفتار رده سوم می رسد که بر اساس اخلاق اجتماعی (اخلاق مدنی) شکل می گیرد. جزئیات این اخلاق در فطرت وجود ندارد. فطرت برنامه اصلی را ارائه می دهد.

پس رفتار ثانویه انسان که رفتاری آگاهانه است، بر اساس اخلاقی است که با آگاهی نسبت به فطرت (اصول کمال جویی) شکل می گیرد و رفتار رده سوم بر اساس اخلاقی است که اصول آن با در نظر گرفتن مسائل اجتماعی بنا گذاشته می شود. از این جا به بعد، عادات و سنن اجتماعی هر جامعه، تنوع اصول اخلاقی در جوامع مختلف را ایجاد می کند. به طور کلی رفتار رده سوم بر مبنای ترکیبی است از اخلاق فطری و اخلاق اجتماعی. اخلاق فطری، ثابت و درونی بوده، مبتنی بر هیچ تعلیمی نیست و اخلاق اجتماعی اکتسابی است.

حقیقت آن را می بیند و بنابراین، عمل او اخلاقی است. پس، حکمت در اخلاق، انجام عملی است که با توجه به دو وجه واقعیت و حقیقت انجام شود و اخلاق حکیمانه یا اخلاق مبتنی بر حکمت عبارت است از خلق و خوئی که با فلسفه خلقت و فطرت انسان و با رسالت بشری اش در عالم هستی همخوانی و همفازی داشته باشد.

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و اشتیاق انسان جاری می شود. در قرآن کریم کتاب و حکمت در کنار هم آمده است (و يعلمهم الكتاب والحکمه). این نیز می تواند اشاره ای به این نکته باشد که تا انسان کتاب هستی را نشناسد و به فهم و درک صحیح قوانین و فلسفه آن دست نیابد، نگاه درستی به هستی نخواهد داشت و رفتار او حکیمانه نخواهد بود. چنین چیزی بدون فیض و رحمت الهی امکان پذیر نیست و تنها با اشراق و شرح صدر که ارمغان ارتباط با خداوند و تسلیم شدن به اوست، می توان بخش کیفی اخلاق را تحقق بخشید و ارتقا داد.

به بیان دیگر، رعایت اخلاق کمی، متکی به سعی و تلاش است و رسیدن به اخلاق مبتنی بر کیفیت، مستلزم فیض الهی بوده، انسان را به تعالی می رساند.

هرگز برای کسی بدخواهی نخواهیم داشت، درک می کنیم که سقوط هر یک از ما سقوط دیگری بوده، صعود هر کدام از ما بر صعود دیگران تاثیرگذار خواهد بود.

در هر تخلف و جرمی همه جامعه شریک جرم هستند. زیرا جامعه ای که سطح معرفت و فرهنگ آن بالا باشد، جرائم کمتری دارد و این، تنها با الزام رعایت اصول کمی اخلاق به دست نمی آید؛ بلکه مستلزم کیفیت بخشیدن به اخلاق است که با یقین قلبی و درک وجودی یعنی با برخورداری از عرفان عملی حاصل می شود.

چنان که اشاره شد، معضل دیگری که در مورد اخلاق وجود دارد، فقدان یا ناکارآمدی انگیزه است. ضامن اجرائی اخلاقی که با پند و نصیحت و تذکر پیاده می شود، ترس از مجازات و عقوبت و یا چشم داشت به پاداش است. به طور معمول ناباوری قلبی به یک عمل و وادار کردن خود به انجام آن، موجب فشارهای درونی خواهد بود که با پردازش در بخش ناخودآگاهی سلامت فرد را سلب کرده، اگرچه او را از انجام اعمال غیر اخلاقی مانند دزدی، رشوه و ... باز می دارد، اما مشکلات دیگری به بار می آورد. از جمله، پس از مدتی، دچار افسردگی شده، نشاط معنوی و حضور فعال و مؤثر اجتماعی خود را از دست خواهد داد. در حالی که عرفان، می تواند با افزایش درک و معرفت نسبت به خود و روابط خود با هستی و دیگران که باعث ایمان به امور اخلاقی می شود، از این معضل جلوگیری کند.

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای خوبی پیروی کند و به همین دلیل، با این که به انجام آن اعتقاد دارد، رفتار او نوعی تظاهر است. در حالی که عارف، با آگاهی عرفانی خود پذیرای خوبی ها بوده، بدون هیچ اجباری از بیرون یا درون، اخلاقی زندگی می کند. حال با این که هدف هر دو (زاهد و عارف) نزدیک شدن به خداوند است، معلوم است که کدام یک بهتر به این نتیجه می رسد.

نکته آخر این است که در قرآن کریم به "حکمت" اشاره شده، تبیین می شود که اولاً حکمت را خدا به انسان می دهد و ثانیاً حکمت خیری کثیر است. حکمت، مواجه شدن با همان حقایق هستی است که پشت پرده ظاهر آن قرار دارد و در واقع همان چیزی است که تا اینجا به آن درک عرفانی گفته شد. به عبارت دیگر، حکیم در هر چیزی واقعیت و

اخلاق و عرفان

- سایت همشهری (www.hamshahrionline.ir) صفحه اندیشه ، شماره خبر ۱۰۶۲۳۲ ، دوشنبه ۲۸ دی ۱۳۸۸ ، با عنوان اخلاق در عرصه معرفت
(http://hamshahrionline.ir/News/?id=۱۰۶۲۳۲)

- خبرگزاری ایسکانیوز: (www.iscanews.ir) صفحه دین و اندیشه ، شماره خبر ۳۴۸۷۶۳ ، یکشنبه ۲۷ دی ۱۳۸۸ ، با عنوان " اخلاق و عرفان"
(http://www.iscanews.ir/fa/ShowNewsItem.aspx?NewsItemID=۳۴۸۷۶۳)

- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) : (www.irna.ir) صفحه فرهنگی، شماره خبر ۹۰۳۶۱۴ ، سه شنبه ۲۹ دی ۱۳۸۸ ، با عنوان "اخلاق در عرصه عرفان"
(http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=۹۰۳۶۱۴)

- روزنامه صبح اقتصاد : شماره ۱۶۶۴ ، سه شنبه ۲۲ دی ۱۳۸۸ ، صفحه ۸ ، با عنوان "اخلاق و عرفان"

- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۶۶۴ ، یکشنبه ۴ بهمن ۱۳۸۸ ، صفحه ۴ ، با عنوان "اخلاق در عرصه معرفت"

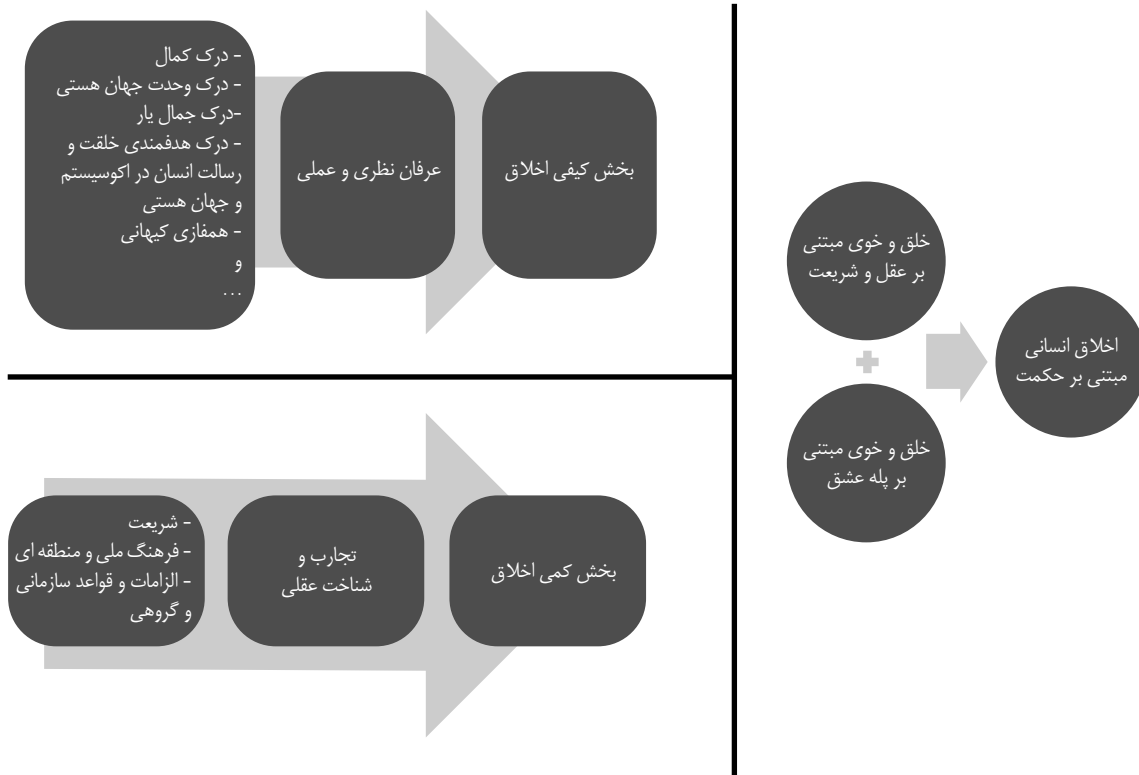
- روزنامه حمایت : شماره ۱۸۷۸ ، دوشنبه ۲۸ دی ۱۳۸۸ ، صفحه ۱۳ ، با عنوان "اخلاق و عرفان"

- روزنامه رسالت : شماره ۶۹۲۳ ، سه شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۸۸ ، صفحه ۲۱ ، با عنوان "ارتباط اخلاق و عرفان"

میزان تخلفات و جرائم در هر جامعه، تا حدودی می‌توان پی برد که افراد آن جامعه تا چه اندازه نسبت به فلسفه وجودی خود آگاه هستند. به عبارت دیگر، رعایت اصول اخلاقی و افزایش کیفیت آن، ارتباط مستقیمی با درک ما از فلسفه خلقت دارد.

از منظر عرفان، رعایت ظاهری اخلاق، رسیدن به رتبه سایر موجودات در جهان هستی است. برای مثال، اگر کسی آزارش به دیگران نرسید و در ظاهر نسبت به آنها رأفت نشان داد، انسان خوبی است اما به یک درخت شباهت دارد که سایه و میوه اش در اختیار دیگران قرار می‌گیرد و آزاری هم به کسی نمی‌رساند. این، نقطه صفر کار است. یعنی شرط لازم انسانیت و اخلاق است ولی کافی نیست. رسالت انسانی با

(باطن آن) و گشودن رموز این دستورات، رسیدن به اهداف مذاهب و شرایع الهی را تضمین می‌کند. برای مثال، وقتی انسان به این درک می‌رسد که هر موجود و پدیده‌ای در هستی تجلی الهی (وجه الله) است، به هر یک از مخلوقات الهی به دیده احترام نگریسته، حرمت آن را حفظ می‌کند و به این ترتیب، به هیچ یک ظلمی روا نمی‌دارد. چنین اخلاقی دوام دارد و به دلیل این که در وجود فرد نهادینه شده است، دوام آن متکی به کنترل دائم نیست. این در حالی است که بدون معرفت بنیادی نسبت به خود و هستی و فقط با تبعیت ظاهری از بایدها و نبایدها (قواعد اخلاقی)، تنها به کمک تذکر و کنترل می‌توان به نتیجه نسبی رسید. به نمودارهای زیر توجه کنید:



تحولاتی درونی به سمت کمال (که با فیض و رحمت الهی امکان پذیر است) انجام می‌شود.

در این صورت، صلح و همزیستی جهانی نیز به طور زیربنایی حاصل خواهد شد. زیرا به میزان درک تن واحده هستی، درک خواهیم کرد که پاره تن یکدیگر هستیم و نه تنها

بنابراین، اخلاق در عرفان مستتر است و با درک عرفانی، خود به خود حقوق دیگران رعایت می‌شود؛ ظلمی اتفاق نمی‌افتد، دروغی گفته نمی‌شود و نه تنها به نحو پایدار اخلاق فردی و اجتماعی تعالی می‌یابد، به طبیعت نیز صدمه‌ای وارد نخواهد شد. به همین دلیل، با بررسی

قدرت گرا، به جای نگاهی کمال گرا به منجی عهد آخر، یکی از مهم ترین این دام هاست.

برای مثال، اگر ما به دنبال نشانه هایی در چهره ی امام عصر (عج)، شمشیر آن حضرت و ... باشیم، یا حتی صرفاً وقوع نشانه های محیطی و خارجی زمان ظهور را ملاک قرار داده، به درستی هدف از ظهور را ندانیم، با برخورد با نشانه های مشابه و یا بازسازی این علایم از سوی شبکه ی منفی (شیطان)، به راحتی فریب خواهیم خورد.

وقتی آموزش ندیده باشیم که ایشان به منظور کمال انسان ها و افزایش ادراک و آگاهی آن ها می آیند و نگاهمان به جریان ظهور، یک نگاه قدرتی باشد که تصور کنیم منجی بشریت را با قدرت نمایی و انجام کارهای خارق العاده می توان شناخت، هر کسی با ارایه آن نشانه های قدرتی و ظاهری، خواهد توانست ما را در تشخیص

آن بزرگوار به اشتباه اندازد و از این منظر، شاید بتوان یکی از دلایل مظلومیت موعود را همین دانست که با نگاه ظاهر بین انسان ها در وهله اول تشخیص داده نمی شود و دشمن ایشان با مردم فریبی و ارایه نشانه های ظاهری، خود را به جای او معرفی کرده، مورد قبول ظاهر بینان واقع می شود.

از این رو، شناسایی صحیح موعود با ارزیابی اندیشه و توانمندی های ادراکی او امکان پذیر است نه با قدرت نمایی یا برخی مشخصات ظاهری و اگر این شناخت وجود نداشته باشد، خیانتی در حق بشریت رخ داده است.

برای رسیدن به چنین قدرت تشخیصی، بشر امروز نیازمند آن است که ملاک های حقیقی و باطنی را جایگزین ملاک های مجازی ظاهری و قدرتی نماید. از آن جا که برای انسان عصر حاضر، مظاهر قدرت توجیه و مقبولیت دارد، حتی در وادی معرفت، کسانی تحت نام عرفان و معنویت قدرت نمایی می کنند و قدرت نمایی آن ها چشم ها را خیره می کند و به این وسیله، مورد توجه قرار می گیرند. برای مثال، اگر کسی از دیوار بگذرد، چشم بندی کند و شیئی را پدیدار کند،

رابطه با "دجال شناسی" نیاز نیست! از این رو، بشر امروز برای دستیابی به دانش ها و توانمندی هائی که می تواند در زمان وقوع چنین واقعه ای به او کمک کنند، برنامه ریزی مشخصی ندارد.

اما پاک کردن صورت مساله دجال از ذهن ها یک فریب است. چرا که یکی از مهمترین وظایف همه منتظران، رسیدن به "تشخیص" موعود و دجال از یکدیگر است تا دچار اشتباه نشوند.

همچنین، این تصور که موعود می آید تا خود همه اشکالات موجود را برطرف کند و تا آن زمان لازم نیست کسی کاری انجام دهد و آمادگی خاصی داشته باشد، خود فریب دیگری است.

برای ورود به چنین عصری باید تعلیم دید. فرض کنید

هم اکنون، منجی موعود و یا دجال ظهور کند. آیا بشر ملاک های تشخیصی برای شناخت آن ها در دست دارد؟ وقتی اغلب مردم هنوز با دید کمیته به موضوع ظهور نگاه می کنند، وقتی عقل بیشتر انسان ها به چشمان ظاهر بین آنان است و هر گونه قدرت نمایی و جلوه های ظاهری، آن ها را مبهوت می کند و وقتی در زمینه

تشخیص حقیقت وجودی موعود و دجال، تعلیمی ندیده اند و برای فلسفه وجودی آن ها تعریفی ندارند، ممکن است به راحتی دجال را به عنوان امام عصر (عج) شناسایی کنند.

در جستجوی نشانه ها

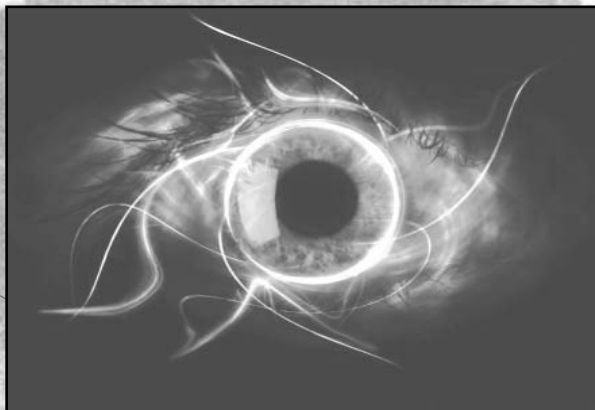
با داشتن یک سری مشخصه ها و نشانه های صرفاً ظاهری، نمی توان برای شناخت موعود تشخیص صحیحی داشت؛ چرا که امکان فریب خوردن از طریق بازسازی همان علایم ظاهری از طرف کذابان (که قصد دارند سد راه کمال شوند)، امکان پذیر است و وقتی توصیف و پیش بینی های وقوع این بزرگترین واقعه تاریخی با تکیه بر علایم ظاهری باشد، خود دامی خواهد شد برای منتظران. داشتن نگاه

کسانی که چشم ظاهر بین دارند و به دنبال کرامت های دروغین هستند، به طور قطع به دنبال دجال می روند و فقط تعداد معدودی که سواد کمال و چشم باطن بین دارند و به مفهوم کمال پی برده اند، اطراف امام زمان (عج) را می گیرند.

دام دجال

شناخت موانع، مشکلات و دشمنان هر جریانی، شرط لازم برای تداوم و به نتیجه رسیدن آن جریان است. رویداد ظهور موعود در عهد آخر نیز از این امر مستثنی نبوده، در عهد آخر، لزوم شناخت و آگاهی نسبت به دجال، که مهمترین مانع بیرونی بر سر راه کمال بشر است، لازم و ضروری به نظر می رسد. به عبارت دیگر، وقتی دشمن یک جریان را درست شناسیم، یعنی اصلاً آن جریان را نشناخته ایم.

در کتب عهد عتیق و منابع دینی مسلمانان، از دجال به عنوان شاخصه ممانعت و مخالفت با منجی موعود و فردی که مخالف شکل گیری نهضت اوست، نام برده شده است؛ ولی امروزه وقتی سخن از ظهور به میان می آید، به ندرت کلامی راجع به "دجال" می شنویم و این به آن معناست که ماجرای ظهور، یک طرفه دیده می شود. چنان که گویی مخالفت و مقابله ای در پیش رو نبوده و به هیچ تعلیمی در



دجال بر مبنای اعمال قدرت است نه سواد کمال و این اعمال قدرت در جهت مخدوش کردن طرح کمال است، این پیشوای گمراهی، ابتدا به گونه ای عمل می کند که همه فکر می کنند او همان منجی و هدایتگر موعود است. یعنی این طور نیست که به صراحت بگوید: "من دجالم". بنابراین، فقط کسانی که از قبل تعلیم دیده اند، تشخیص خواهند داد که رفتار و تعلیم او بر مبنای قدرت است و راهی به کمال ندارد.

امام عصر حقیقی (عج)، نقش استاد بزرگ دوره دکترای کمال و معنویت را برای بشریت ایفا می کند و راه نهایی رستگاری را نشان می دهد و امام عصر دروغین (دجال) آخرین درس قدرت و نحوه ی قدرت نمایی را به بشر عرضه می کند. منجی موعود ظهور می کند تا اسرار هفت آسمان را برای انسان آشکار کرده، کلیدهای درب گاو صندوق های اطلاعات هفت گانه ی هستی را

در اختیار او قرار دهد؛ ولی اکثر مردم تحت تاثیر دجال واقع شده، به راحتی جذب کانون قدرت خواهند شد تا مس را طلا کنند، خلق کنند و ...

کسانی که در عصر حاضر خود را منجی موعود معرفی می کنند، عمدتاً بیمار و مبتلا به بیماری توهم هستند؛ ولی دجال که چنین

ادعایی خواهد داشت، خوب می داند که امام زمان (عج) نیست و اهداف و ابزاری دارد که از شبکه ی منفی تغذیه و پشتیبانی می شود. او در حد قابلیت خلق، قدرت دارد و با وجود ترندهایی که به کار میبرد، شناسایی علایم ظاهری ظهور منجی حقیقی، چندان کارساز نخواهد بود. در آن برهه زمانی، فقط تصدیق قلبی که شناختی کیفی است و از اتصال و ارتباط با خدا حاصل می شود، می تواند فراتر از علایم ظاهری برود.

ما نیازمند شناسایی علایم حقیقی و کیفی ظهور هستیم؛ زیرا به این سادگی نیست که بر مبنای ظاهر برای همه معلوم باشد چه کسی امام زمان (عج) و چه کسی دجال است. فریب های زیادی در این باره وجود دارد. منجی موعود به بهترین وجه کمال را عرضه می کند و دجال نیز به کامل ترین

شرارت است و اغلب آن ها جویای قدرت و تسلطی هستند که بتوانند با آن به خوشبختی دست یابند. در نتیجه، دجال در ابتدا که ادعای امام زمانی می کند، طرفداران بسیار زیادی خواهد یافت. تشخیص این که چه کسی امام زمان حقیقی است، نیاز به تخصص دارد. کسانی که چشم ظاهرین دارند و به دنبال کرامت های دروغین هستند، به طور قطع به دنبال دجال می روند و فقط تعداد معدودی که سواد کمال و چشم باطن بین دارند و به مفهوم کمال پی برده اند، اطراف امام زمان (عج) را می گیرند.

■ آزمون آگاهی

امروزه، عده ای بر این باورند که امام عصر (عج) با ظهورشان آن ها را نجات خواهند داد. اما وقتی از آن ها سوال شود ایشان را چگونه خواهید شناخت؟ در پاسخ می گویند: "وقتی ببینند، خدا خودش کمک می کند تا ایشان را بشناسیم و ...". در صورتی که علاوه بر اتکا به خداوند و امید به هدایت او، شناخت امام عصر (عج)، مستلزم شناخت و معرفت نسبت به اندیشه و خواست و هدف ایشان است که از قبل باید نسبت به آن آگاهی

یافت؛ چرا که دجال نیز ادعا خواهد کرد که منجی عهد آخر است. به عبارت دیگر، در عصر ظهور، دو مدعی نجات وجود خواهد داشت و همین است که تشخیص را مشکل می کند. اگر دجال می گفت که من دجال هستم، تشخیص خیلی آسان بود و کسی فریب نمی خورد.

یکی از بزرگترین مشکلات بشر در عصر ظهور این است که در وهله اول، خیلی از افراد دجال را به واسطه قدرت نمایی هایش با امام عصر اشتباه می گیرند و جذب او می شوند. زیرا در این دوران، انسان است و دو مدعی نجات. یکی از آن ها با گشودن روزنه های قدرت به روی انسان، بر سر این ادعا است و دیگری، با گشودن روزنه ی کمال، مسیر تعالی بشر را آشکار و زمینه ی عدالت و صلح را مهیا می کند. اما با این که عملکرد

یکی از مهمترین وظایف همه منتظران، رسیدن به "تشخیص" موعود و دجال از یکدیگر است تا دچار اشتباه نشوند.

روی آب راه برود، پرواز کند، ذهن مردم را بخواند و اسرار مخفی آن‌ها را آشکار کند و... به سادگی می‌تواند نظر اغلب مردم را که تصور می‌کنند این‌ها کرامت است، به خود جلب کند. در حالی که اگر کسی بخواهد از سواد کمال بگوید و درباره این آگاهی دهد که چرا خلق شده ایم، از کجا آمده ایم، به کجا می‌رویم و اسرار آسمان‌ها و زمین، یعنی اسرار هستی چیست، کمتر از او استقبال می‌شود.

از آن‌جا که طی قرون متمادی و به واسطه ترفندهای شیطان، انسان در مورد کرامات به طور اشتباه آموزش دیده است، ارایه قدرت به نام کرامت، نشانی برای تعالی به حساب آمده، باوری ذهنی شده است. به همین دلیل، در وجود منجی نیز نشانه‌های ظاهری و قدرتی جستجو میشود و از این رو، هرکس این نشانه‌های قدرتی را ارایه کند، ممکن است با موعود اشتباه گرفته شود. بنابراین، منتظران موعود با یک دسیسه و نیرنگ جدی رو در رو هستند.

برای مثال، فرض کنید به کسی برخورد کنیم که بتواند فکر ما را بخواند و مشکلات و گرفتاری‌هایمان را بیان کند یا اشیاء را روی هوا حرکت دهد و یا از دیوار عبور کند. قریب به اتفاق مردم نظرشان این خواهد بود که او فرد بسیار با کرامتی است. همچنین، اگر با یک حرکت دست، چند تکه طلا خلق کند یا چند نمونه از این نوع کارهای خارق‌العاده انجام دهد و به دنبال آن ادعای امام‌زمانی کند، عده زیادی می‌پذیرند و می‌گویند بدون شک او خود موعود است. با وجود چنین بینش غلطی حتی اگر خود موعود ظهور کند، افراد ظاهر بین به او اعتنائی نکرده، خواهند پرسید که امام ما طلا خلق می‌کند، شما چه خلق می‌کنی؟ و به این ترتیب به دعوت منجی موعود که می‌گوید من آمده‌ام تا به شما راه کمال را نشان بدهم، آمده‌ام تا رموز آفرینش را بگشایم، آمده‌ام تا آخرین درس‌ها را به بشر ارایه کنم و... توجهی نمی‌شود و عده بسیاری خواهند گفت: "او (دجال) هر روز به ما خبر می‌دهد که فردا چه می‌شود و به ما اثبات شده است که حرف‌هایش درست است. آیا شما هم چنین قدرتی برای عرضه داری؟! او قدرت "تصرف" دارد. آیا شما هم این قدرت را داری؟! و..."

کمتر کسی در میان پیروان دجال به دنبال شیطنت و



آزمایش آخر

من مشتاق بودم. شما مرا بخشنده می دانید؛ ولی اصلاً حد آن را نمی دانید و از آن صرفاً تصویری مبهم دارید. میزان بخشندگی من را پس از وصال خواهید فهمید؛ وقتی که همه ی قدرت خود را به شما ببخشم. فقط در آن جاست که مفهوم بخشنده ی مهربان را خواهید فهمید. حال من هستم و شما. آیا با داشتن همه ی قدرت من و احساس بی نیازی، باز هم طالب من خواهید بود؟

من برای رسیدن به شما، مرگ و جهنم را خلق کردم تا نشانی بر "رحیم" بودن من باشد و نشانی بر قدرت خلاقیتی که ناشی از شوق رسیدن به شما است و شما ناآگاه و بی خبر از آن، هر لحظه در آه و ناله و فریاد و طغیان نسبت به من قرار دارید. مرگ و جهنم، همچون داروهای تلخی هستند که مادری با دلسوزی تمام به زور به طفل خود می خوراند تا او را درمان کند. ولی خود بیش از طفلش تلخی دارو را درک می کند و طفل بی خبر از همه جا و بدون اطلاع از

و خدا گفت: من همه جا با شما بوده ام، هستم و خواهم بود و حتی در جهنم نیز تنهایتان نخواهم گذاشت. شما همراه با من وارد آن جا می شوید و من هستم که از آن عبورتان می دهم؛ جایی که نه زمان در آن وجود دارد و نه مکانی محسوب می شود؛ هر چند که شما آن را مکان می پندارید؛ همان گونه که به علت عدم وجود زمان، آن را جاویدان نیز می انگارید. تنها چیزی که در جهنم وجود دارد، آتشی از جنس آگاهی است که برای شما تلخ و برای من شیرین است. زیرا به کمک این آتش است که حایل بین من و شما که همان حجاب ناشی از گناهان شما است، سوزانیده شده، پس از آن ما به یکدیگر رسیده، بعد از پیمان نخست، بار دیگر شما را باز می یابم تا برای "آزمایش آخر"، این بار همه ی قدرت خود را در اختیار شما بگذارم. اینک ما به هم رسیده ایم؛ چیزی که ظاهراً منتظرش بودید و وصالی که طلبش را داشتید؛ اما نه به اندازه ای که

شکل، قدرت را به نمایش میگذارد. همه باید انتخاب کنند و حدّ وسطی وجود ندارد. همه انتخاب می کنند و آن جاست که تحقق طرح الهی در خلقت انسان (که درباره آن به ملائک فرمود "انی اعلم ما لا تعلمون") و میزان سرافرازی بشر، به سواد کمال برمی گردد. همه انسان ها در معرض انتخاب قرار دارند و این انتخاب، در گرو آگاهی آنان است. اگر غیر از این باشد، طرح خلقت عبث است. زیرا خداوند می تواند کاری کند که بی درد سر همه امام حقیقی را بشناسند و به او ایمان آورند؛ اما در این صورت، انسان هنری نخواهد داشت که افتخار آمیز باشد.

■ تقابل تعالیم

باید آگاه شد و دجال و ترفندهای او را شناخت. دجال شاخص ترین نماینده همه ابن ملجم ها و همه کسانی است که در طول تاریخ به نام حق در مقابل حق ایستاده اند و منجی موعود، برجسته ترین نماینده همه حق طلبان و حقیقت جوین تاریخ بشر است. دجال، بزرگترین معلم تاریخ بشریت در باب قدرتخواهی؛ و منجی موعود بزرگترین معلم تاریخ بشریت در باب کمال جویی است. دجال برای دنبال کردن هدف خود ابزاری دارد. اصطلاح "خر دجال"، می تواند کنایه ای از ابزار و وسایلی باشد که غایت سرگرمی را برای اتلاف وقت مردم و انحراف ذهن آن ها از حقیقت ایجاد می کنند و جاذبه های بسیار زیادی که انسان ها را به خود مشغول کرده، از رفتن به راه کمال باز می دارد. او که مدعی نجات و خوشبختی بشر است؛ با قدرت نمایی و ابزاری که در اختیار دارد، وقت کشی می کند تا دیگر فرصتی برای توجه به کمال و حقیقت باقی نمانده، پس از مدتی عادت های معیوب، محور زندگی انسان شود. در واقع، خر دجال همیشه در طول تاریخ بوده است؛ ولی در زمان آخر بیشتر و بیشتر به صحنه می آید.

البته، از آن جا که بشر به طور فطری کمال گرا است، حتی زمانی که به دنبال قدرت می رود نیز، انگیزه اولیه او کمال است. ولی قدرت دومی است که سر راهش قرار می گیرد. به این ترتیب، او حتی در مسیر کمال نیز ممکن است جذب شیرینی قدرت شده، از ادامه راه باز ماند و یا گمان کند که قدرت، همان کمال است و همین اشتباه، ابزار دست دجال قرار می گیرد. انسان همواره در صحنه انتخاب بین دو برنامه وجودی مثبت و

منفی قرار دارد و وجود او همیشه در گیر با این دو برنامه است. به همین دلیل، در نهایت، با دو دستاورد مثبت و منفی در جهان هستی مادی مواجه خواهد شد که ثمره زندگی بشر است. اما رویارویی آخر نشان خواهد داد که چگونه دستاورد مثبت بر دستاورد منفی تفوق می یابد. جلوه بارز این دو محصول حیات انسان در وجود منجی موعود (که در نهایت کمال است) و دجال (که در نهایت ضلالت است) به ظهور می رسد.

■ به سوی سعادت

منجی عهد آخر آموزگار نیست که می آید تا آخرین ناگفته ها را برای بشر مطرح کند و آخرین واحد های دوره درسی بشریت را ارایه نماید. او می آید تا اتمام حجت کند. او می آید تا راهنمای کمال بشریت باشد و همه پیام هایی را که همه پیشروان راه حق و اولیای الهی در طول تاریخ به بشر ارایه داده اند، به نتیجه برساند. زیرا در زمان ظهور بشر آمادگی دارد تا آخرین پیام های سعادت بخش را دریافت کند و اسرار الهی برای او کشف رمز شوند. منجی موعود می آید تا رمز "رحمن و رحیم" و مفهوم "بسم الله الرحمن الرحیم" و "الحمد لله" و ... را برای بشر بگشاید. در این برهه از تاریخ و در رویارویی کمال و قدرت، امام عصر (عج) دریچه کمال را بروی چشمان ما خواهد گشود و ما را با من حقیقی خودمان آشنا خواهد کرد تا سرانجام ظلم توسط خود ما و با فرا گرفتن آن چه که آن بزرگترین معلم بشریت به دستمان می دهد، مهار شده، عدالت جاری گردد.

و این چنین است که بالاخره، فریب خوردگان دام دجال نیز منجی الهی را خواهند شناخت و با استقبال باشکوه فوج فوج انسان ها از هدایت آن حضرت (عج)، حق بر باطل پیروز خواهد شد.

- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) : www.irna.ir صفحه فرهنگی، شماره خبر ۹۱۶۹۰۷، سه شنبه ۲۹ دی ۱۳۸۸، با عنوان "دجال در کمین غفلت زندگان" (<http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=916907>)
- روزنامه رسالت : شماره ۶۹۲۲، چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۸، صفحه ۲۶، با عنوان "سیمای پنهان دجال"
- روزنامه صبح اقتصاد : شماره ۱۶۷۶، سه شنبه ۶ بهمن ۱۳۸۸، صفحه ۸، با عنوان "دجال و ادعای نجات: عصر ظهور و بحران تشخیص"
- روزنامه ابتکار : شماره ۱۶۸۷، یکشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۸۸، صفحه ۹، با عنوان "اعتلای آگاهی در آیین انتظار"

عشق مادر، گریان و نالان است از این که چرا چنین خشونت نسبت به او اعمال می شود. بدون مرگ و جهنم، ما هرگز به یکدیگر نمی رسیدیم و حداقل، من عاشقی مهجور می ماندم و شما نیز در نیازمندی ابدی باقی می ماندید. اما شما بعد از این وصال، همین که مطمئن شدید که عاشق سینه چاک، در اختیار شماست و شما سوار بر اریکه قدرت او می توانید یک تازی کنید، با او چه می کنید؟

من "رحمان" بودم تا بتوانم بازیگوشی ها و بی اعتنایی های معشوقم را نظاره کنم و باز هم به دنبال او باشم و سایه ی رحمانیت خود را بر سر او بگسترانم. در عوض شما نمی دانید که با من چه کرده اید! اگر چه سرانجام آگاه می شوید و بالاخره از یکدیگر راضی خواهیم شد.

آری من به شما می رسم و همه چیز خود را به پای معشوق

خود تقدیم می کنم و در آن صورت آن جا بهشت شما خواهد بود. نه آن بهشت روز نخست که بهشت ناآگاهی بود؛ بلکه بهشت آگاهی. بهشت هایی که شما آن را بر اساس آگاهی ها، دانسته ها و میل و سلیقه های خود بنا خواهید کرد. پس از کسب این تجربه خواهید فهمید که همه چیز عاشق شما، در اختیار شماست و شما می توانید با قدرتی که در اختیار دارید، جهان ها خلق کرده، بر ابعادی سایه بگسترانید که هرگز تصورش را نداشتید و به زودی یقین حاصل می کنید که دارای قدرتی خدایی هستید.

آن زمان که شما این گونه خدا شدید، می خواهید بدانید که با من چه خواهید کرد؟ شاید اگر همه داستان را بدانید، برای من عاشق گریه کنید. برخی از شما پس از کسب اطمینان از قدرت خدایی خود و احساس بی نیازی نسبت

به من، خواهید گفت: "حالا که خدا هستیم و بی نیاز به او، چرا برای خود خدایی نکنیم؟" و فقط عده ی اندکی خواهند بود که خدایی در وحدت را انتخاب کرده، به سوی من آمده، با من به وحدت می رسند. بلی! خدای در وحدت و خدای در کثرت، آخرین آزمایش است و شما کدام را انتخاب خواهید کرد؟

شاید بگویید که برای اتخاذ چنین تصمیمی وقت بسیاری

باقی است! بلی هست. اما شما امروز همان کاری را انجام می دهید که دیروز مقدمه اش را چیده اید و امروز نیز مقدمه ی کارهای فردا را تدارک می بینید و احتمال دارد فردا همان کاری را بکنید که امروز انجام می دهید.

پس امروز مرا دریابید تا حرکت شما کسب آگاهی و تمرینی برای فرداها باشد، جایی در لامکان و لازمان؛ تا شما به

طور حتم مرا انتخاب کنید؛ خدای در وحدت را و خدایی که عاشق شما است! مرا دریابید.

شما مرا بخشنده می دانید؛ ولی مفهوم بخشنده ی مهربان را پس از وصال، وقتی همه ی قدرت خود را به شما ببخشیم خواهید فهمید و آیا با داشتن همه ی قدرت من و احساس بی نیازی باز هم طالب من خواهید بود؟

- سایت همشهری (: www.hamshahronline.ir) صفحه اندیشه ، شماره خبر ۱۰۸۰۲۱ ، چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۸ ، با عنوان "آزمایش آخر" <http://www.hamshahronline.ir/News/?id=۱۰۸۰۲۱>)
- خبرگزاری پانا (: www.pana.ir) صفحه فرهنگی، شماره خبر ۵۱۰۸۰۷ ، چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۸ ، با عنوان "آخرین آزمایش آدمی: خدایی در وحدت یا در کثرت" <http://pana.ir/showNews.aspx?CID=۰۰۰۰۵۱۰۸۰۷.html>)
- خبرگزاری ایسکا نیوز (: www.iscanews.ir) صفحه دین و اندیشه ، شماره خبر ۳۵۳۳۵۶ ، چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۸ ، با عنوان "آزمایش آخر" <http://www.iscanews.ir/fa/ShowNewsItem.aspx?NewsItemID=۳۵۳۳۵۶>)
- روزنامه عصر اقتصاد : شماره ۱۶۸۵ ، شنبه ۱ اسفند ۱۳۸۸ ، صفحه ۴ ، با عنوان "آزمایش آخر"